

حزب دموکرات کردستان ایران
مرکز تحقیقات استراتژیک

حق چاپ، نشر و ترجمه برای "مرکز تحقیقات استراتژیک حزب دموکرات کردستان
ایران" محفوظ است



موضوع:

دموکراسی در کشورهای چند ملیتی
(با تاکید بر ایران)

تهیه و تدوین:

مرکز تحقیقات استراتژیک

مذب دمکرات کردستان ایران

فروردین ۱۳۹۰ شمسی برابر با ۲۷۱۱ کُردی

تقدیم بہ:

تمام شہدا و مبارزان راہ دموکراسی بہ ویژه شہیدان پیشوا قاضی

محمد، دکتہ عبدالرحمن قاسملو و دکتہ سعید شرفکندی

فهرست مطالب

عنوان

صفحه

مقدمه..... ۱۳

فصل اول

بخش اول

دموکراسی: نظریات، انواع، شرایط و ملزومات آن ۲۱

تعریف و مفهوم بندی دموکراسی ۲۳

تعریف دموکراسی مورد نظر این تحقیق ۲۵

انواع دموکراسی ۲۸

شرایط و ملزومات دموکراسی ۲۹

تاثیرات ساختار سیاسی و عدم تمرکز ۳۰

شاخص‌های دموکراسی..... ۳۵

- ۱- آزادی بیان ۳۷
- ۲- آزادی احزاب ۳۸
- ۳- مشارکت سیاسی و حق برابر برای مشارکت در قدرت سیاسی ۳۹
- جمع‌بندی و خلاصه بخش اول ۴۱

بخش دوم: کشورهای چندملیتی

- ملت و ملیت ۴۵
- کشورهای چندملیتی ۴۹
- چگونگی پیدایش کشورهای چندملیتی ۵۰
- انواع کشورهای چند ملیتی ۵۳
- خلاصه و جمع بندی بخش دوم ۵۶

بخش سوم: دموکراسی در کشورهای چندملیتی

- دموکراسی در کشورهای چندملیتی ۵۸

- ۶۰ منازعات گروه‌های ملی و راهکارهای موجود
- ۶۱ - راهکارهای غیر مسالمت آمیز حل منازعات گروه‌های ملی ... ۶۲
- ۶۳ - راهکارهای دموکراتیک حل منازعات گروه‌های ملی ۶۴
- ۶۵ شيوه‌های حق تعیین سرنوشت در کشورهای چندملیتی ۶۸
- ۶۹ مدل دموکراسی در کشورهای چندملیتی ۷۱
- ۷۰ شرایط و ملزومات دموکراسی در کشورهای چندملیتی ۷۷
- ۷۱ نظام فدرال لازمه دموکراسی در کشورهای چندملیتی غیرمختلط ۸۰
- ۷۲ علل وجود فدرالیسم ۸۱
- ۷۳ نظام فدرال و آزادی رسانه‌ها ۸۳
- ۷۴ نظام فدرال و احزاب سیاسی ۸۵
- ۷۵ نظام فدرال و مشارکت گروه‌های ملی در قدرت سیاسی ۸۷
- ۷۶ دموکراسی توافقی، نظام فدرال و ثبات سیاسی ۹۵
- ۷۷ خلاصه و جمع بندی بخش سوم ۱۰۵

فصل دوم

- "دموکراسی چندملیتی فدرال" مدل دموکراسی غالب، مناسب ایران
۱۱۳
- شیوه کشورداری در ایران قدیم ۱۱۶
- قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی ۱۲۱
- ترکیب جمعیتی کنونی ایران ۱۲۶
- وضعیت کنونی دموکراسی و حقوق بشر در ایران ۱۲۹
- حساب امتیازات کارایی حکومت در ایران ۱۳۰
- شرایط و ملزومات دموکراسی در ایران ۱۳۵
- نخبگان دموکرات ۱۳۶
- آزادی بیان؛ رسانه‌های گروه‌های ملی ۱۳۸
- احزاب گروه‌های ملی ۱۴۱
- مشارکت گروه‌های ملی در قدرت سیاسی ۱۴۳
- نظام فدرال ۱۴۷

مدل دموکراسی غالب مناسب ایران: "دموکراسی چندملیتی فدرال"

۱۵۱

۱۵۹جمع بندی و خلاصه فصل دوم.....

۱۶۱سخن آخر

مقدمه

پیدایش دموکراسی همچون ارزشی جهانی از مهمترین رویدادهای دوره معاصر بوده است. مبحث گذار به دموکراسی، زمینه‌های اجتماعی و شرایط ضروری آن نیز از مهمترین مباحث حوزه جامعه‌شناسی سیاسی به شمار می‌آید. تاکنون تحقیقات زیادی در باره‌ی دموکراسی صورت گرفته و تحولات زیادی نیز در مورد چگونگی و شیوه اجرای آن در جامعه دیده شده است و بر این اساس از انواع مختلف دموکراسی و راهکارهای متفاوت اجرای آن به لحاظ نظری یاد شده است اما در عمل اغلب کشورها به برخی مظاهر صوری دموکراسی همچون انتخابات توجه کرده‌اند و کمتر به جوانب و پیش زمینه‌های لازم برای دموکراسی توجه شده است. این مسئله در جوامع جهان سوم اهمیت مضاعف یافته و اغلب کشورها به تقلید برخی مظاهر صوری دموکراسی بدون در نظر گرفتن شرایط متفاوت جامعه خویش پرداخته‌اند و اکثراً در عمل شاهد تقلیل دموکراسی یا حکومت همه مردم به گروه خاصی یا تقلیل نمایندگان همه گروه‌های اجتماعی به نماینده‌های گروه خاصی بوده‌ایم. لذا

چگونگی اجرای دموکراسی و پیش زمینه‌های آن در جوامع چندگانه به خصوص کشورهای چند ملیتی به نحوی که همه گروه‌های اجتماعی احساس سهم بودن در حکومت و تاثیر بر سرنوشت خویش را داشته باشند، مسئله مهمی است که هنوز در بخش‌هایی از جهان به ویژه کشورهای توسعه نیافته و از جمله ایران لاینحل باقی مانده و پرداختن به آن ضروری می‌نماید.

در همین راستا، با توجه به تاریخچه گذار به دموکراسی در کشورهای مختلف و تجربه آنها برخی پرسش‌ها درباره‌ی کشورهای چندملیتی فاقد دموکراسی همچون ایران مطرح هست. این که موانع اصلی توسعه دموکراسی چه عواملی بوده‌اند؟ چه مدلی از دموکراسی مناسب چنین جوامعی بوده، پیش زمینه‌های تحقق یافتن و مکانیسم‌های اجرای آن کدامند؟ می‌توانند دو مورد مهم از این پرسش‌های مطرح باشند. برای پاسخ به این پرسش‌ها ما فرض را بر آن می‌گذاریم که عدم توجه به بافت ترکیبی جامعه و عدم تناسب ساختار سیاسی با ساختار اجتماعی و مسائل مرتبط با آن از موانع عمده توسعه دموکراسی در این کشورها هستند. همچنین دموکراسی سوای تعاریف مختلف و انواع گوناگون دارای عناصر ذاتی می‌باشد که بدون آنها دموکراسی در هیچ جامعه‌ای معنی نخواهد داشت. و با توجه به این که در کشورهای چندملیتی ساختار اجتماعی از عوامل مهم تاثیر گذار بر مسائل مختلف می‌باشد مصادیق شاخص‌های دموکراسی و برخی راهکارهای کاتالیزور و تسهیل کننده آنها، برای کشورهای چند ملیتی در چهاچوب دموکراسی توافقی بیشتر نمود می‌یابد.

در واقع، هدف اصلی این تحقیق، تفهیم تفاوت راهکارهای اجرای دموکراسی و انواع آن در جوامع مختلف و تناسب آن با بافت اجتماعی هر کشور می‌باشد. در جوامع چندملیتی بدون وجود سیستمی از دموکراسی که در آن حقوق ملیت‌های گوناگون رعایت شود نمی‌توان از وجود دموکراسی حرف زد. شناخت پیش زمینه‌ها و ابزارهای تحقق دموکراسی در این جوامع از دیگر اهداف این تحقیق می‌باشد. تحقق دموکراسی در این جوامع نیاز به شناخت حقوق هر کدام از گروه‌های ملی، نحوه ورود خواسته‌های آنان به درون نظام سیاسی و دفاع از این حقوق در درون نظام و اجرای آنها همچون خروجی نظام سیاسی دموکراتیک دارد که به آنها پرداخته خواهد شد. از آن لحاظ که در اغلب کشورهای چندملیتی توسعه نیافته حکومت‌ها به جز دموکراسی اکثریتی و به نوعی انتخابات صوری قائل به وجود دموکراسی واقعی نبوده و تظاهر به دموکراسی می‌کنند و در اینچنین تعریفی از دموکراسی حقوق گروه‌های اجتماعی مختلف به خصوص ملیت‌های گوناگون رعایت نمی‌گردد چنین تحقیقاتی و ارائه آنها جهت تغییر نگاه تک بعدی به دموکراسی و شناخت زمینه‌های آن و ایجاد گفتمان دموکراسی خواهی واقعی که حقوق همگان در آن رعایت گردد در این جوامع از اهمیت زیادی برخوردار بوده و چنین تحقیقاتی ضرورت می‌یابند.

همچنان که در منابع و ماخذ این پژوهش اشاره شده است، در زمینه دموکراسی تحقیقات و نوشته‌های فراوانی به چشم می‌خورد اما در اغلب آنها دموکراسی به طور کلی مورد بحث واقع گردیده و کمتر بر دموکراسی و اجرای آن در کشورهای چند ملیتی تاکید شده است و با فرض اینکه

کشورهای دموکراتیک اغلب آزادی‌ها را رعایت می‌کنند به زمینه‌های لازم و تفاوت راهکارها و ابزارهای لازم برای تحقق دموکراسی کمتر پرداخته شده است و یا به صورت منسجم به آنها پرداخته‌اند. از جمله در ایران کمتر به این مسئله پرداخته شده و اصولاً فضای مناسب و باز برای چنین تحقیقاتی و صحبت از دموکراسی واقعی نبوده و اگر هم تحقیقاتی گاه صورت گرفته تحت عنوان چند قومی یا چند فرهنگی و با ملاحظات و سانسورهای مختلف بوده است و از بحث چند ملیتی بودن کشور ایران امتناع گردیده است و این اندک تحقیقات هم به دلیل محدودیت و به کار نگرفتن آنها در عرصه عمل تأثیری نداشته‌اند. لذا این تحقیق در نوع خود و به دلیل تأکید بر دموکراسی در کشورهای چند ملیتی و تمایز قائل شدن در راهکارها و نحوه اجرای دموکراسی در این کشورها می‌تواند تازگی خاص خویش را داشته باشد. در زمینه دموکراسی از کارهای کلاسیک و مهم در خارج از کشور می‌توان به کارهای دیوید هلد، سیمون مارتین لیپست، ساموئل هانتینگتون، رولاند پینوک و ... و در ایران نیز می‌توان به برخی کارهای حسین بشیریه و برخی پایان-نامه‌ها در داخل دانشگاه‌ها اشاره کرد.

لازم به ذکر است که روش تحقیق توصیفی-تحلیلی بوده است و جهت جمع آوری اطلاعات از روش کتابخانه‌ای و اینترنتی استفاده گردیده است. به لحاظ روش شناسی در کلیت تحقیق ترکیبی از روش‌های استقرایی و قیاسی به کار گرفته شده است. در فصل اول از کلیت دموکراسی و رجوع به خود این مفهوم آغاز شده تا به جزئیات و مصادیق آن در کشورهای چندملیتی برسیم. و در فصل دوم بر اساس ملزومات و شرایط دموکراسی در ایران به عنوان کشوری

چندملیتی جهت ارائه یک مدل غالب و مناسب این کشور تلاش شده است. لذا تحقیق حاضر شامل ۲ فصل می‌باشد که فصل اول آن سه بخش را در بر می‌گیرد که در بخش اول به دموکراسی، نظریات، انواع و شرایط آن به صورت کلی پرداخته شده است تا شاخص‌های دموکراسی حداقلی مشخص گردند، در بخش دوم به توصیف کشورهای چند ملیتی پرداخته شده است، در بخش سوم به دموکراسی، راهکارها و اجرای آن در این کشورها پرداخته شده و مدل دموکراسی مناسب این کشورها و ملزومات و مصادیق شاخصه‌های آن استخراج گردد. در نهایت در فصل دوم به پیش زمینه‌ها و ابزارهای لازم جهت اجرای دموکراسی در ایران پرداخته شده است تا براساس شاخص‌ها و مصادیق، مدل دموکراسی غالب و مناسب این کشور ارائه گردد.

فصل اول

بخش اول
دموکراسی:
نظریات، انواع، شرایط و ملزومات آن

چنین به نظر می‌رسد که در آغاز سده بیست و یکم میلادی دموکراسی به عنوان نظام سیاسی بلامنازع همچنان در حال گسترش در سراسر جهان باشد. به طوریکه تقریباً همه رژیم‌های سیاسی، بدون توجه به دیدگاهی که درباره چپ، راست، یا میانه دارند، مدعی دموکراتیک بودن هستند. دموکراسی در حول و حوش زندگی سیاسی نوین، فضایی از مشروعیت ایجاد می‌کند: فرامین، قوانین، سیاست‌ها و تصمیمات، در صورت دموکراتیک بودن، منصفانه و مناسب قلمداد می‌شوند. الگوی حکومتی دموکراسی جاذبه و مشروعیت جهانی یافته است و کل آرمان‌هایی که در باب حقوق بشر، صلح، آزادی و توسعه مطرح می‌شوند در معنای فراگیر دموکراسی مندرج‌اند. همچنین شواهد زیادی وجود دارد که جهان به سویی می‌رود که در آن تحقق دموکراسی مشروطه برای هر کشوری تضمین شود. اگرچه تا تحقق این تضمین جهانی به صورت کامل و در حدی فراتر از بیانیه‌ها و اصول نظری، هنوز راه بسیاری در پیش است اما فشار بر دولت‌ها برای ایجاد دموکراسی، باعث کاهش دخالت دولت‌ها در اندازه و مقیاس سابق در امور داخلی شده است. این روند حداقل باعث تحقق دو امر شده است. اول اینکه میزان مشارکت و ورود به عرصه سیاسی را نه تنها برای بازیگران مختلف بلکه برای سازمان‌های غیر دولتی و گروه‌های اجتماعی مختلف افزایش داده است. و

دوم، اینکه باعث افزایش حمایت‌های منطقه‌ای و محلی از دموکراسی شده است.

اما علی‌رغم فرایندهای نامبرده که اهمیت جهانی فزاینده‌ای به دموکراسی می‌بخشد، اجماع چشمگیری بر سر تعریف مفهوم دموکراسی وجود ندارد. همه درباره دموکراسی سخن می‌گویند ولی گویی زبان مشترکی ندارند. این پدیده تا حدود زیادی از علایق و منافع و دیدگاه‌های متفاوت از یک سو و ماهیت مقوله دموکراسی از سوی دیگر ناشی می‌شود. به همین دلیل در این بخش نگاهی اجمالی به دموکراسی، انواع و شاخصه‌های لازمه آن داریم. بعد از ارائه تعاریف و سپس تعریف کلی مورد نظر جهت استخراج شاخص‌های این تعریف به نظریات، انواع و شرایط دموکراسی می‌پردازیم تا به لحاظ نظری، تاریخی و کاربردی عمومیت آنها همچون شاخصه‌های حداقلی دموکراسی ثابت شود و بتوان براساس آنها مدل دموکراسی جوامع مختلف را ارائه کرد.

تعریف و مفهوم بندی دموکراسی

دموکراسی از جمله مفاهیمی است که بیشترین تعاریف را به خود اختصاص داده است. حکومت مردم، حکومت نمایندگان مردم، حکومت حزب مردم، حکومت اکثریت، حداکثر مشارکت سیاسی، نظامی چند حزبی، کثرت‌گرایی سیاسی و اجتماعی، آزادی‌های مدنی و سیاسی، جامعه آزاد، جامعه مدنی و... فهرست نیمه تمامی از تعاریف دموکراسی است. تقابلات موجود در

دموکراسی هم فراوان است، از جمله دموکراسی به منزله مفهومی توصیفی یا مفهومی تجویزی، دموکراسی همچون رویه‌ای نهادی یا ایده‌آلی هنجاری، مستقیم در مقابل نمایندگی، نخبه‌گرا در مقابل مشارکتی، لیبرال در مقابل غیر لیبرال (پوپولیستی، مارکسیستی، رادیکال)، مشورتی در برابر توده‌ای، سیاسی در مقابل اجتماعی، اکثریتی در برابر توافقی، دموکراسی به عنوان حقوق فردی یا خیر جمعی، دموکراسی به منزله تحقق برابری یا توافق در مورد تفاوت. اما در واقع این تنوع به شیوه‌های اجرای دموکراسی یا حکومت مردم مربوط می‌شود و سوای این گوناگونی رجوع به خود مفهوم "دموکراسی" بیش از هر چیز راهنمای ما خواهد بود.

از دلایل اصلی تنوع تعریف دموکراسی، در واقع مناقشه بر سر خود کلمه «مردم» (دمو) بوده است. دفاع از دموکراسی بر این مبنا استوار شده است که از رهگذر آن می‌توان یکی از ارزش‌ها یا امتیازات اساسی زیر را به دست آورد: برابری، آزادی، تحول اخلاقی شخصی، نفع عمومی، منافع خصوصی، مطلوبیت اجتماعی، ارضا خواست‌ها و تصمیم‌گیری‌های موثر. به همین دلیل عملاً کوشش‌هایی برای تقلیل دموکراسی و نیز مفهوم «مردم» صورت گرفته و یا در عمل چنین چیزی وجود داشته است. در صورتیکه آرمانها و هدف‌های دموکراسی آن‌تن به قول پر کلیس نهادن قدرت در دست همه مردم است، نه در دست اقلیتی از آنها، آنچه در واگذاری مسولیت عمومی مطرح می‌شود توانایی واقعی افراد است، نه عضویت در یک طبقه یا گروه خاص. بنابراین، بحث و مشاجره درباره «دموکراسی» از همان ترکیب «دمو» و «کراسی» آغاز می‌شود و مباحثات فراوانی هم درباره ارتباط آن با مفاهیم دیگر مانند قدرت،

برابری، آزادی، عدالت و منافع در می‌گیرد. و به همین دلیل در طول تاریخ مدل‌های گوناگونی از آن بر مبنای تعاریف گوناگون از خود «دمو» و قدرت، عدالت، برابری و آزادی ... ارائه شده است.

تعریف دموکراسی مورد نظر این تحقیق

با توجه به تنوع تعریفی درباره دموکراسی و نیز دیدگاه‌ها و نظریات گوناگون در مورد آن، در اینجا لازم است با توجه به خود این مفهوم تعریف کلی ارائه شود تا با توجه به آن بتوان مدل مناسب جوامع مختلف که شامل عناصر و شاخصه‌های دموکراسی باشد را انتخاب یا ارائه کرد.

دموکراسی به حکومت مردم و نیز تعیین سرنوشت آنها به دست خویش اطلاق می‌شود. مفهوم اصلی آن برابری و نظارت همگان در حوزه سیاسی و حقوقی است. دموکراسی به نوع تصمیم‌گیری جمعی تعلق دارد و در مفهوم خود بیان‌کننده این آرمان است که تصمیم‌هایی که بر اجتماع به عنوان یک مجموعه اثر می‌گذارد، باید با نظر کلیه افراد آن اجتماع گرفته شوند و کلیه اعضاء باید از حق برابر برای شرکت در تصمیم‌گیری برخوردار باشند.

مراد از دموکراسی در اینجا لزوماً نوعی نظام آرمانی در مفهوم حداکثری آن به عنوان شیوه زندگی دموکراتیک در همه حوزه‌ها نیست، بلکه نوعی از نظام‌های سیاسی موجود به معنایی حداقلی و به عنوان شیوه‌ای از حکومت و یا «تکنولوژی سیاسی» است که در آن اقتدار سیاسی از طریق رقابت و مشارکت

در انتخابات به واسطه احزاب سیاسی از رای و رضایت اکثریت مردم به عنوان سرچشمه اصلی مشروعیت سیاسی، نشأت می‌گیرد. در دموکراسی به معنای حداقلی آن حزب یا گروه حاکمه منتخب مردم بر اساس انتخابات آزاد، رقابتی و منظم قدرت دولتی را برای مدتی معین به دست می‌گیرد و در جهت اهداف اعلام شده خود اعمال می‌کند. طبعاً در دموکراسی حداقلی یا دموکراسی به عنوان روش و تکنولوژی، سیاست و حکومت نیازمند تضمین آزادی‌های عمومی به ویژه آزادی بیان و آزادی اجتماعی و تحزب و دسته‌بندی سیاسی و انتقال آزاد اطلاعات و رقابت ایدئولوژیک در عرصه عمومی است که لوازم حداقل دموکراسی به شمار می‌روند. دموکراسی حداقلی مفهومی سیاسی است یعنی در عرصه سیاست و روابط قدرت نمودار می‌شود در حالی که دموکراسی حداکثری مفهومی فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی است که در آن باید آزادی‌ها و حقوق مدنی و عمومی در معنای سیاسی آن به واسطه برقراری میزانی از توزیع عادلانه و عدالت اجتماعی از پشتوانه لازم برخوردار شوند به نحوی که همه گروه‌های ذینفع و طبقات اجتماعی بتوانند به شیوه‌ای نسبتاً برابر در حوزه قدرت دولتی رقابت و مشارکت کنند و در نتیجه فرهنگ دموکراتیک در سطح کل جامعه و رای‌نخبگان سیاسی گسترش یابد.

اصل اساسی دموکراسی این است که همه اعضای گروه یا اجتماع گسترده‌تر باید به منزله افراد برابر بر چنین تصمیم‌گیری‌هایی نظارت داشته باشند. به عبارت دیگر، این اصل عبارت است از نظارت همگانی و برابری سیاسی. هر نظام مبتنی بر تصمیم‌گیری جمعی الزام آور را تنها تا جایی

می‌توان دموکراتیک نامید که این اصل را تجسم بخشد و نهادها و اقدامات خاص را نیز تا جایی می‌توان دموکراتیک نامید که به تحقق این اصل کمک کنند.

با توجه به مطالب فوق، در این پژوهش یک مفهوم حداقلی از دموکراسی و در رابطه با نظام سیاسی مد نظر است، یعنی دموکراسی سیاسی نه مفهوم حداکثری و ایده‌آلی آن و در تمام زمینه‌های سیاسی و غیر سیاسی. بر این اساس مفهوم دموکراسی وابسته به مفاهیم سیاست و همچنین قدرت است. دموکراسی یعنی حکومت مردم بر مردم و همچنین توزیع و پخش قدرت و تولید آن از سوی خود مردم، که شامل اصول نظارت همگانی، از طریق آزادی بیان، رسانه و مطبوعات؛ و برابری سیاسی، از طریق احزاب مختلف و مشارکت نمایندگان گروه‌های مختلف مردم در قدرت است. در همین راستا در جهان معاصر این مطلب که حکومت، زائیده موافقت یا رضایت حکومت شوندگان است، اساس دموکراسی است که مورد نظر ما نیز هست. بنابراین تعریف ما از دموکراسی حداقلی و در حوزه حقوق سیاسی سه شاخص کلی آزادی بیان، احزاب سیاسی و مشارکت سیاسی را دربرمی‌گیرد که در مباحث نظری و تاریخی و کاربردی دموکراسی مورد تایید می‌باشند. لذا در ادامه جهت اثبات این مدعا و عمومیت شاخص‌ها به این مباحث می‌پردازیم و در نهایت سه شاخص برجسته شده از درون این مباحث توضیح داده خواهند شد.

انواع دموکراسی

با توجه به نظریات مختلف انواع و مدل‌های گوناگونی از دموکراسی ارائه و اجرا شده اند. جدای از این که در عمل مدل‌های اجرا شده تا چه اندازه به ایده آل دموکراسی نزدیک بوده‌اند و تا چه اندازه به اشکال منحرف آنها تبدیل شده‌اند، چنانچه برخی محققان بعضی از این انواع را دموکراسی و کشورهای مربوطه را دموکراتیک ندانسته‌اند، براساس ادعای دموکراتیک بودن کشورها از مهمترین انواع دموکراسی دیده شده در دوران معاصر می‌توان به دموکراسی رادیکال، دموکراسی هدایت شده، لیبرال دموکراسی، سوسیال یا سوسیالیست دموکراسی، دموکراسی توافقی اشاره کرد. اشکال منحرف این دموکراسی‌ها به ترتیب پوپولیسم، توتالیتاریانیسم، دموکراسی انتخاباتی/رسمی، پاتریمونالیسم و ایموبولیسم هستند. در اینجا بیشتر به دموکراسی توافقی می‌پردازیم.

موضوع "دموکراسی توافقی" نخستین بار در رابطه با جهان سوم توسط اپتر برای توصیف راهی مطرح گردید که در کشوری چند فرهنگی مثل نیجریه همکاری تمام گروه‌های عمده در حکومت را بدون هیچ سختگیری‌ای از سوی یک اکثریت‌گرایی خام، تضمین کرد. برخی محققان خود دموکراسی توافقی را نوعی از انواع لیبرال دموکراسی می‌دانند که در آن سیستم جامعه همچون ترکیبی از گروه‌های متفاوت براساس زبان، نژاد یا مذهب، و خودمختار از یکدیگر و از دولت در نظر گرفته می‌شود. دولت برای ترویج و ترقی دادن

یک ایده آل اوتوپایی همچون سوسیالیسم، خواسته اکثریت، یا اراده عمومی وجود ندارد بلکه همچون یک داور در فرایند تضاد بین گروه‌ها عمل می‌کند. هدف دموکراسی توافقی جستجوی توافق بین گروه‌های مختلف از طریق یک فرایند سیاسی است که همه رهبران‌شان را درون فرایند حکومتی می‌آورد، خواه براساس شرایط جامعه از طریق اشکال به دقت تنظیم شده نمایندگی تناسبی یا فدرالیسم یا به طور ویژه از طریق اختصاص مناصب از دولت برای اعضاء گروه‌های مختلف (تسهیم قدرت).

شرایط و ملزومات دموکراسی

نظریه‌پردازی‌های اخیر بر روی اشکال، شیوه‌ها و زمینه‌های گذار از رژیم‌های غیر دموکراتیک به نظام‌های دموکراتیک در مفهوم حداقل آن یعنی گسترش سازوکارها و فرهنگ رقابت و کشمکش مسالمت آمیز و مشارکت در حوزه قدرت دولتی، تمرکز یافته است. ادبیات اولیه گذار به دموکراسی به وجهی که در نظریه‌های نوسازی سیاسی نمودار شد، اغلب بر نگرش تعیین کنندگی ساختارها تاکید داشت، که ساختار سیاسی و از آن جمله ساخت حکومتی را نیز شامل می‌شود. این ساختارها باید تسهیل کننده مشارکت هرچه بیشتر باشند بر همین اساس نوع ساخت حکومتی براساس بافت ترکیبی جامعه می‌تواند در توسعه دموکراسی موثر باشد.

لذا شرایط برای دموکراسی لزوماً در همه مکان‌ها و زمان‌ها مشابه نیستند و خیلی از شرایط مساعد برای دموکراسی موضوعات اساسی هستند، و اغلب این خیلی مهم است که چگونه آنها توزیع شده‌اند، به صورت جغرافیایی یا توسط طبقات اجتماعی.

با توجه به مطالب فوق بافت ترکیبی جامعه در توسعه دموکراسی موثر می‌باشد. لذا در ارتباط با عوامل سیاسی-اجتماعی همچنان که خیلی از نظریه پردازان به تاثیر عامل ساختار سیاسی بر توسعه دموکراسی تاکید داشته‌اند، تناسب ساختار سیاسی کشور به خصوص نوع ساخت حکومت به لحاظ سرزمینی با ساختار اجتماعی خود می‌تواند همچون شرط لازم دموکراسی مد نظر قرار گیرد.

تأثیرات ساختار سیاسی و عدم تمرکز

ماهیت همه دولت‌ها یکسان است و همه آنها دارای عناصر بنیادی مردم، سرزمین، حکومت (سازمان) و حاکمیت هستند. حکومت کارگزاری است که بدان وسیله اراده دولت متبلور می‌شود، بیان می‌گردد و جامه عمل می‌پوشد. دو نکته اصلی در شناختن حقیقت نوع حکومت مهم است: ۱- طرز عمل حکومت مرکزی و اینکه تا چه اندازه در اجرای قوانین و مقررات مملکتی مهم در خدمت مردم صادق القول و در رفع مشکلات ملت و تأمین آزادیهای فردی کوشا می‌باشد. ۲- رشد عمومی مردم و درجه آمادگی آنها برای فداکاریهای مادی و معنوی به منظور ایجاد محیط مورد علاقه خود و علاقه‌مندی آنها به

مشارکت در امور مملکت و نظارت در عملیات کسانی که بنام دولت و نماینده ملت قدرت حکومت را در دست دارند. حکومت، سازمان دولت است. حکومت را می‌توان از لحاظ سرزمینی یا تقسیمات کشوری یا از حیث کارکردی دید. از لحاظ سرزمینی، حکومت‌ها در دو سطح گوناگون قرار دارند: مرکزی، منطقه‌ای یا محلی. از لحاظ کارکردی، حکومت به طور سنتی به سه شاخه تقسیم می‌شود: قوای مقننه، مجریه و قضاییه.

در اینجا نگاه به حکومت از لحاظ سرزمینی یا تقسیمات کشوری مدنظر است. اگر اقتدار حکومت در یک جا متمرکز باشد، حکومت تک ساخت (یونیتری) و اگر میان مرکز و چند واحد منطقه‌ای و محلی تقسیم شده باشد، حکومت فدرالی خواهد بود.

نادیده گرفتن نقش ساختار قدرت در تسهیل و یا در جلوگیری از توسعه دموکراسی موجب پرداختن نظریاتی ضعیف و نارسا درباره توسعه دموکراسی می‌گردد. به گفته برخی از این نظریه پردازان، عامل سیاست به عنوان متغیری اساسی و در واقع سازنده و موثر در فرآیند دگرگونی اجتماعی نادیده گرفته شده است. ملاحظه ساخت قدرت صرفاً به عنوان تابعی از عوامل تعیین کننده اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، ماهیت اساسی سیاست، یعنی قدرت سیاسی به عنوان مهمترین عامل موجد یا مانع تحولات را پوشیده نگه می‌دارد. به موجب برخی پژوهش‌ها حتی توسعه نظام سیاسی از نظر تاریخی بر توسعه اقتصادی و اجتماعی اولویت داشته است. به عبارت دیگر سرآغاز توسعه اقتصادی و اجتماعی خود تحولی سیاسی بود که ساختار قدرت مناسبی برای توسعه در

سایر حوزه‌ها فراهم کرد. مثلاً ریچارد پراید در پژوهشی مبتنی بر مقایسه ۲۶ کشور در فاصله سال‌های ۱۸۴۰ و ۱۹۶۰ استدلال کرده است که توسعه سیاسی (به معنای مشارکت و رقابت سیاسی) یا در واقع توسعه دموکراسی، تنها در کشورهایی موفق شده است که دارای الگوی تحول سیاسی زودرس در ساخت قدرت و تحول اقتصادی دیررس بوده‌اند. براساس این پژوهش اولویت تحول در ساخت قدرت بر تحولات اقتصادی و اجتماعی، دست کم تاریخی بوده است.

شرایط سیاسی نزدیک و تعیین کننده مربوط به ساخت قدرت را که موجب تسهیل و یا ممانعت از توسعه سیاسی می‌گردند، شامل ساختار قدرت سیاسی و تمرکز منابع قدرت، چند پارگی‌های جامعه و ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی گروه حاکم می‌باشد. افزایش کنترل حکومت بر منابع قدرت اعم از منابع اجبار آمیز و غیر از آن احتمال مشارکت و رقابت سیاسی را کاهش می‌دهد و از این رو مانع توسعه دموکراسی می‌شود. این پیدایش کنترل متمرکز بر منابع پیش از گسترش مشارکت و رقابت سیاسی مانعی بر سر راه توسعه دموکراسی ایجاد می‌کند. تمرکز منابع مختلف در دست حکومت ممکن است کارآیی حکومت را افزایش دهد، اما احتمال دارد که مانع رقابت و مشارکت در سیاست شود و از آنجا که کارایی حکومت ممکن است در نظام‌های غیر رقابتی هم افزایش چشمگیر یابد، بنابراین صرف افزایش کارآیی حکومت به معنی توسعه سیاسی نیست. تمرکز قدرت سیاسی نه تنها ضرورتاً به پیدایش نهادهای سیاسی خودمختار و همبسته نمی‌انجامد، بلکه ممکن است مانع مشارکت و رقابت سیاسی گردیده و نهایتاً بی‌نظمی و بی‌ثباتی سیاسی را به

همراه آورد. از لحاظ نظری شاید بتوان پذیرفت که حکومت نیرومند بیشتر از حکومت ضعیف می‌تواند علایق گروه‌های اجتماعی مختلف را پاسداری کند. اما در عین حال حکومت نیرومند می‌تواند آن علایق را مخدوش کرده و یا برخی را به نفع برخی دیگر سرکوب کند. همچنین حکومت نیرومند شاید بتواند زمینه‌های توسعه اقتصادی را فراهم کند، اما زمینه‌های پیدایش توسعه سیاسی و اقتصادی با هم بسیار فرق دارند. نیرومندی و قوت یک نظام سیاسی را نمی‌توان صرفاً در تمرکز منابع قدرت در آن یافت. تمرکز منابع قدرت در دست یک گروه حاکم (گروه ملی خاص یا گروهی کوچکتر در میان آن) خود ممکن است عامل اصلی تاخیر توسعه حوزه سیاسی نسبت به حوزه‌های اجتماعی و اقتصادی باشد و مانع پذیرش نیروهای مختلف اجتماعی در فرآیند سیاسی گردد. به همین دلیل بود که با وجود اینکه انگلستان خود فدرال نبود اما در کشورهایی که مستعمره آن بودند با توجه به شرایط آنها نظام فدرال ایجاد کرد.

عدم تمرکز منابع قدرت از طریق گزینش ساخت حکومتی نامتمرکز همچنین سبب تسهیل در ایجاد نهادها می‌شود. همچنین شواهد گردآوری شده در مورد کشورهایی که به سوی ساختار نامتمرکز و فدرالیسم سوق یافته اند، تغییرات شدید در جو سیاسی و فرهنگ سیاسی را نشان می‌دهد. مناطق از برخوردارهای ایدئولوژیک به طرف همکاری، از افراط گرایی به طرف میانه روی، از تعصب به طرف تساهل، از نظریات ذهنی به طرف مدیریت عملی، از بیان منابع به طرف تجمیع منافع و از اصلاحات اجتماعی رادیکال به طرف «حکومت خوب» حرکت نموده‌اند.

در عدم تمرکزگرایی سرزمینی پیشنهاد اساسی این است که قدرت بیشتر به پیرامون (حکومت منطقه‌ای یا محلی، دولت‌ها درون یک ساختار فدرال) توزیع شود، و جنبش‌های انفرادی احتمال بیشتری برای دسترسی به فرایند تصمیم‌گیری داشته باشند. یک واحد اداری که به شهروندان عادی "نزدیکتر" است برای دسترسی آسانتر خواهد بود. بنابر این، درجه بیشتر قدرت از حکومت ملی به منطقه‌ها و ایالات، از ایالات به استان‌ها، از استان‌ها به شهرها و نواحی، از شهرها به محله‌ها تفویض می‌گردد و سیستم سیاسی برای فشار از پایین بیشتر باز می‌شود. با دنبال کردن منطق مشابه، دولت‌های فدرال نسبت به متمرکزها بازتر هستند.

مطالب فوق در نظر و عمل تا حدودی نشان دهنده این می‌باشند که ساختار سیاسی از جمله ساخت حکومت و دموکراسی به خصوص در جوامع چندملیتی مورد بحث ما که در بخش‌های بعد بدان خواهیم پرداخت، رابطه تنگاتنگی با هم دارند و نوع ساخت حکومت می‌تواند بر توسعه دموکراسی در این جوامع موثر باشد و بسته به نوع جوامع گاه عدم تمرکز حکومت لازمه دموکراسی است.

با توجه به شرایط فوق‌الذکر و در راستای اصول اصلی دموکراسی یعنی نظارت همگانی و برابری و نیز بخش‌های دستیافتنی از ایده آل دموکراسی (برابری، برادری و آزادی)، در اینجا به برخی شاخص‌های دموکراسی و در نهایت سه مورد از آنها به عنوان اصول حداقلی دموکراسی یعنی آزادی بیان، احزاب و مشارکت سیاسی پرداخته می‌شود.

شاخص‌های دموکراسی

شاخص‌های دموکراسی، به میزان دمکراتیک شدن حکومت و استقرار حقوق و آزادی‌های دمکراتیک اشاره دارند. در این رابطه دو اصل نظارت همگانی و برابری سیاسی، خطوط راهنمای هر سنجش دمکراتیک را تشکیل می‌دهند. برخی بر این اساس شاخص‌ها را خلاصه‌تر کرده‌اند. این‌ها اصولی-هستند که به نهادها و شیوه‌های دموکراتیک رسمیت می‌دهند و معیاری نیز فراهم می‌کنند تا بر حسب آن، دموکراسی آنها ارزیابی شود. معیارها یا شاخص‌های نظارت همگانی به چهار بخش به هم مرتبط تقسیم می‌شوند که مجموعاً ابعاد عمده‌ی دموکراسی جوامع معاصر را تشکیل می‌دهند. این چهار بخش شامل: انتخابات آزاد و عادلانه، آزادی‌های سیاسی و مدنی، حکومت باز و پاسخگو، و جامعه مدنی است. حقوق و آزادی‌های مدنی و سیاسی مختص شکل خاص از دموکراسی نیستند، بلکه همگی عناصر ذاتی دموکراسی هستند. در هر سنجش دموکراتیک کاملی باید هر بخش به نوبه‌ی خود بررسی شود تا بتواند نه تنها کارآمدی عملی نظارت همگانی، بلکه میزان برابری سیاسی در هر حوزه را نیز ارزیابی کند.

بصورت کلی اکثر نظرات خصوصیات زیر را همچون حداقل عناصری دانسته‌اند که برای تبلور دموکراسی ضروری هستند و از آنها همچون «ستون-

های دموکراسی « یاد شده است: ۱- حاکمیت مردم، ۲- حکومت مبتنی بر رضایت فرمانبرداران ۳- حاکمیت اکثریت ۴- حقوق اقلیت‌ها ۵- تضمین حقوق اساسی بشر ۶- انتخابات آزاد ۷- برابری در نزد قانون ۸- فرایند تصحیح قانون ۹- محدودیت‌های نهادی بر حکومت ۱۰- پلورالیسم اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ۱۱- ارزش‌های تساهل، نسبی‌گرایی و پراگماتیسم.

بنابراین با توجه به موارد بالا و تعریف مورد نظر ما که نگاهی حداقلی و غیر ایده‌آلی به دموکراسی دارد می‌توان به موارد زیر به عنوان شاخص‌های دموکراسی که تا حدودی عینی و ملموس‌اند و می‌توان در سنجش دموکراسی به کار برد و لذا لازمه آن می‌باشند، اشاره کرد: ۱- حقوق گروه‌های ملی، قومی، مذهبی و اقلیت‌ها، ۲- حق رای همگانی، انتخابات آزاد و دوره‌ای ۳- پلورالیسم اجتماعی، سیاسی، اقتصادی ۴- انتخاب شدن برای کارگزاری در حکومت ۵- حق تشکیل دادن انجمن‌ها و سازمان‌های مستقل، احزاب سیاسی و گروه‌های ذی‌نفوذ ۶- وجود اپوزیسیون ۷- آزادی بیان و مطبوعات ۸- توزیع قدرت سیاسی و آزادی مشارکت برابر همه گروه‌ها و اجتماعات مختلف در قدرت سیاسی ۹- سازمان ادراى حکومتی_ کارایی و اثر بخشی سازمان نظام دیوانسالاری، ۱۰- حکومت‌های منطقه‌ای و محلی_ درجه و میزان تمرکز یا عدم تمرکز و تفویض اختیار رده‌های پایین محلی. البته ملاک‌ها و متغیرهای دیگری را می‌توان به موارد فوق اضافه کرد و بر حسب زمان و مکان بعضی از آنها را تغییر داد. با سنجش این شاخص‌ها می‌توان به طور تقریبی گفت که دموکراسی در یک کشور با مشخصات ساختارهای سیاسی - اجتماعی ویژه، توسعه داشته است یا نه. عدم وجود این شاخص‌ها می‌تواند نشان از

نادموکراتیک بودن یک کشور و در نتیجه لزوم آنها برای برقرار ساختن دموکراسی باشد.

در اینجا از میان شاخصه‌های بالا به سه شاخص کلی و بنیادی: آزادی بیان، آزادی احزاب، و مشارکت سیاسی و حق برابر برای مشارکت در قدرت سیاسی به عنوان شاخص‌های لازم برای دموکراسی حداقلی در جوامع مختلف می‌پردازیم.

۴- آزادی بیان

دموکراتیک شدن حکومت به میزان مسوولیت‌پذیری حکام و امکان مشارکت و رقابت در زندگی سیاسی وابسته است. طبعاً لازمه دموکراتیک شدن حکومت، به این معنا برقراری آزادی‌های مدنی و سیاسی به ویژه آزادی اندیشه و بیان و آزادی اجتماعات است. آدمیان باید برای ابراز و بیان عقیده، گردهمایی، اعتراض و حتی وجدان آزاد باشند. به این ترتیب عناصر سه‌گانه برابری، عقلانیت و آزادی با دموکراسی پیوند می‌خورند، و دموکراسی مدعی چنان نظامی است که بر این سه عنصر استوار شده است.

در مباحثات جاری درباره‌ی دموکراسی و رسانه‌ها مهمترین مساله به لحاظ تاریخی مباحثه بر سر آزادی بیان بوده است. در همین راستا باید گفت که مفهوم اصلی دموکراسی برابری همگان در حوزه سیاسی و حقوقی است. آزادی بیان مهمترین حق مدنی و سیاسی در دموکراسی‌های امروز به شمار می‌رود. به سخن کلی آزادی بیان به معنی آزادی ارتباط به صورت شفاهی و

مکتوب میان شهروندان است. آزادی بیان مستلزم آزادی و اختیار در تصرف و تملک وسایل آن نیز هست. بنیاد اصلی جامعه مدنی و حوزه عمومی آزاد، آزادی بیان است و مفهوم شهروندی بدون آن ممکن نیست.

۵- آزادی احزاب

در رابطه با مسوولیت و پاسخگویی در کشورهای دموکراتیک، دو واقعیت به طور ویژه مهم هستند: شهروندان دموکراتیک، به شمار زیاد رای بدهند، و سیاست دموکراتیک در وسعت زیادی از طریق احزاب سیاسی اجرا شود. سیستم حزبی تلاقی اندیشه ایجاد می کند و کار اجرایی و پدیده پیچیده قدرت را با سهولت بیشتری به پیش می برد. تا زمانی که مسائل سیاسی جامعه حل نشود، مسیر اقتصادی - اجتماعی آن روشن نخواهد شد. عمده مشکلات خیلی از کشورها به خصوص در جهان سوم نحوه برخورد با پدیده قدرت، تقسیم و چرخش آن است.

سه مولفه جامعه مدنی؛ ۱- اقتصاد بازار آزاد ۲- اجتماعات آزاد : احزاب سیاسی - سازمان های ذینفع ۳- تنوع اجتماعی: مذهبی - ملی و قومی - طبقاتی می باشند. بلوندل معتقد است: «احزاب سیاسی یکی از جذابترین و مدرن ترین نهادهای حمایت سیاسی هستند. آنها دارای اشکال گوناگون و محل تقاطع و برخورد بین جنبه های نهادی و رفتاری سیاست می باشند».

معمولاً دموکراسی های رقابتی و چند حزبی بر اساس ساختاری از شکاف- های اجتماعی شکل می گیرند که به واسطه قواعد بازی دموکراتیک، مبنایی برای رقابت و ائتلاف حزبی ایجاد می کند. احزاب سیاسی را به شیوه های مختلف می توان طبقه بندی نمود. یکی از این موارد تمایز قائل شدن بین احزاب ساختاری و غیر ساختاری است. احزاب ساختاری را می توان به احزاب گروه های ملی، قومی، مذهبی و طبقاتی تقسیم نمود. در بین احزاب غیر ساختاری می توان به احزاب میانه رو، لیبرال، محافظه کار، طرفدار محیط زیست اشاره کرد. بنابراین احزاب سیاسی ممکن است خود را بر اساس هویت تنوعات اجتماعی سازماندهی کنند.

۶- مشارکت سیاسی و حق برابر برای مشارکت در قدرت

سیاسی

دموکراسی به طور طبیعی به عنوان حکومتی توصیف شده است که در آن مردم حکومت کنند. در دموکراسی با نظام سیاسی منصفانه یا برابری خواهانه سروکار داریم. به طوریکه به همه شهروندان اختیار یکسان در تاثیرگذاری بر تصمیم گیری تا حداکثر ممکن اعطا شود.

دموکراسی از دیرباز به معنای مشارکت گسترده مردمی بوده است و اساساً دموکراسی چون این امکان را به مردم می دهد که اصل تعیین سرنوشت را به منصفه ظهور برساند ارزشمند تلقی شده است.

مشارکت یکی از ستون‌های اساسی دموکراسی است و نوشتالژی دموکراسی آتنی از آن روی همچنان در اذهان باقی مانده است که یادآور مشارکت آزاد و برابر مردم بوده است.

همانطور که قبلاً اشاره شد، هسته اصلی دموکراسی عبارت است از حکومت مردم یا نظارت همگانی بر تصمیم‌گیری‌های جمعی. نقطه شروع دموکراسی، شهروندان هستند نه نهادهای حکومتی.

دموکراسی، دستیابی گروه‌ها و اجتماعات مختلف در یک جامعه‌ی متکثر را به اهداف بعضاً متضاد تا نهایت ممکن، امکان پذیر می‌سازد.

بنابراین با توجه به مطالب فوق‌الذکر، آزادی بیان، احزاب و مشارکت سیاسی و در آن راستا حق برابر برای مشارکت در قدرت سیاسی سه شاخص عمده دموکراسی در راستای دو اصل نظارت همگانی و برابری سیاسی هستند و به عنوان معیارهای دموکراسی حداقلی در هر جامعه دموکراتیکی باید وجود داشته باشند.

جمع‌بندی و خلاصه بخش اول

همچنانکه اشاره شد تعاریف و نظریات و انواع مختلفی از دموکراسی ارائه شده است. اما واژه دموکراسی در ساده‌ترین بیان خود به معنی حکومت «تمام مردم» است حال مستقیم یا غیر مستقیم. تاکید بر تمام مردم در اینجا به این معنی است که نمی‌توان آن را به گروه یا طبقه خاصی تقلیل داد. در همین راستا از دیدگاهی حقوق بشری که جوهره اصلی دموکراسی است، دموکراسی شیوه‌ای از تصمیم‌گیری در مورد مقررات و سیاست‌هایی است که برای جمع الزام آور است و مردم بر آن نظارت دارند. دموکراتیک‌ترین ترتیبات آن است که همه اعضا و گروه‌ها از حق برابر موثر برای شرکت مستقیم در تصمیم‌گیری بهره‌مند باشند، یعنی ترتیباتی که به بالاترین میزان ممکن اصول نظارت همگانی و برابری سیاسی را تحقق بخشند. بنابراین، در تعریف کلی مدنظر ما، دموکراسی یعنی حکومت مردم و همچنین توزیع و پخش قدرت و تولید آن از سوی خود مردم، که شامل اصول نظارت همگانی و برابری سیاسی است.

در راستای همین تعریف در این پژوهش دموکراسی حداقلی در حد پرداختن به دموکراسی سیاسی، مدنظر بوده است. در همین رابطه از شاخص‌های گوناگون دموکراسی که میزان گسترش و رشد آنها در جوامع

مختلف میزان توسعه دموکراسی را معین می‌کند، ما سه شاخص، آزادی بیان، آزادی احزاب، مشارکت سیاسی و حق برابر در قدرت سیاسی، را به طور ویژه استخراج و برجسته کردیم. لذا در حالت حداقلی این سه شاخص لازمه هر حکومت دموکراتیکی می‌باشند و بدون آنها عملاً دموکراسی معنی ندارد.

در همین رابطه در بخشهای بعدی به کشورهای چند ملیتی و بررسی دموکراسی و مصداق‌های سه شاخص برجسته شده همچون شرایط لازمه دموکراسی در این کشورها می‌پردازیم.

بخش دوم

کشورهای چندملیتی

در جهان اجتماعات مختلف با فرهنگ و ملیت‌های گوناگون وجود دارند. این گوناگونی پدیده‌ای جدید نیست و می‌توان آن را به قدمت زندگی اجتماعی بشر دانست. خاستگاه‌های مختلفی برای تفاوت در جوامع انسانی وجود دارد: بعضی از تفاوت‌ها پیامد مهاجرت است؛ بعضی دیگر مربوط به گروه‌هایی می‌شود که دارای قلمرویی مجزا هستند. در دوران معاصر مطالبات روز افزون جهت احترام به همین گوناگونی‌ها دولت‌ها را با بحران مواجه ساخته است. و بسیاری از اصول اخلاقی که تا به حال به طور سنتی در این رابطه به عنوان اساس تصمیم‌گیری‌های سیاسی مورد استفاده قرار گرفته‌اند، در دهه‌های گذشته با پرسش‌های جدی روبرو شده‌اند.

در جهان با کمتر کشوری می‌توان مواجه شد که چند گانه نباشد و از لحاظ ملی، فرهنگی، قومی، مذهبی یکنواخت باشد. در چند دهه اخیر، اجتماعات بشری در سراسر دنیا شاهد دگرگونی‌های مهمی بوده‌اند. مطالبات فزاینده برای به رسمیت شناختن گوناگونی فرهنگی - ملی از جمله‌ی این دگرگونی‌هاست.

لذا با توجه به اهمیت توسعه دموکراسی در کشورهای چند ملیتی (کثیرالمله) در این بخش به شرح مختصری از این جوامع و چگونگی پیدایش و انواع آن‌ها، منازعات ملی و راهکارهای آن و دیدگاه‌های متفاوت درباره ملیت می‌پردازیم. اما قبل از پرداختن به کشورهای

چند ملیتی لازم است گاهی هر چند مختصر به تعریف ملت و ملیت و هویت ملی داشته باشیم.

ملت و ملیت

«ملت» واژه‌ای مورد احترام و حتی تقدیس یافته است که تعاریف مختلفی از آن ارائه شده است. در زبان‌های اروپایی واژه ملت (nation) از واژه لاتینی (natio) یا (nasci) مشتق شده است که دلالت دارد بر مردمانی که از راه ولادت با یکدیگر نسبت دارند و از یک قوم هستند. در علوم اجتماعی و انسانی نظر غالب این است که ملت نه نژاد مشترک است و نه دولت مشترک، بلکه عوامل و عناصر اصلی ملت و ملیت زبان مشترک، فرهنگ مشترک و سرزمین مشترک است.

در تعریف واژه «ملت» گفته‌اند: «ملت به آن دسته از مردم اطلاق می‌شود که در یک سرزمین مشخص به سر برده و خود را به علت دارا بودن خصوصیات مشترک، از قبیل زبان، فرهنگ، تاریخ، و مرام سیاسی، متعلق به یکدیگر می‌دانند، و برای حفظ این قبیل ارزش‌هاست که یک ملت خواهان تشکیل یک واحد سیاسی می‌گردد.» بر این اساس، در واقع ملت؛ یک گروه قومی است که از نظر سیاسی آگاه و فعال شده است.

خلاصه تعاریف و نظرات مرتبط با ملت و ملیت را می‌توان در دو مکتب آلمانی و فرانسوی یافت. مکتب آلمانی به طور کلی اشتراک زبان، خاک یا

سرزمین، فرهنگ و گذشته تاریخی را مهمترین عناصر تشکیل دهنده ملت می‌داند. یعنی مجموعه افرادی با این اشتراکات یک ملت را می‌سازند. مکتب فرانسوی احساس تعلق فرد به یک اجتماع معین و آگاهی به همبستگی او با سرنوشت بقیه افراد آن اجتماع که با توجه به این علایق و همبستگی‌هاست که فرد اراده می‌کند با یک گروه انسانی زندگی مشترک داشته باشد، را پایه تشکیل ملت می‌داند. اما اغلب و به خصوص در جهان سوم ادغامی از این دو بیشتر مصداق می‌یابد چرا که اکثراً افراد احساس تعلق (در مکتب فرانسوی) به همان اجتماعی که عناصر تشکیل دهنده ملت (در مکتب آلمانی) باعث موجودیت آن شده، نشان می‌دهند. لذا تعریف ملت براساس مکتب آلمانی مورد نظر ما نیز خواهد بود. براین اساس اگر ملتی متشکل شده قدرت سیاسی پیدا کند، آن وقت یک کشور در کمال مطلوب که حدود آن با گستره‌ی ملت تطبیق می‌کند شکل می‌گیرد. با تشکیل چنین کشوری، ضرورت هویت ملی و وجود یک ملت برای حیات یک کشور از عوامل اصلی به شمار می‌رود. که در آن صورت دولت ملی یا دولت - ملت ایجاد می‌شود. اما چنین کشورهای به ندرت یافت می‌شوند و اکثر کشورها همگن نبوده و چند گروه ملی یا چند ملت را در برمی‌گیرند.

در رابطه با ملت و کشور در اینجا لازم است توضیح بیشتری درباره کلمه "ملیت" داشته باشیم. هرچند گاه ملیت با تابعیت به اشتباه گرفته شده و به کشور و سیستم دولتی ارتباط داده شده است اما در واقع ملت و ملیت از یک ریشه و به لحاظ معنایی یکی می‌باشند که گاه کاربرد لفظی متفاوت یافته‌اند. برای مثال وقتی بخشی‌هایی از یک ملت در چند کشور هستند در مورد آن

بخش در کشور مربوطه از ملیت استفاده شده است که به معنی وابسته بودن آنها به ملتی خاص است و برای تعیین ملت به کار می‌رود و یا وقتی چند ملت یا چند بخش از چند ملت در یک کشور هستند به جای چندملتی از چندملیتی و از ملیت برای تعیین ملت گروه‌های ملی مختلف استفاده شده است.

به قول پیتر ویلتز از مدت‌ها قبل، یک حقه زبان شناختی وجود داشته که طبق آن، وابستگی ملی به گونه‌ای است که به نظر می‌رسد بر دولت ملی (دولت - ملت) متمرکز باشد. اگرچه از نظر منطقی، عبارات "روابط بین المللی" و "روابط فراملیتی"، به معنی روابط بین گروه‌های ملی مانند اسکات‌ها و ویلزی‌ها است ولی امروزه از هر دو عبارت به معنای روابط فرامرزی دولت-ها استفاده می‌شود. در دنیای واقع، فقط معدودی از کشورها، مانند ایسلند، لهستان و ژاپن می‌توانند تا حد منطقی، به درستی مدعی شوند که مردم آنها یک ملت واحد هستند. بیشتر کشورها، چندملیتی هستند و بسیاری از گروه-های ملی، در چندین کشور حضور دارند. بنابر این، وابستگی ملی عملاً و به طور کامل با وابستگی به یک کشور تفاوت دارد. جنبش‌های آزادی‌بخش ملی، گروه‌های فرهنگی ملی و اقلیت‌های ملی که خواست‌های سیاسی دارند، بازیگران فرا دولتی هستند و گاهی، چالش بزرگی در برابر مقامات دولتی قرار می‌دهند. طرفه اینکه، ملی‌گرایی، یکی از چند منبع روابط فرادولتی است. چنین دیدگاهی در نظام پساوستفالیایی در راستای مفهوم واقعی هویت ملی گسترش یافت. و ملت‌ها فرصتی یافتند که از قالب مرزهای ساختگی نظام وستفالیایی و پوشانیده شدن در زیر سیاست دولت‌ها و وابستگی به کشور بیرون آیند و نمود واقعی بیابد.

در کشورهای چند ملیتی (موضوع بحث ما که بدان خواهیم پرداخت)، ملیت و تابعیت شهروندی از هم جدا هستند. یک فرد در کشوری چندملیتی تابعیت و شهروندی اش با ملیت اش متفاوت است. قبلا چون فرض بر همگن بودن مردم داخل کشورها بود و دولت‌ها تسلط و حاکمیت مطلق داشتند، این دو را یکی می‌پنداشتند اما بعدا با توجه به وجود ملت‌های مختلف در درون موجودیت‌های سیاسی یا دولت و تحولات نظام بین‌المللی و ایجاد نظم پساوستفالیایی و نیز رشد دیاسپورا و مهاجرت در کشورها این دو از هم تفکیک شدند. ممکن است چندین نفر با ملیت‌های متفاوت شهروند یک کشور باشند حال یا در اصل در آن کشور بودند یا مهاجرت کردند. مثلا یک فرد کُرد در سوئد، ملیتش کُردی است اما شهروندی سوئدی را دارد و همین‌طور در ایران یک نفر از ملت کُرد، شهروند ایرانی محسوب می‌شود چون این هویت تحت عوامل سیاسی به عنوان هویت ثانوی بر وی تحمیل گشته است و برای امور اداری داخلی و همچنین بین دولتی مجبور است از این تابعیت استفاده کند. این مسئله در دنیای امروز تقریبا در همه جهان به چشم می‌خورد. بسیاری از شهروندان یک کشور مانند آمریکا یا کانادا بومیان آمریکا نیستند و ملیتی به جز آمریکایی یا کانادایی دارند. در بسیاری از موارد، فرد دارای گذرنامه یک کشور است اما ملیت وی متفاوت از ملیت مردم آن کشور است. همچنین ممکن است فردی شهروندی و یا تابعیت دو کشور را داشته باشد اما ملیتش یکی است. لذا در این پژوهش ملیت مفهومی متمایز از ملت ندارد و مفهومی وابسته به ملت است نه دولت و کشور.

با توجه به تعریف ما از ملت که مفهومی واقعی مد نظر است هویت ملی، هویتی ذاتی، کهن و قدیمی است. تحولات بعد از دهه نود میلادی و تحت تاثیر نظم پساوستفالی که سبب شد خیلی از ملت‌ها احیاء شده و کشورهای جدید نیز براساس ملت‌های واقعی تشکیل گردند نشان از شیفت مفهومی ملیت و هویت ملی از ابزارگرایی و ساختارگرایی به سوی کهن‌گرایی، و از وابستگی مفهومی به کشور به سوی وابستگی به خود ملت دارد. تا اینجا سعی شد که مفاهیم ملت و هویت ملی همچون مفاهیمی مستقل و ذاتی و نه وابسته به مفهوم کشور آنچنان که همه مردم داخل یک کشور را یک ملت بنامند، توضیح داده شوند.

کشورهای چندملیتی

براساس آنچه گفته شد گروه ملی مجموعه‌ای از افرادند که از زبان مشترک و یا فرهنگ مشترک مبتنی بر زبان برخوردار می‌باشند و ممکن است یک ملت یا بخشی از آن باشند. اگر شهروندان یک جامعه به مرام فرهنگی یکنواختی در زبان تعلق داشته باشند جامعه را همگن و اگر به دو گروه فرهنگی مختلف یا بیشتر از لحاظ زبانی تقسیم شوند جامعه را از نظر ملی ناهمگن می‌نامند. گروه‌های ملی ممکن است در یک کشور بیش از یکی باشند. به همین خاطر کشوری ممکن است یک ملیتی یا چند ملیتی باشد. دولت ملی، دولتی است که براساس وجود و خواست یک ملت موجودیت یافته

باشد. در عمل و در نقشه سیاسی جهان تعداد این قبیل دولت‌ها چندان زیاد نیست.

پس کشورهای چندملیتی از ملت‌های مختلف که تمام یا بخشی از آنها در آن کشور هستند تشکیل شده‌اند. این قبیل کشورها اغلب با رژیم فدرالیسم اداره می‌شوند و اعطاء خودمختاری به واحدهای داخلی مشکل اختلافات زبانی و ملیتی آنها را تا حدی رفع کرده است.

با توجه به تعریفی که از ملت داشتیم، کشورهای چند ملیتی به کشورهایایی اطلاق می‌شود که دارای دو یا چند ملت مختلف با ویژگی‌های متفاوت فرهنگی، زبانی و ... هستند که جزء گروه‌های ملی دائمی بوده و به دلیل کسب آگاهی سیاسی خواهان برابری سیاسی و حق تعیین سرنوشت خویش می‌باشند و شکاف‌های اجتماعی فعال و گاهاً متراکم را پدید آورده‌اند. در یک کشور این گروه‌ها یا درآمیخته‌اند (مختلط) یا اینکه هر کدام از این گروه‌ها در منطقه جغرافیایی خاص ساکنند (غیر مختلط) که در این تحقیق نوع دوم بیشتر مدنظر است.

چگونگی پیدایش کشورهای چندملیتی

هر چند جوامع چندملیتی محصول فرایندهای طولانی تاریخی‌اند و از همزیستی طویل‌المدت گروه‌های ملی ایجاد می‌شوند اما مسئله گروه‌های ملی و قومی با پیدایش دولت ملی بعد از پیمان وستفاليا در سال ۱۶۴۸، در اواخر

سده هیجدهم میلادی مطرح شد و سپس با همه گیر شدن آن در سده نوزدهم و در آغاز سده بیستم بیشتر شکل گرفت. ایجاد دولت‌ها در هیچ جا دستاورد یک «قرار داد اجتماعی» میان عناصر گوناگونی که یک کشور را تشکیل می‌دهند نبوده است. بیشتر دولت‌ها به زور و اجبار با اشغال سرزمینی دیگر پدید آمده‌اند. به این سبب در بیشتر موارد انطباق و برابری میان سرزمین، قدرت سیاسی، مردم و فرهنگ آنان دیده نمی‌شود. در چنین شرایطی است که گروه‌های ملی و اقلیت ملی و در نتیجه جوامع چندملیتی ایجاد می‌شوند.

در راستای مطالب فوق باید اشاره کرد که عناصر تشکیل ملت با کشور متفاوت است. همانطور که قبلاً اشاره شد در کل زبان، فرهنگ، سرزمین، تاریخ مشترک از عناصری هستند که ملت براساس آنها تعریف می‌شود. اما در تشکیل کشورها گاه نیز عواملی غیر از اینها مانند عوامل سیاسی (استعمار و تشکیل دولت و ملت‌سازی اجباری) و مذهب نقش داشته است. مثلاً در جنوب شرقی آسیا کشورها گاه براساس استقلال از استعمار مانند هند و گاه براساس مذهب مانند پاکستان تشکیل شده‌اند که ضمن احساس تعلق و ایجاد هویت ثانوی خود شامل چند ملت می‌شوند و کشورهایی چند ملیتی هستند.

بنابراین عوامل سیاسی از عوامل مهم تشکیل کشورهای چندملیتی بوده است. علاوه بر دولت-ملت‌سازی اجباری، مواردی همچون تصرف سرزمینی، جا به جایی ملت‌ها، مهاجرت، استعمار، مذهب و ایدئولوژی از دیگر عوامل موثر در تشکیل کشورهای چندملیتی بوده‌اند که اغلب در ارتباط با عوامل سیاسی هستند.

عامل دیگر در تشکیل کشورهای چندملیتی را می‌توان سلطه ایدئولوژی و یا مذهب ویژه‌ای دانست که گروه یا گروه‌هایی را به صورت اقلیت در می‌آورد. در این گونه موارد گروه حاکم با نادیده گرفتن یا بی‌اعتبار انگاشتن ویژگی‌های گروهی (زبان، فرهنگ ...) آن‌ها را به صورت اقلیت در می‌آورد. در این مورد می‌توان سلطه دو ایدئولوژی متضاد ایران و عثمانی بر خاک کردستان، سلطه ایدئولوژی تشیع بر ویژگی‌های ملی در آذربایجان ایران، یا سلطه ایدئولوژی کمونیستی بر هویت ملیت‌ها در شوروی سابق و ... را نام برد.

گاه مذهب نیز مبنای تشکیل کشور بوده است و گاه مرزهای قلمرو یک دولت، که به زور هویتی ثانوی (تحمیلی) و ملتی مصنوعی ایجاد گردیده که خود باعث شده است که ملت‌های واقعی بین کشورها تقسیم شوند. در حالی که این کشورها یک ملیتی واقعی نبوده و جغرافیا (قلمرو سرزمینی) به تنهایی مبنای تشکیل ملت نیست. برای نمونه چندین ملت بین دولت‌های آسیای جنوب شرقی تقسیم شده‌اند: تایلند بین هند و سریلانکا، بنگالی‌ها بین هند و بنگلادش، ناگایا بین هند و میانمار، پنجابی‌ها و کشمیری‌ها بین هند و پاکستان، در حالی که این اجتماعات انسانی ملیت مشترک دارند اما تابعیت‌شان متفاوت است. در خاورمیانه نیز چنین وضعیتی دیده می‌شود به عنوان مثال ملت کرد بین ایران، ترکیه، عراق و سوریه و ملت بلوچ بین ایران و پاکستان و ...

انواع کشورهای چند ملیتی

در کشورهای چند ملیتی، گروه‌های ملی یا در مناطق جغرافیایی و سرزمین‌های خاص خویش ساکنند و به صورت متمرکز در آنجا هستند و یا به صورت مختلط در تمام کشور پراکنده‌اند. بر این اساس حالت اولی را «غیر مختلط» یا «سرزمینی» و دومی را «مختلط یا درآمیخته» یا غیر سرزمینی گویند. گروه‌های ملی سرزمینی، افزون بر برابری و آزادی، خواستار شناسایی سرزمین مسکونی و ویژگی‌های فرهنگی‌شان هستند که با فرهنگ اکثریت یا دیگر گروه‌های ملی متفاوت است. این گونه خواست‌ها به طرح تعیین سرنوشت، خودمختاری و واگذاری امور گروه‌ها به خود آنها منتهی می‌شود. بر حسب تعداد گروه‌های ملی و تسلط بر قدرت نیز، در کشورهای چند ملیتی مختلط یا غیر مختلط می‌توان دسته بندی چهارگانه‌ای را به شرح زیر ارائه کرد:

۱- پراکنده: در یک جامعه چند ملیتی ممکن است بیشتر از چهار گروه ملی اصلی بسیج شده وجود داشته باشند که هیچ کدام از آنها به شکل بارز و مسلط نیستند و جامعه‌ای پراکنده ایجاد کنند. نمونه‌ی این جوامع هند می‌باشد. ۲- متوازن: ممکن است حداکثر چهار گروه کاملاً قابل شناسایی موجود بوده و جامعه‌ای متوازن ایجاد کرده باشند که می‌توانند دو قطبی مثل قبرس و ایرلند شمالی یا چند قطبی مثل بوسنی باشند. ۳- اقلیت مسلط: یک اقلیت ملی حاکم حکومت را بدون یک اکثریت مهم اداره می‌کند. مثل ایران ۴- اکثریت مسلط:

جوامعی که در آنها یک گروه ملی اکثریت حاکم بر اقلیت‌های ملی است. مثلاً در روسیه.

بنابراین در کشورهای چند ملیتی با کمی تساهل ترکیبی از هر دو دسته‌بندی وجود دارد. مثلاً جامعه‌ای ممکن است «غیرمختلط» و «اقلیت مسلط» باشد یعنی گروه‌های ملی اصلی هر کدام در مناطق جغرافیایی خاص ساکنند، اما یک اقلیت حکومت را در دست دارد. مانند ایران که شش ملیت عمده: فارس، ترک، کرد، ترکمن، بلوچ و عرب دارد و هر کدام در منطقه خاص خویش ساکنند ولی گروه ملی فارس‌ها در حال حاضر حکومت را در دست دارند. یا عراق کنونی که جامعه‌ای «غیر مختلط» و متوازن دو قطبی است. به هر حال در جوامع چند ملیتی به خصوص در صورت عدم وجود توازن میان ملیت‌ها ممکن است با توجه به نوع جامعه چند ملیتی، منازعاتی پدید آید و این جوامع را با مشکل مواجه سازد.

منابع مختلف آمارهای مختلفی از تعداد ملت‌ها و گروه‌های ملی و قومی در جهان ارائه داده‌اند اما همگی نشان از نسبت زیاد این گروه‌ها در برابر دولت-هاست. در حال حاضر، بیش از ۱۸۰ کشور جهان، به لحاظ ملی ناهمگون و تنها چند کشور تقریباً همگون هستند. لذا اکثر کشورهای جهان دارای این شرط‌اند و بالقوه مہیای درگیری ملی و قومی هستند). تقریباً در ۹۴ کشور جهان قیام‌های مسلحانه جریان دارد که بیشترشان ناشی از عدم قبول خواست‌های ملی و اقلیتی است.

برخی منابع نیز به حدود ۶۰ ملت بی‌دولت اشاره کرده‌اند که یا یک تشکیلات سیاسی فرودولتی دارند و یا دارای نهادهایی هستند که زبان آن‌ها

را پایدار نگاه داشته است. همچنین ده‌ها قوم ناشناخته یا کم شناخته شده نیز هستند که از هیچ نهاد فرهنگی و یا زبانی برخوردار نیستند. فاتحان جنگ اول جهانی به ویژه ویلسن رئیس جمهور آمریکا، معتقد بودند که علت اصلی وقوع جنگ مسئله اقلیت‌های قومی و ملی بوده است. در پایان جنگ، حق ملت و قومیت‌ها در مورد گزینش دولت خود و مسئله ملیت‌ها و اقلیت‌ها مطرح شد. با وجود این خیلی از ملیت‌ها از تشکیل دولت بازماندند و این حالت منجر به تداوم جوامع چند ملیتی گردید. در نتیجه مرزبندی‌های تازه اقلیت‌های جدیدی ایجاد کرد.

همچنین بر اساس برخی گزارش‌ها در زمینه مشکلات هویت ملی در سیستم بین‌المللی، در دنیا ۵۰۰ گروه ملی و قومی وجود دارند که بسیاری از آنها با دارا بودن قلمرو خاص خود، آرزوی کسب استقلال ملی را در سر دارند. کردها، تامل‌ها، سیک‌ها، باسک‌ها، جیپس‌ها، فلسطینی‌ها و ... از این گروه‌ها هستند که توجه جهانیان را به خود معطوف کرده‌اند و اتحادیه‌ای بین‌المللی تحت عنوان "مردم بی کشور" به وجود آورده‌اند. در واقع محور مشترک بسیاری از فعالیت‌های بین‌المللی "مردم بی کشور" تقاضا برای به رسمیت شناختن هویت ملی آنها و حمایت حقوق بشری از آنها است.

خلاصه و جمع بندی بخش دوم

بر اساس تعاریفی که از ملت و ملیت ارائه شد، کشورهای چندملیتی محصول فرایندهای طولانی تاریخی‌اند و به کشورهایی گفته می‌شوند که دارای دو یا چند ملیت با ویژگی‌های متفاوت فرهنگی، زبانی و... هستند که جزء ساکنان اصلی و دایمی آن کشور می‌باشند و شکاف‌های عمیق اجتماعی را پدید آورده‌اند و ممکن است به صورت مختلط یا غیر مختلط باشند. از جمله این جوامع می‌توان ایران، ترکیه، عراق، بلژیک، سوئیس، کانادا، هند و... را نام برد. بسته به شرایط جنبش‌های ناسیونالیستی مختلف در این کشورها دیده می‌شود که اهداف متفاوتی همچون خودمختاری ملی در قالب نظام فدرال یا استقلال را دنبال می‌کنند. و راهکارهای مختلفی هم برای حل منازعات گروه‌های ملی و در نتیجه همزیستی آنها به کار گرفته شده است. از جمله در کشورهای دموکراتیک از طریق خودمختاری ملی و فدرالیسم حقوق سیاسی ملیت‌های مختلف تامین شده است. اما در برخی از این کشورها نیز ملی‌گرایی دولتی در راستای حاکمیت یک گروه حقوق دیگر گروه‌ها را رعایت نکرده و در نتیجه منازعات بین گروه‌های ملی با هم و اکثراً با دولت تداوم داشته است و در همین راستا در این کشورها تلاش‌های مستمر برای دموکراسی نتیجه بخش نبوده است. بخش بعدی این پژوهش به دموکراسی، شرایط و ملزومات و مدل‌های مناسب آن در این کشورها پرداخته است.

بخش سوم

دموکراسی در کشورهای چندملیتی

دموکراسی و حقوق بشر در کشورهای چندملیتی

براساس برخی تعاریف دموکراسی که در بخش اول ارائه شد و نیز ارتباط تنگاتنگ حقوق و دموکراسی در کشورهای چندملیتی با توجه به ماهیت آنها، مباحث حقوق بشری در این جوامع اهمیت دو چندان می‌یابد. از آنجا که حقوق بشر جزء ذاتی و از ارکان مهم دموکراسی است و اصولاً دموکراسی برای حقوق بشر بوده و بدون رعایت اصول حقوق بشر مفهومی ندارد، امکان پیشرفت موثرتر فرآیند دموکراتیک شدن نه از طریق مبارزه برای خود دموکراسی بلکه از راه مبارزه برای حقوق بشر به وجود می‌آید.

بخش مهمی از حقوق بشر به حقوق فردی و جمعی ملیت‌ها، گروه‌های ملی، اقلیت‌های قومی، مذهبی و ... مربوط می‌شود. بحث حقوق گروه‌ها و اقلیت‌های ملی از نظر حقوق بین‌الملل همیشه مطرح بوده به طوری که از کنگره‌ی وین در ۱۸۱۵ و کنگره برلین در ۱۸۷۸ و کنفرانس صلح پاریس و طرح خودمختاری ملیت‌ها توسط وودرو ویلسون تا میثاق جامعه‌ی ملل و منشور ملل متحد از حقوق مختلف اقلیت‌های ملی و قومی سخن به میان آمده است. قراردادهای بین‌المللی بعد از جنگ اول و دوم جهانی به حقوق اقلیت‌های کشورها توجه نموده بودند و آگاهی گروه‌های ملی از این موارد دریچه‌ای را برای تحت فشار قرار دادن حکومت‌های مرکزی قرار داد. اعلامیه و کنوانسیون‌های مختلف کمیسیون (شورای) حقوق بشر سازمان ملل متحد در این رابطه نیز

بیانگر اهمیت این مسئله می‌باشد و کشورهای دموکراتیک ملزم به رعایت آنها می‌باشند.

یکی از انواع حقوق گروه‌های ملی، حق گروه‌ها برای سلوک بر طبق فرهنگ متمایز خودشان و باز تولید آن است. این حق در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (ماده ۲۷) به منزله‌ی یکی از حقوق اقلیت‌ها آمده است. از زمان تصویب اعلامیه‌ی اختصاصی کمیسیون (شورای) حقوق بشر سازمان ملل متحد در مورد حقوق اقلیت‌ها در ۱۹۹۲ این حق به طور محکم‌تری بیان شد و تعبیر «ملی» به فهرست اقلیت‌های مربوط اضافه گشت.

آنچه که بیش از هر چیز دیگری قطعاً به آتش خصومت‌های گروهی دامن می‌زند، کنار گذاشته شدن یکی از گروه‌ها از صحنه سیاسی و متعاقب آن بروز تبعیض، محرومیت و تعدی یا ایجاد ترس از بروز چنین عناصری می‌باشد. با توجه به همزیستی و آمیختگی ملت‌ها، نژادها و مذاهب گوناگون که از ویژگی‌های جوامع امروزی می‌باشند، تمهیداتی قانونی برای محافظت از اقلیت‌ها در مقابل تبعیضات و تعدیات سازمان یافته اندیشیده شده‌اند. دموکراسی توافقی، فدرالیسم، خودمختاری و ... از جمله این تمهیدات می‌باشند

منازعات گروه‌های ملی و راهکارهای موجود

در هر یک از موج‌های تشکیل دولت ملی هر بار که یک خلاء سیاسی بزرگ به وجود آمده است، گروهی از دولت‌های کوچک تشکیل شدند. این دولت‌ها گاه سبب شده‌اند که بعضی از ملت‌ها به خواست دیرینه‌ی خود برای استقلال برسند و گاه برعکس بسیاری از آنها را از چنین خواستی محروم کرده‌اند. در طی فرایندهای دیگر تشکیل برخی از دولت‌ها، گروهی از ملیت‌ها با خطوط مرزی سیاسی تکه تکه شده و ناچار شده‌اند که شاهد تقسیم بافت طبیعی، و پهنه‌ی سرزمینی خود در چندین دولت ملی باشند و طبعاً اختلافات و مسائل آن دولت‌ها را در سرنوشت خود تحمل کنند. در این تقسیم بندی‌ها گاه ملیت‌های کاملاً متعارض و حتی دشمن درون مرزهای یک دولت قرار گرفته‌اند. بنابراین آنچه با ظهور امواج پی در پی تشکیل دولت‌ها مشاهده می‌شود، عدم انطباق و ناهماهنگی فزاینده میان واقعیت‌های ملی و خط‌کشی‌های مرزی کشورها است که سبب افزایش پتانسیل‌های تعارض و تنش درون دولت‌های به اصطلاح ملی می‌شود. از این رو واکر کونور استدلال کرد که «ملت سازی»، ملت – ویرانگری نیز هست لذا اصولاً مفهوم "ملت-سازی" درست نبوده و با توجه به تعریف ملت، ملت‌ها ساخته نمی‌شوند بلکه برمبنای پیشینه تاریخی-فرهنگی وجود داشته‌اند و این کشورها بوده‌اند که اغلب به صورت ساختگی ایجاد گشته‌اند.

در همین رابطه یکی از وضعیت‌های پیچیده در جوامع چند ملیتی «بحران گروه‌های ملی» است که با طرح تقاضاهای ملی و هویتی توسط گروه‌های ملی در بخشی از کشور، حادث می‌شود. در چنین وضعیتی دولت‌ها با شرایطی متناقض و پرخطری رو به رو می‌شوند. از یک سو، نبود زمان و فرصت تاریخی، ممکن است با تمایل به تحمیل هویت ثانوی در ارتباط با کشور در جای ملیت جبران شود. این تمایل می‌تواند به صورت فشارهای سخت و خشونت آمیز برای سرکوب ملیت‌ها و ملی‌گرایی بروز کند که می‌توان به جرأت ادعا کرد در هیچ کجا تاکنون نتیجه‌ی مثبتی به بار نیاورده‌اند، یعنی نه فقط ملی‌گرایی را کاهش نداده‌اند بلکه سبب تشدید ضدیت‌ها و دشمنی‌ها و تقویت انسجام درونی ملیت‌های مورد سرکوب شده‌اند و گاه نیز کار را تا مرحله‌ی جنگ داخلی و تجزیه‌ی کشور برای به وجود آوردن کشورهای کوچک‌تر پیش برده‌اند.

در جوامع چند ملیتی عوامل رشد هویت ملی که باعث پدید آمدن منازعات می‌شوند، متعدد هستند. دیوید میسون در همین زمینه بر دو نظریه رقیب در بررسی این کشمکش‌ها، اشاره کرد، که یکی بر «محرومیت نسبی» و دیگری بر «خصلت جنبش‌های گروهی» آن تأکید داشته است. پدید آمدن منازعات در جوامع مورد نظر، ناشی از هر عاملی باشد، سبب ایجاد و شکوفایی احساسات ناسیونالیستی گروه‌های ملی و کوشش‌های جدی برای رفع نابرابری می‌شود. این شکوفایی احساسات ناسیونالیستی در جوامع چند ملیتی نشان دهنده وجود خواسته‌های برآورده نشده ملیت‌هاست.

در بخش اول اشاره شد که ساخت حکومت و دموکراسی رابطه تنگاتنگی با هم دارند. این رابطه به خصوص در جوامع چندملیتی اهمیت دو چندان دارد. چرا که ساخت حکومتی گاهاً زمینه‌ای برای سرباززدن دولت‌ها از اصول دموکراسی و گاه نیز زمینه بهتری را برای توسعه دموکراسی فراهم می‌نماید. در همین رابطه در جوامع چند ملیتی دولت‌ها بنا به ساخت حکومتی آنها و قدرتی که مرکز داشته معمولاً دو نوع راهکار مسالمت آمیز یا غیرمسالمت آمیز را برای حل منازعات گروه‌ها و به زعم خویش ثبات سیاسی و پیشرفت در پیش گرفته‌اند.

۱- راهکارهای غیر مسالمت آمیز حل منازعات گروه‌های ملی

در جوامع چندملیتی سه دیدگاه در مورد ملیت‌ها وجود داشته است. طرفداران دیدگاه ملی‌گرایی دولتی نسبت به ملیت‌ها دیدی منفی داشتند و به دنبال سیاست‌های مختلف یکسان‌سازی در کشورها بودند. به همین جهت اغلب برای حل منازعات مربوط به گروه‌های ملی و به زعم خویش ثبات سیاسی راهکارهای غیر مسالمت آمیز را در قالب حکومت‌های یونیتاری در پیش می‌گرفتند و معمولاً به دلیل قدرت پوشش چنین اعمالی و نیز در دست داشتن منابع و ابزارهای مختلف به خصوص ارتباطات تا حدودی هر چند موقتی در این سیاست‌ها موفق بودند.

گاه نیز با وجود اینکه در بسیاری از کشورهای چندملیتی دموکراسی حضور ندارد، برخی حکومت‌ها یک اقدام توازن بخش غیر رسمی ضمنی و یا حتی صریح و روشن را به موقع اجرا می‌گذارند و دقت می‌کنند تا اعضاء گروه‌های ملی مهم را در سطوح بالای دولت مرکزی وارد سازند و منابع را به شیوه‌های متوازن ولی با کنترل شدید آزادی‌های دموکراتیک توزیع نمایند. به عنوان مثال، گرچه سنگاپور و اندونزی تا حدودی موفق به تعدیل ادعاهای گروه‌های رقیب و مدیریت آنها شده‌اند، اما به طور قطع این کشورها جزو دموکراسی‌های آزاد نیستند. به دلیل همین عدم وجود دموکراسی درگیری‌ها در اکثر جوامع چندملیتی کمابیش از رهگذر سلطه اقتدار طلبانه یک گروه یا گروه‌هایی بر دیگران، مدیریت و کنترل شده است. استراتژی‌های دیگری که در چارچوب رویکرد سلطه طلبی قرار می‌گیرد. مطیع سازی، منزوی سازی، اجتناب، اخراج و جابجایی گروه‌های ملی را شامل می‌گردد.

ویژگی دولت‌های جدید، سیاست‌های ملی و قومی برتری جویانه و نه سازش کارانه بوده است. در این کشورها، یک گروه ملی خاص، کنترل دولت را به دست گرفته و از اختیارات و اقتدارات آن برای اعمال حاکمیت بر دیگران، بهره جسته‌اند. در واقع، در بین کشورهای چندملیتی، فراگرد «ملیت زدایی» رخ داده است که به موجب آن دولت حاکم تلاش می‌کند گروه‌هایی را که مشروعیت دولت را در چارچوب مرزهای کنونی نمی‌پذیرند، با خویش همگون ساخته، جذب کند و یا نابود سازد.

برتری جویی ملی به اشکال گوناگونی از اختناق و سرکوب گروه‌های ملی گرفته تا استفاده نامحسوس از قدرت دولت در جهت ایجاد امتیاز در امور

آموزشی و استخدامی به نفع گروه ملی مسلط، اعمال می‌شود. برای نمونه؛ در سریلانکا، سینهالی‌ها مسلط هستند؛ در موریتانی، اعراب؛ در سوریه عرب‌ها؛ در ایران، فارس‌ها؛ در ترکیه، ترک‌ها؛ در افغانستان، پشتوها؛ و در اندونزی، جاوه‌ای‌ها حاکم هستند. "ملی‌گرایی" در بسیاری از این کشورها به معنی احساسی است که گروه مسلط ملی در خصوص قلمرو کشور ابراز می‌دارد. و این عملاً حذف بخشی از مردم و تقلیل دموکراسی به یک گروه خاص بوده است.

پر مخاطره‌ترین ستم‌ها نسبت به گروه‌های ملی را می‌توان سه مورد: همانند سازی، نسل براندازی و ملت یا قوم کشی دانست، که در کشورهای یونیتری به دلیل عدم وجود قدرت‌های منطقه‌ای در برابر قدرت مرکزی و انحصار قدرت توسط یک ملیت، زمینه انجام چنین اعمالی بیشتر فراهم است. لذا این راهکارهای منفی و غیرمسالمت‌آمیز مانع توسعه دموکراسی شده‌اند.

۲- راهکارهای دموکراتیک حل منازعات گروه‌های ملی

دو دیدگاه دیگر در مورد ملیت‌ها همچنان که در مباحث پیشین به آن اشاره شد جهان وطن‌گرایی و ملی‌گرایی ملیت‌های معترض بودند. این دو دیدگاه که به تدریج در دهه‌های اخیر جای دیدگاه ملی‌گرایی دولتی را گرفته‌اند برای حل منازعات گروه‌های ملی و به دنبال آن بنیاد نهادن دموکراسی و توسعه آن؛ اغلب به راهکارهای مسالمت‌آمیز متوسل می‌شوند و به دلیل جهانی شدن

و توسعه دموکراسی و نیز رشد ارتباطات به طوری که تا حدودی رسانه‌های مختلف از قبضه دولت‌ها بیرون آمده است، موفق بوده‌اند. در همین راستا باید گفت که لازمه چنین دیدگاه‌هایی تفکر «چند فرهنگ باوری» است. چند فرهنگ باوری مفهومی است که بر به رسمیت شناختن «تفاوت» و نفی هر گونه اعمال فشار برای همانند شدگی و گشایش فرصت و امکان دستیابی به برابری سیاسی مبتنی است. این نگرش بر «حق متفاوت بودن» در برابر محدودیت‌ها و فشارهای سیاست‌های همانند سازی دلالت می‌نماید، که در عمل به قول «جان رکس» دموکراسی را تقویت می‌نماید و موجب غنای آن می‌شود. چند فرهنگ باوری مدعی به رسمیت شناختن تمایزات ملی، قومی، نژادی، جنسیتی است که باید به صورت نهادینه شده از سوی دولت‌ها مورد حمایت قرار گیرد.

برای پیشرفت دموکراسی نقش درست دولت در مدیریت شکاف‌های ملی حائز اهمیت است. دموکراسی در جوامعی که به نظر می‌رسد شدیداً بر مبنای تقسیمات ملی دچار انشقاق شده‌اند، باید مهندسی کرد. راه چاره در اینجا یافتن راه‌های انطباق و هماهنگی میان الگوهای ساختار سیاسی دولت و الگوهای ملیتی است. که این هم از طریق ایجاد مدل دموکراسی مناسب و پیوند کارکردی میان ساخت حکومت و دموکراسی ممکن می‌شود.

در همین رابطه باید اذعان نمود که دموکراسی اکثریت ساده در جوامع متفرق دارای مشکلاتی است که از آن جمله است: امکان محرومیت دائمی احزاب سیاسی گروه اقلیت، کمبود رای دهندگان شناور (رای دهندگانی که هیچ وقت به حزب مشخصی رای نمی‌دهند) که اولویت‌هایشان بر مبنای

معیارهای تعلق پذیر مثل طبقه شکل نمی گیرد، گرچه شاید حکومت اکثریت ساده از دیدگاه نظری برای جوامع همگن عادلانه ترین نوع باشد اما محققان بر وجود محدودیت های اساسی این نوع دموکراسی در جوامع چند ملیتی اتفاق نظر دارند. طرفداران تقسیم قدرت در این نکته اتفاق نظر دارند که دموکراسی اکثریت در جوامع چند ملیتی مخاطراتی را به دنبال دارد از جمله نتایج حاصل از رای به کرسی ممکن است واقعیات جامعه را تحریف نماید، احزاب اقلیت پراکنده از نقطه نظر جغرافیایی امکان دستیابی به نمایندگی را نداشته باشند، در یک نظام حزبی احتمال اینکه یک گروه ملی منفرد یا ائتلافی از گروه های ملی به شکل انحصاری و با کنار گذاشتن دیگران حکومت کنند، زیاد است.

بنابراین در کشورهای چند ملیتی رویه اکثریتی با اصل توجیه گر خودش، یعنی برابری سیاسی دچار محدودیت هایی می شود، چرا که این شیوه از دو راه به این اصل لطمه می زند: اول، هنگامی که برای نقض موقعیت سیاسی و حقوق برابر تصمیم گیری بعضی از افراد به کار گرفته می شود و دوم، هنگامی که اصل برابر کننده رفتار متقابل بین برندگان و بازندگان به دلیل وجود اقلیت یا اقلیت هایی نسبتاً دائمی از بین می رود، چرا که وقتی اقلیتی مثل گروه های ملی و قومی همیشه اقلیت باشد هیچ گاه فرصت رفتار متقابل را نخواهد داشت. در این جوامع، شیوه اکثریت ساده، اصل برابری سیاسی را نقض می کند، چرا که نتایج حاصل از تصمیم گیری مبتنی بر این شیوه، خواسته های بعضی از رای دهندگان را بر آورده می کند ولی به بقیه هیچ چیز نمی دهد. این شیوه را شیوهی «طرف پیروز همه چیز را می برد» نامیده اند، که بر اساس آن ۵۱ درصد

آراء را می‌توان ۱۰۰ درصد محاسبه کرد و ۴۹ درصد را صفر. لذا در جوامع چندملیتی لازم است که بعضی از موضوعات به طور کلی از موضوع تصمیم اکثریت خارج شوند. یکی از مجاری این کار وجود منشور حقوقی قابل دفاع است که با توجه به موقعیت خاص اقلیت تنظیم می‌شود و حاوی رویه‌های اجماعی کامل‌تری برای انواع خاصی از تصمیم‌گیری است که خود نیازمند ساختار حکومتی نامتمرکز می‌باشد.

بنابراین، با در پیش گرفتن رای اکثریت در کشورهای چندملیتی، درگیری‌ها همچنان ادامه خواهد داشت و مانعی می‌شود بر سر ایجاد دموکراسی به معنی حکومت «تمامی مردم» و در نهایت از توسعه دموکراسی هم جلوگیری می‌کند. لذا اکثراً تدابیری غیر از آن در کشورهای چندملیتی که خواهان دموکراسی هستند در پیش گرفته می‌شود و از الگوهای دموکراسی که تناسب و تطابق بیشتری با ساخت اجتماعی چنین جوامعی داشته باشد استفاده می‌شود. در این رابطه می‌توان به طور کلی کشورها را به دو گروه تقسیم کرد:

- ۱- کشورهای وسیع چندگانه ۲- کشورهای کوچک چندگانه. راه حل‌های مختلفی برای حل مشکلات در چنین کشورهایی به کار رفته که علاوه بر جدایی و استقلال می‌توان به فدرالیسم و خودمختاری در قالب دموکراسی توافقی به عنوان دو راه مرسوم اشاره کرد. در کشورهای وسیع اکثراً فدرالیسم (مانند شوروی سابق و کانادا) و در کشورهای کوچک دو صورت دموکراسی چندملیتی غیرفدرال در کشورهایی که گروه‌های ملی آمیخته‌اند (مانند لبنان) و فدرالیسم در کشورهایی که گروه‌های ملی غیر آمیخته‌اند (مانند بلژیک و سوئیس) را اغلب به عنوان راه حل دموکراتیک مسائل مربوط

به ملیت‌ها به کار برده‌اند. بنابراین همچنان که اشاره شد در کشورهای چندملیتی نیاز به یافتن راه‌های انطباق میان الگوهای ساختار سیاسی دولت و الگوهای ملیتی است که در همین رابطه می‌توان به نوع دموکراسی توافقی که الگوی پیوند کارکردی ساخت حکومتی و دموکراسی است به عنوان مهمترین راهکار مسالمت آمیز اشاره کرد. البته لازم به ذکر است که این نوع دموکراسی هم برای زمانی است که ملت‌ها بخواهند با هم در قالب کشوری همزیستی داشته باشند، لذا قبل از پرداختن به مدل دموکراسی در کشورهای چند ملیتی لازم است در رابطه با راهکارهای دموکراتیک حل منازعات گروه-های ملی به شیوه‌های حق تعیین سرنوشت در این کشورها هم نگاهی داشته باشیم.

شیوه‌های حق تعیین سرنوشت در کشورهای چندملیتی

اگر معنی اساسی دموکراسی نظارت همگانی بر تصمیم‌گیری جمعی به وسیله شهروندان برابر باشد، پس ترویج و توجیه آن اساساً بر استقلال یا تعیین سرنوشت مردم از جانب خودشان استوار است؛ هم از سوی مردم به طور جمعی و هم از جانب تک تک شهروندان مادامی که در اعمال نظارت شریک‌اند. در واقع، توانایی تعیین سرنوشت دقیقاً نوعی توانایی «متفاوت بودن» فردی و جمعی است و مستلزم این ادعاست که دیگران به چنین تفاوت‌هایی احترام بگذارند.

مسئله تقسیم بندی‌های اداری و سیاسی سرزمین بنا بر واقعیت جوامع انسانی، یک موضوع جهانی است و راه‌های حل این امر نیز از مدت‌ها پیش شناخته شده‌اند: رجوع دموکراتیک به آرای جمعیت مربوط یعنی تنها کسانی که می‌توانند تصمیم بگیرند آیا مایل به زندگی مشترک در سایه‌ی یک مدیریت سیاسی و بر روی یک زمین هستند یا نه. در راستای دموکراسی و براساس حق تعیین سرنوشت هر ملتی حق دارد در مورد سرنوشت خود تصمیم بگیرد که مستقل یا جزئی از یک کشور بزرگتر باشد. این بدین معنی است که کلیه اصول نظم بین‌المللی، قانون و مشروعیت که اساسا از سایر مبانی نشأت گرفته است، با استناد به این اصل توجیه می‌شود. ملی‌گرایی به بنیان اخلاقی روابط بین‌المللی تبدیل شده است، به گونه‌ای که سازمانی که کلیه کشورهای دنیا را گرد هم می‌آورد سازمان ملل نامیده می‌شود و تلاش‌های اخیر در راستای مفهوم واقعی این سازمان و نه سازمان دول یا کشورها بوده است.

در کشورهای چندملیتی با توجه به خواست و میزان آگاهی سیاسی ملیت‌ها و تعداد آنها، برخی مکانیسم‌ها مانند استقلال، فدرالیسم و خودمختاری، به عنوان راه‌های «حق تعیین سرنوشت» شناخته شده‌اند. اولین شیوه که مشخص‌تر از همه است و در خیلی جاها انجام گرفته، استقلال است. در این شیوه ملتی حق تعیین سرنوشت خود را تا حد جدایی و تشکیل حکومت مستقل خواستار است، مانند تیمور شرقی از اندونزی در چند سال اخیر و مونتنگرو که بهار ۱۳۸۵ از صربستان جدا شد. شکل دوم: فدرالیسم یا فدراتیو است، در خیلی کشورها که چند ملیتی هستند، تعیین حق سرنوشت در آنها به

شیوه فدرالیسم حل شده است. مانند کشورهای سوئیس، بلژیک و اخیراً عراق. شکل سوم؛ تعیین سرنوشت، به شیوه خودمختاری است. خودمختاری زمانی مطرح می‌شود که به طور کلی آن ملت نخواهد جدا شود، یعنی فکر استقلال را کنار بگذارد. نخواهد یا شرایط کشور برای فدرالی مناسب نباشد. اغلب خودمختاری در کشورهایی مطرح می‌شود که یک ملت تحت ستم دارند که خواهان خودمختاری است و در چهارچوب آن کشور باقی می‌ماند. چون که مسائل مخصوص ملی خود را دارد، خواستار خودمختاری می‌شود. خودمختاری مسئله جدیدی نیست، در خیلی جاها اجرا شده است. در کشوری که چند ملیت تحت ستم وجود داشته باشند، مسئله بیشتر به سوی فدرالیسم سوق داده می‌شود. در هر حال پذیرش کلمه "دموکراسی" در کشورهای چندملیتی غیرمختلط یعنی آنکه ملیت‌ها یا گروه‌های ملی حق تعیین سرنوشت آنها محفوظ است و طبق منشور سازمان ملل متحد می‌توانند طی رفراندوم یا همه پرسی به استقلال رای بدهند. چنانچه ملل خواستار جدایی نبودند به صورت دموکراتیک در قالب دموکراسی توافقی می‌توانند در یک کشور همزیستی داشته باشند.

مدل دموکراسی در کشورهای چندملیتی

با توجه به آنچه در مورد انواع دموکراسی و ویژگی‌های آنها اشاره شد جهت ایجاد دموکراسی در کشورهای چندملیتی، دموکراسی توافقی در بستر تئوری تکثرگرایی به عنوان نوع غالب، مناسب‌ترین شیوه می‌باشد. این نوع دموکراسی که در واقع مدل ترکیبی با ویژگی‌های خاص خود و نیز ویژگی‌هایی مشترک و برگرفته از دیگر انواع دموکراسی است، تحت عناوینی دیگر همچون انجمنی، جماعتی، اجماعی و ائتلافی، یا برحسب گروه‌های موجود در جوامع دموکراسی به چند قومی (و یا در اینجا دموکراسی چند ملیتی) از آن یاد می‌شود. اما حقوق مدنی و سیاسی هرچند از لحاظ تحلیلی متمایز از حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هستند ولی در عمل نمی‌توان آنها را از هم جدا کرد. بنابراین در جوامع چندملیتی با توجه به خصوصیات ویژه اجتماعی، در کنار مدل غالب دموکراسی چندملیتی استفاده از برخی ویژگی‌های دیگر انواع مختلف دموکراسی مانند لیبرال دموکراسی، سوسیال دموکراسی و دموکراسی مشارکتی لازم می‌نماید. البته اینها در واقع راه‌های رسیدن به دموکراسی هستند و دموکراسی خود در این پژوهش یکی بیش نیست و آن همان توافق و رضایت مردم (شامل تمام افراد و گروه‌ها) بر حکومت است. تصمیماتی که بر تمام گروه یا گروه‌ها موثرند باید ترجیحا از طریق توافق باشد. حکومت نباید به طریقی عمل کند که اعضاء جامعه در وضع نامساعد سیاسی قرار

گیرند. علاوه بر این بنیاد دموکراسی توافقی بیش از هر چیز بر تکثر گرایو مدل‌های جزئی تر دموکراسی همچون دموکراسی نمایندگی، و رایزنامه نهاده شده است.

همچنان که اشاره شد این مدل دموکراسی بر بستر تئوری تکثر است. دیوید رابرتسون در تعریف کثرت گرایی به مثابه یک از مولفه‌های مورد نظر توسعه دموکراسی می گوید "نظام سیاسی کثرت گرا به لحاظ فنی نظامی است که به جای یک مرکز قدرت و اقتدار که در آن دولت یگانه اداره کننده فعالیت‌های سیاسی مردم باشد؛ چندین مرکز قدرت و اقتدار دارد." به این ترتیب مفهوم کثرت گرایی مشخصا با توزیع قدرت و اقتدار مرتبط است. کثرت گرایی وضعیتی است که در آن قدرت سیاسی در میان گستره وسیعی از گروه‌های اجتماعی توزیع می‌شود. اصول توجیهی تکثر گرایی حفظ حکومت توسط اقلیت-ها و به این ترتیب تامین آزادی سیاسی و ایجاد مانع عمده در راه رشد دسته جات بیش از حد قدرتمند در یک دولت غیر مسئول است.

در راستای تعریف فوق از کثرت گرایی اصول حمایت از گروه‌های ملی و اقلیت‌ها، اینک به صورت جزئی از حقوق و وظایفی درآمده است که می‌توان آن را «ارزش‌های مشترک بشریت» نامید.

سیاست دموکراتیک متضمن پذیرش وابستگی متقابل و نیاز به گفتگو بین گروه‌ها و دیدگاه‌های مختلف برای رسیدن به راه حل مشکلات مشترک است. بنابراین این دموکراسی همان قدر که به مهارت ارتباط دارد به اراده، آگاهی از گرایش‌های همگانی نهادهای مختلف، انطباق ماهرانه آنها با مقتضیات منطقه‌ای و محلی نیز ارتباط دارد. در همین جهت می‌توانیم سه

موضوع متفاوت را از میان گرایش‌های همگانی نهادگرایان برای جوامع چند ملیتی مشخص سازیم، برتری پارلمانتاریسم نسبت به جمهوریت، برتری نظام‌های انتخاباتی تناسبی نسبت به نظام‌های اکثریتی و برتری اشکال منطقه-ای حکومت بر شکل‌های تمرکزگرا. بنابر این کثرت‌گرایی از یک سو شامل ساخت حکومت و تکثر مراکز قدرت و از سوی دیگر شامل دموکراسی و تکثر گروه‌های اجتماعی می‌شود و به نوعی پیوند دهنده ساخت حکومت و دموکراسی است که دموکراسی توافقی نیز مبتنی بر آن است.

در اینجا در رابطه با تکثر‌گرایی و دموکراسی توافقی لازم است اشاراتی نیز به دموکراسی رایزنانه داشته باشیم. پیش فرض اصلی این مدل نیز این است که ما پیش از هرگونه تصمیم‌گیری باید بتوانیم اندیشه‌های خودمان را بیان کنیم و در عین حال این امکان را نیز به دیگران بدهیم که اندیشه‌های خودشان را عرضه کنند. به این معنا رایزنی اساساً به معنای مباحثه و گفتگوی آزاد است که به نظر پیترلویین عنصر حیاتی دموکراسی است.

در این حکومت (دموکراسی رایزنانه) در واقع مردم به طور حقیقی از اینکه سهمی در یک گروه وسیع تر دارند آگاه می‌شوند. در این فضای اجتماعی مردم می‌توانند شباهت‌ها و تفاوت‌ها را کشف کنند، و فرصت‌هایی بیابند برای کسب زمینه مشترک.

همچنین یکی از ویژگی‌های مدل دموکراسی توافقی همانطور که اشاره خواهد شد نمایندگی تناسبی است. نظام نمایندگی تناسبی؛ تناسب را سبب می‌گردد و زمینه را برای حضور نمایندگان تمام ملیت‌ها فراهم می‌سازد. هورویترز معتقد است که نظام انتخاباتی باید زمینه ساز حمایت یکسان از احزاب گروه-

های ملی و قومی باشد؛ موجب رفتار عادلانه گروه ملی به ویژه گروه ملی اکثریت شود؛ حافظ انعطاف و توازن چند قطبی جامعه به منظور پیشگیری از انحصار باشد؛ و مهمتر از همه باعث تشویق و دلگرمی ائتلاف‌های قبل از انتخابات احزاب مختلف گروه‌های ملی و یا در صورت امکان؛ سبب تشکیل احزاب وابسته به گروه‌های ملی و قومی گسترده شود. این امر به شرایطی نیاز دارد که عبارتند از اینکه: شهروندان باید فرصت مشارکت سیاسی مستقیم را با عضویت در احزاب سیاسی، انجمن‌های داوطلبانه، نهادهای خودگردان، گروه‌های منطقه‌ای و محلی و دسترسی شخصی به نمایندگان سیاسی‌شان داشته باشند. این نظام با مشخصات فوق به نوعی مستلزم ساخت‌های نامتمرکز می‌باشد و خود پیوند دهنده ساخت حکومتی از یک سو و دموکراسی از سوی دیگر است. چرا که در غیر این صورت ممکن است به دلیل قدرت مسلط مرکز از نمایندگان منتخب با خواسته‌های گروه‌های مختلف جلوگیری به عمل آید.

بنابر این مشخصات مدل دموکراسی توافقی عبارتند از: قدرت اجرایی مشترک و یک هیات اجرایی متکی بر ائتلاف بزرگ یا دارای پایگاه اجتماعی گسترده، تفکیک قوا (رسمی و غیر رسمی)، دو مجلس متوازن و نمایندگی سراسری و پذیرش سیستم انتخاباتی کاملاً متناسب در یک چارچوب پارلمانی، نظام چند حزبی، نظام حزبی چند بعدی، تعیین تعداد نمایندگان به نسبت جمعیت هر منطقه، تناسب در تخصیص پست‌های دولتی و بیت‌المال و پذیرش نمایندگی متناسب گروه‌ها در انتصابات اداری از جمله رعایت مقررات تصمیم‌گیری اجماعی در قوه مجریه فدرالیسم و عدم تمرکز ارضی و

غیر ارضی، قانون اساسی مدون و حق و تو برای اقلیت. مدل دموکراسی مبتنی بر توافق مشتمل بر نهادهایی است که علاوه بر نفوذ از استقلال داخلی نیز برخوردارند. فدرالیسم و قانون اساسی مدون هر دو مجموعه حقوقی را برای افراد و احیاناً گروه‌ها در بر دارند.

به عبارتی این مدل، نظام سیاسی مستقل و دارای حق حاکمیت با دو مشخصه: نهادهای تصمیم‌گیری دموکراتیک و حضور دو یا چند گروه ملی یا ملیت که در قدرت سیاسی سهیم هستند و در تصمیم‌گیری‌های سیاسی مشارکت دارند، می‌باشد. چهار ویژگی اصلی برای این نوع دموکراسی‌ها ذکر شده است: ۱- مشارکت نمایندگان گروه‌های ملی و قومی عمده در فرایند تصمیم‌گیری، ۲- برخورداری آن گروه‌ها از میزان بالایی از خودمختاری داخلی، ۳- توزیع قدرت به تناسب اهمیت گروه‌ها، ۴- قدرت و تو برای گروه‌های اقلیت. در خصوص خودمختاری داخلی، قدرت تصمیم‌گیری در مسائل مربوط به هر گروه ملی به همان گروه تفویض می‌شود. اگر گروه‌های ملی در مناطق جغرافیایی خاصی مستقر باشند، خودمختاری داخلی معمولاً در شکل نظام فدرال ظاهر می‌شود و اگر گروه‌های ملی از لحاظ جغرافیایی در آمیخته باشند، در آن صورت خودمختاری می‌تواند خصلت غیرجغرافیایی داشته باشد. لذا مدل دموکراسی توافقی چندملیتی در جوامع چند ملیتی خود به دو نوع نمود یافته است که وجه تمایز آنها ساخت حکومتی بوده است که بسته به نوع جامعه چندملیتی کاربرد خواهند داشت. در نوع اول که بیشتر برای جوامع چندملیتی مختلط و کوچک به کار رفته است وجود نظام فدارل و تقسیم قدرت سرزمینی ضرورت نیافته است (دموکراسی چندملیتی غیر فدرال) اما نوع دوم

که نیازمند ساختار نامتمرکز حکومتی است و میان ساخت حکومت و فرایند دموکراتیک سازی و توسعه دموکراسی پیوند کارکردی ایجاد می‌کند و زمینه را برای هماهنگی میان الگوهای ساختار سیاسی و ملیتی فراهم می‌کند بیشتر در جوامع چندملیتی نامختلط کاربرد دارد که در اینجا از آن تحت عنوان "دموکراسی چند ملیتی فدرال" یاد می‌شود. مدل دموکراسی چندملیتی بر اساس این استدلال قرار دارد که با حمایت از منافع گروه‌های ملی از طریق سازگاری پذیری و همکاری نخبگان و یا تعقیب اصول خودمختاری، نمایندگی تناسبی همراه تسهیم قدرت و ایجاد تناسب و حق وتوی دو جانبه، می‌تواند دموکراسی ایجاد کرد. این راه‌حل‌ها در بحث‌های مربوط به اصلاحات قانون اساسی در جوامع چند ملیتی مثل بلژیک، بوسنی و هرزگوین، عراق و ... بسیار تأثیرگذار بوده است و در برخی کشورها مانند قبرس و لبنان، مالزی راهنمای مهندسی قانون اساسی واقع شده‌اند.

با توجه به نظریات و مدل‌های مختلف دموکراسی و لزوم تغییرات و مسیرهای مختلف برای توسعه دموکراسی، یک مدل یا نظریه به تنهایی در جوامع چندملیتی نمی‌تواند کارایی داشته باشد و ترکیبی از آنها که مکمل یکدیگرند لازم می‌باشد. لذا دموکراسی توافقی هم خود به نوعی ترکیبی است و علاوه بر ویژگی‌های خاص خود، ویژگی‌های از دیگر انواع دموکراسی به خصوص لیبرال دموکراسی را دارا می‌باشد و هم به عنوان مدل غالب همراه دیگر مولفه‌های انواع دیگر دموکراسی به کار می‌رود. لذا لازمه چنین مدل ترکیبی در چنین جوامعی وجود نخبگان دموکراتیک، وجود احزاب گروه‌های ملی، آزادی بیان و رسانه‌ی ملیت‌ها، مشارکت برابر نمایندگان گروه‌های ملی

در قدرت سیاسی-اداری و در این راستا طبق شرایط گاه نظام فدرال می‌باشند که در واقع ملزومات و شرایط دموکراسی در این جوامع هستند که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت.

شرایط و ملزومات دموکراسی در کشورهای چندملیتی

درباره شرایط و زمینه‌های توسعه و گذار به دموکراسی نظریه‌پردازی‌هایی از دیرباز صورت گرفته است، که مجموعه این نظریه‌ها از یک حیث به دو دسته بخش می‌شوند. یکی آنهایی که بر عوامل و زمینه‌های ساختاری، کلان و دراز مدت تاکید می‌کنند و دوم آنهایی که بر زمینه‌های سیاسی و کوتاه مدت تکیه می‌کنند. در دسته اول که در مبحث دمکراتیزاسیون با نام کسانی چون برینگتن مور، سیمور مارتین لیپست، رابرت دال و غیره پیوند اساسی یافته‌اند، زمینه‌های مربوط به ظهور جامعه مدنی نیرومند، پیدایش و گسترش فرهنگ مشارکتی و غیره به عنوان پیش شرط تحقق دموکراسی مطرح شده‌اند. این قبیل نظریات بی شک تحقق چنین زمینه‌ها و شرایطی برای تحقق هر معنایی از دموکراسی و به ویژه معنای حداکثری آن به عنوان شیوه زندگی ضرورت دارد. اما تجربه تاریخی نیز نشان می‌دهد که صرف تحقق چنین شرایطی کفایت نمی‌کند و در عمل نقش زمینه‌های سیاسی و کوتاه مدت تعیین کننده است. بنابراین دموکراتیک شدن به طور ساده عبارت است از: ۱- پایان یافتن رژیم اقتدارگرا؛ ۲- استقرار رژیم دموکراتیک؛ و ۳- استحکام رژیم دموکراتیک.

در قرن بیستم شاهد موج‌های متعدد گسترش دموکراسی بودیم که برخلاف انتظار و به طرزی شگفت‌انگیز فرو نشستند هرچند موج‌های جدید دموکراسی خواهی نیز در اوایل قرن بیست و یکم ظهور کرده‌اند از جمله در خاورمیانه که کشورهای ایران، تونس، مصر، یمن، لیبی و ... را دربر گرفته و گاه موفقیت آمیز بودند. به عبارت دیگر، برای افتتاح باب دموکراسی تمام عیار، انتخابات آزاد کافی نیست. به قول برخی‌ها حکومت‌های دموکراتیک فقط در خاک‌های حاصلخیز ریشه می‌دوانند و ایجاد خاک حاصلخیز نیازمند شکیبایی و زحمت‌های همه‌جانبه است. کسانی رشد سیاسی را به معنای بنای دموکراسی و یا حتی صریحاً دموکراسی و رشد سیاسی را مساوی یکدیگر می‌دانند. رشد سیاسی مترادف است با استقرار نهادها و شیوه‌های دموکراتیک. یقیناً این فرض ضمنی در آرای بسیار کسانی وجود دارد که یگانه شکل رشد سیاسی که شایسته این نام باشد، برافراشتن بنای دموکراسی است. بر همین اساس در ادبیات سیاسی، کثرت‌گرایی سیاسی، خودمختاری و فدرالیسم از مشخصه‌های توسعه یافتگی سیاسی و توزیع قدرت و زمینه‌ساز توسعه دموکراسی محسوب می‌شود. به هر روی به قول مدیسون نوعی «حکومت مردمی با ساختار فدرال و قوای تفکیک شده، نه تنها بدترین پیامدهای فرقه‌گرایی را چاره خواهد کرد، بلکه به مداخله جدی شهروندان در فرایند سیاسی حمایت از منافعشان نیز میدان خواهد داد». لذا فقط با بهره‌گیری از برخی ابزارهای قانونی مثل نظام نمایندگی سیاسی و یک سازمان انتخاب‌کننده بزرگ و تناسب ساختاری حکومت با بافت جامعه می‌توان از استبداد اکثریت و گاه اقلیت جلوگیری کرد.

بنابر این، از دیگر فضیلت‌های دموکراسی، حفظ تفاوت و هویت است. در نظام دموکراتیک افراد باید بتوانند هویت خودشان را حفظ کنند و کثرت بشری از میان نرود. همچنانکه هانا آرنهت به خوبی گفته است توتالیتاریانیسم از آن روی نبود کننده است که کثرت بشری را در قالب یک انسان غول پیکر محو می‌کند و همه به شکل این موجود دیو پیکر در می‌آیند؛ وحدت و همشکلی معارض با دموکراسی است. بنابراین مشارکت و رقابت گروه‌های اجتماعی در زندگی سیاسی به عنوان هدف توسعه سیاسی و در نهایت توسعه دموکراسی، خود مستلزم تحقق لوازم بلافضلی است که از جمله آنها باید به این ویژگی‌ها اشاره کرد: ۱- سازمان یابی گروه‌ها و نیروهای اجتماعی، ۲- آزادی آنها در مشارکت و رقابت سیاسی، ۳- وجود مکانیسم‌های حل منازعه نهادمند در درون ساختار سیاسی، ۴- خشونت زدایی از زندگی سیاسی، ۵- کیش زدایی از سیاست در جهت تقویت ثبات سیاسی، ۶- مشروعیت چارچوب‌های نهادی و قانونی برای رقابت و سازش سیاسی و جز آن. این لوازم تحقق توسعه دموکراسی در جوامع چندملیتی توجهی دوچندان می‌طلبند و یکی از عوامل موثر در توسعه این لوازم یا عدم آن به دلیل تنوع اجتماعی - فرهنگی، می‌تواند ساخت سرزمینی حکومت باشد. در همین رابطه اگر دموکراسی به قلمرو سیاسی و تصمیم‌گیری برای یک انجمن یا جمع تعلق داشته باشد، پس نظام تصمیم‌گیری جمعی را تا آنجا می‌توان دموکراتیک دانست که تحت نظارت همه اعضای آن انجمن باشد، یا همه افراد تحت حاکمیتش برابر تلقی شوند. با تعمیم این نظر در جوامع چندملیتی لازم است

تمام گروه‌ها برابر تلقی شوند، لذا ساخت حکومتی می‌تواند تسهیل کننده یا مانعی در این زمینه باشد.

نظام فدرال لازمه دموکراسی در کشورهای چندملیتی غیرمختلط

هرچند در کشورهای همگن و چندگانه‌ی مختلط هم سیستم فدرال کاربرد دارد و به کار گرفته شده و در هر صورت به عنوان یک سیستم نامتمرکز مناسب‌تر از یونیتاری شناخته شده است ولی در آن کشورها ممکن است بدون این ساخت حکومتی و با راهکارهای دیگر دموکراسی دست یافتنی باشد همچنان که در برخی کشورها چنین بوده است. در کشورهای چندگانه غیرمختلط و از آن جمله چندملیتی غیرمختلط طبق تجربه و یافته‌های مختلف چنین ساختی برای ایجاد دموکراسی اما لازم است هرچند کافی نیست. در بخش اول ذکر شد که توسعه دموکراسی تک عاملی نیست. همچنان که تحقیقات مختلف نشان می‌دهد، عوامل گوناگونی در آن موثرند که خیلی از آنها همچون تاثیر عوامل تاریخی-سیاسی، عوامل اقتصادی و ساختار سیاسی-اجتماعی، فرهنگ و... بررسی شده است. همچنین در راستای تاثیر ساختار سیاسی از ساخت حکومت به عنوان یکی از عوامل موثر بر توسعه دموکراسی و وجود نظام سیاسی غیرمتمرکز همچون لازمه و شرط دموکراسی در برخی جوامع، و از آن جمله نظام فدارل به عنوان یکی از ویژگی‌های دموکراسی توافقی چندملیتی اشاره شد. لذا در اینجا لازم می‌نماید که تا حدودی این

تأثیرات و لزوم ساخت حکومتی فدرال در کشورهای چندملیتی روشن تر گردد.

علل وجود فدرالیسم

فدرالیسم را مجموعه‌ای از طرز تفکرها، ارزشها و جهان‌بینی‌هایی دانسته‌اند که بیان‌کننده‌ی «فلسفه‌ای براساس حفظ گوناگونی در عین اتحاد است». فدرالیسم نوعی آشتی و آمیزش میان گوناگونی و اتحاد در ساختاری است که بر پایه «ارزیابی و تعدیل» استوار است. در چنین ساختاری قدرت نسبی است و به وسیله قوای دیگر محدود می‌شود. درباره علل وجود فدرالیسم به عوامل مختلفی اشاره شده است. ترکیب جمعیتی (وجود ملل، فرهنگ‌ها، مذاهب،...) مهمترین عنصر در تشکیل نظام فدرال می‌باشد. دومین مورد اتحاد در برابر دشمن مشترک و بیگانه است که یک اتحاد سیاسی است. سوم، وسعت سرزمین و چهارم جمعیت زیاد می‌باشند. نقش دیگر عوامل نامبرده در اینجا انکار نمی‌شود اما ترکیب جمعیتی به خصوص در جوامع چندملیتی عامل اصلی مشکلات و چالش‌هایی دانسته می‌شود که حکومت‌های متمرکز چنین جوامعی با آن مواجه هستند و در نهایت آنها را به سوی فدرالیسم سوق می‌دهد. لذا فدرالیسم علاوه بر روند «اتحاد» از راه روند «تجزیه» هم به وجود می‌آید. وقتی دولت تک‌ساختی دارای مردمانی از چند ملیت یا قومیت مختلف و یا دارای سرزمین وسیع بخواهد ضمن قبول گوناگونی، وحدت سراسری را حفظ کند یا وقتی بخش‌های آن آرزوی خودمختاری دارند، فدرالیسمی به وجود

می آید. حکومت مرکزی مسائل مربوط به منافع عمومی یا مشترک مانند ارتش و امنیت، اقتصاد و مسائل مالی و پولی، و سیاست خارجی را برای خود نگاه می دارد در حالی که بقیه اختیارات و مسائلی که از لحاظ محلی اهمیت دارند را به واحدهای خودمختار انتقال می دهد. این وضعیت با یک قانون اساسی به وجود می آید و فقط از راه روند عادی اصلاح قانون اساسی قابل تغییر است. در این گونه فدراسیون ها جدایی از فدراسیون تنها از راه یک روند رسمی و قانونی مقرر در قانون اساسی میسر است. کانادا نمونه این نوع فدراسیون است .

در سیستم فدرالی علاوه بر تفکیک قوای سه گانه حکومتی، به موجب قوانین اساسی کلی و ایالتی و یا قوانین عادی، اعمال قوای حکومتی بین مرکز و حکومت های ایالتی و ولایتی و محلی تقسیم می شود و ایالات و ولایات و واحدهای کوچک تر کشوری حتی دهکده، تا حدی که قانون اجازه دهد در امور داخلی خود آزادند و می توانند امور مربوط به خود را متناسب با اوضاع و احوال و رسوم و شرایط و تمایلات خود انجام دهند، بنابراین در فدرالیسم کثرت حکومت ها وجود دارد. در چند دهه اخیر فدرالیسم به علت رعایت حقوق ملیت ها و اقلیت های گوناگون داخلی مورد توجه بوده است و همانطور که قبلا اشاره گردید به عنوان یکی از راه های رسیدن به حقوق خود و حق تعیین سرنوشت از آن استفاده شده است و به قول او من "همزیستی عالی چندین ملت درون یک دولت فدرال ممکن و حتی مطلوب است".

نظام فدرال و آزادی رسانه‌ها

در کشورهای چندملیتی آزادی بیان به خصوص رسانه (اعم از تلویزیون، مطبوعات و ...) تحت تاثیر وجود دموکراسی توافقی و تاثیر نظام فدرال می- باشد لذا اشاراتی به این تاثیر لازم می‌نماید. همچنان که در مباحث قبلی بدان اشاره گردید آزادی بیان جزء حقوق سیاسی - مدنی می‌باشد و یکی از ابزارهای این آزادی، رسانه‌ها و مطبوعات می‌باشند و دموکراسی بدون آنها عملاً معنی نخواهد داشت. در جهان امروز، رسانه بزرگترین تجلی حق آزادی بیان است که آن را رکن چهارم دموکراسی نامیده‌اند. رسانه‌های آزاد، بزرگترین ناظر و کنترل کننده عملکرد قوای حکومتی اعم از مقننه، مجریه و قضاییه هستند و در واقع نشان دهنده نظارت همگانی یعنی یکی از دو اصل اساسی دموکراسی می‌باشند. در همین رابطه در جوامع چندملیتی به دلیل تنوع و گسترش خواست‌ها و مطالبات مختلف گروهی که نیاز است ابراز گردند، رسانه و مطبوعات مربوط به ملیت‌های مختلف از ملزومات دموکراسی می- باشند. به همین خاطر در جوامع چندملیتی ساخت حکومتی می‌تواند نقش تسهیل کننده و یا بر عکس جلو گیرنده را در برابر آزادی چنین رسانه‌هایی ایفا کند. در یک نظام با حکومت تک ساخت احتمالاً به دلیل عدم وجود حکومت‌های منطقه‌ای و محلی خودمختار که فضایی برای فعالیت رسانه و مطبوعات ملیت‌های مختلف فراهم می‌کنند، و نیز احتمال مسلط شدن یک گروه ملی بر دیگر ملیت‌ها و در نهایت ترس از آگاه شدن آنان نسبت به

حقوق خویش و ایجاد بی‌ثباتی، بی‌نظمی و یا تجزیه یک کشور از فعالیت آزاد رسانه‌ها جلوگیری به عمل می‌آید.

اما در نظام‌های فدرال بر عکس، به دلیل نفوذ مسلط گروه‌های ملی در یک منطقه و مشارکت آنان در حکومت منطقه‌ای، احتمالاً زمینه و فضای بازتر برای فعالیت رسانه و مطبوعات گروه‌های ملی فراهم می‌گردد و در واقع به نحوی حکومت‌های منطقه‌ای و محلی به مدافع حقوق ملیت‌ها بدل می‌گردند. از سوی دیگر به دلیل وجود دموکراسی توافقی در این نظام سیاسی از هژمونی گروه‌ها و اجتماعات مختلف بر یکدیگر و کنترل حکومت مرکزی بر رسانه و مطبوعات ملت‌ها و ممنوعیت وجود آنان، جلوگیری خواهد شد. چرا که چنین اختیاراتی معمولاً در فدراسیون‌های واقعی (که بر مبنای جغرافیایی - ملی و منطقه نفوذ ملیت‌ها تشکیل یافته‌اند) از محدوده قدرت مرکزی خارج شده و به حکومت منطقه‌ای مربوط می‌گردد. بررسی وجود و آزادی رسانه و مطبوعات گروه‌های ملی در جوامع چند ملیتی با ساخت‌های حکومتی متفاوت و مقایسه آنان سطح بالای این مطبوعات در کشورهای فدرال را نسبت به تک ساخت نشان می‌دهد. برای نمونه میزان وجود آنها در کشورهایی چندملیتی با ساخت حکومتی فدرال چون کانادا، بلژیک، هند، نیجریه، پاکستان، آفریقای جنوبی، مالزی و سوییس بسیار بالاتر از کشورهایی چندملیتی با ساخت حکومتی یونیتی مثل سوریه، ترکیه و ایران می‌باشند. لذا میزان آزادی و وجود رسانه و مطبوعات گروه‌های ملی به عنوان کانالی برای ابراز خواسته‌های بخشی از جوامع و مقایسه کلی این کشورها با هم تا حدودی تاثیر ساخت حکومت بر توسعه دموکراسی را از طریق انعطاف پذیری ساخت حکومتی و

زمینه‌ای که حکومت‌های منطقه‌ای یا ایالتی برای آزادی مطبوعات فراهم می‌کنند، نشان خواهد داد.

نظام فدرال و احزاب سیاسی

مشارکت بدون رقابت سیاسی، مشارکت دموکراتیک به شمار نمی‌رود چنانچه در نظام‌های توتالیتر اکثریت قریب به اتفاق در انتخابات شرکت می‌کنند و قدرت همچنان در اعضاء یک گروه یا حزب باقی می‌ماند. همچنان که قبلاً اشاره گردید آزادی احزاب و از آن جمله آزادی احزاب ملی و ملی‌گرا (احزاب ملیت‌ها یا گروه‌های ملی) جزء حقوق سیاسی - مدنی می‌باشند. چراکه اولاً به طور کلی دموکراسی بدون حزب معنی ندارد و ثانیاً در جوامع چندملیتی نیز دموکراسی بدون احزاب گروه‌های ملی نمی‌تواند معنی واقعی داشته باشد. فقط رقابت میان احزاب سیاسی می‌تواند حداقلی از پاسخگویی حکومتگران بر مردم سطوح پائین‌تر را تضمین کند. و اصولاً رقابت میان حزبی محصول اختلافات اجتماعی است و در جوامع چند ملیتی با وجود ساختار چند ملیتی اختلافات اجتماعی بیشتر و احزاب بیشتری لازم می‌نماید. قبلاً و در تئوری ایستون اشاره شد که احزاب خواسته‌ها را تجمیع کرده به درون نظام سیاسی انتقال می‌دهند. لذا احزاب ملی برای تجمیع تقاضاهای ملیت‌های مختلف لازم می‌باشند. به قول موریس دوورژه یک عامل اساسی موثر در تعداد احزاب، ساخت حکومت است و چنانچه در بخش‌های قبل به نواقص دموکراسی اکثریتی در جوامع چند ملیتی اشاره گردید، در یک کشور با حکومت یونیتری

به دلیل عدم توزیع قدرت سیاسی در سطوح پایین تر احزاب ملی در صورت وجود هم در سطح کشوری نمی‌توانند به درصد قابل ملاحظه‌ای از رای‌ها دست یابند لذا همیشه به صورت اقلیت باقی مانده و عملاً منفعل خواهند بود. از سوی دیگر در اغلب کشورهای تک ساخت به بهانه ایجاد بی‌ثباتی سیاسی و گرایش احزاب ملی به واگرایی دولت‌ها به طور کلی اجاره تشکیل چنین احزابی را نمی‌دهند و بنابراین معمولاً خواسته‌های بخشی از مردم به درون نظام سیاسی نمی‌رسد. اما در کشورهای فدرال، بر عکس به دلیل وجود حکومت‌های خودمختار منطقه‌ای، معمولاً حکومت مرکزی در تشکیل احزاب ملی دخالتی ندارد و در امور داخلی ایالت‌ها نیز چندان دخالتی نمی‌کند. از سوی دیگر احزاب ملی حتی اگر در سطح کشوری توان رقابت نداشته باشند، به راحتی در سطوح پایین تر می‌توانند در قدرت سیاسی مشارکت کنند و خواسته‌های ملیت‌ها را به درون نظام سیاسی یک کشور انتقال دهند. لذا معمولاً احزاب ملی برای رقابت در سطح حکومت‌های منطقه‌ای و محلی تشکیل خواهند شد.

در همین رابطه طبق یافته‌های علمی و تحقیقات صورت گرفته، با وجود لازم بودن چنین احزابی اختلاف معنی دار و فاحشی میان کشورهای تک ساخت حکومتی فدرال و تک ساخت به شدت متمرکز، مشاهده می‌شود. در کشورهای تک ساخت به شدت متمرکز به خصوص کشورهای جهان سومی معمولاً احزاب ملی به صورت آزاد و قانونی وجود ندارند و خواسته‌های ملیت‌ها به درون نظام سیاسی منتقل نمی‌شوند، چرا که به دلیل عدم وجود احزاب ملی، اکثر انتخابات آزاد نبوده و نمایندگان گزینشی هستند. در نتیجه نظام

سیاسی هم، پاسخگویی مناسبی به تقاضاها و داده‌های ورودی را ندارد. اما در کشورهای فدرال اغلب احزاب ملی متعددی دیده می‌شوند. این احزاب چنانچه توانایی رقابت را داشته باشند در سطح کشوری و در غیر اینصورت در سطوح پایین‌تر در قدرت سیاسی مشارکت دارند و اسباب انتقال خواسته‌های ملیت‌ها را به درون نظام سیاسی فراهم می‌کنند. لذا ساخت حکومتی فدرال با توجه به دلایل فوق زمینه بیشتری را برای توسعه احزاب ملی‌گرا فراهم می‌نماید و سبب تسریع در پیدایش و توسعه آنها می‌شود، هر چند به تنهایی نمی‌تواند عامل موثر در آزادی احزاب باشد. اما در تک ساخت بر عکس زمینه برای انحصار قدرت و جلوگیری از فعالیت این احزاب تا حدودی فراهم است.

نظام فدرال و مشارکت گروه‌های ملی در قدرت سیاسی

از مشکلات و مسائل نظام‌های سیاسی که خیلی از کشورها به خصوص کشورهای جهان سوم با آن درگیر می‌باشند چگونگی توزیع قدرت و مشارکت در حاکمیت می‌باشد. در کشورهای چندگانه و به خصوص چندملیتی شرکت ندادن گروه‌های ملی در قدرت سیاسی و رعایت نکردن حقوق آنها باعث نابرابری‌ها و ناهمسطحی‌ها، اختلال و بی‌ثباتی و در نتیجه توسعه نیافتگی این کشورها شده است. همچنین عدم توجه حکومت‌های مرکزی به چنین مشکلات پایه‌ای سبب شده تا از کوشش‌های لازم برای طرح برنامه‌هایی جهت رفع مشکلات با حضور و مشارکت گروه‌های ملی پرهیز شود. عدم

توجه به چگونگی ساخت حکومت‌ها و نبود ساختی متناسب با وضعیت ملی و بافت ترکیبی کشورها و وسعت سرزمینی از دلایل دیگر حل نشدن چنین مشکلاتی است، که باعث عدم تحقق حقوق گروه‌های ملی و توزیع نابرابر قدرت سیاسی در میان آنها می‌شود.

مفهوم رژیم دموکراتیک به عنوان ارجاع و دسترسی به مسوولیت‌های حکومتی فهمیده می‌شود و بنابر این به عنوان مکانیسمی برای انتخاب رهبران تعریف شده است. در جای خود، مفهوم حکومت دموکراتیک نیز به عنوان رجوع به فرایندی که به وسیله آن حکومت به طور قانونی تصمیمات الزام آور را ایجاد و اجرا می‌کند، فهمیده می‌شود. بنابر این در همین جهت، بر اساس تئوری ایستون اگر در درون نظام سیاسی هم کسانی به عنوان نمایندگان مردم و ملیت‌ها حضور نداشته باشند که پیگیر مطالبات آنها شوند عملاً تقاضاها بدون پاسخ مانده و در بخش برون‌داد پاسخ داده نخواهند شد.

مشارکت ملیت‌ها و کنترل بر محل‌های بلاواسطه، همراه با رقابت احزاب و گروه‌های همسود در امور حکومتی می‌تواند اصول دموکراسی را به واقعینانه‌ترین صورت ممکن تعمیم دهد. تنها در صورتی که ملیت‌ها فرصت مشارکت در تصمیم‌گیری در سطوح منطقه‌ای و محلی را داشته باشند، می‌توانند به نوعی کنترل واقعی بر جریان زندگی خویش داشته باشند. تنها در این صورت است که تبعیض سیاسی که به قولی شاخص عمده استقلال فردی نیز هست از بین می‌رود. شاخص تبعیض سیاسی محدودیت یک گروه اجتماعی از مشارکت در فعالیت‌های سیاسی یا دستیابی به مناصب نخبگان را نشان می‌دهد. لذا ساختارهای کامل جامعه‌ی مشارکتی، هم در سطح کشوری و هم در

سطوح پایین‌تر، باید به گونه‌ای باز و سیال نگهداشته شوند که مردم بتوانند اشکال سیاسی جدید را تجربه کنند و از آن بیاموزند. در همین راستا ساختار نامتمرکز برای از میان برداشتن وضعیت دیگر سالاری است تا همه افراد و گروه‌ها، خود به اداره امور خویش بپردازند و یکی از عوامل نبود آزادی از میان برداشته شود. شهروندی از دیدگاه سیاسی مستلزم حق‌گزینش و مشارکت مردم در امر تصمیم‌گیری سیاسی و معاشی است. از این رو برخی صاحب‌نظران، ساختار نامتمرکز که مصداق بارز آن ساخت فدرال است را، راه دمکراتیک کردن جامعه دانسته‌اند، زیرا تصمیمات جمعی، شهروندان را به هم نزدیک کرده و کمک موثری برای ایجاد دموکراسی محلی است. . لذا به لحاظ مشارکت، ساختار حکومتی هر چه بیشتر زمینه این امر را فراهم نماید دمکراتیک‌تر می‌شود.

بنابراین در جوامع چندملیتی مشارکت افراد و نمایندگان ملیت‌ها در ساختار و سطوح مختلف قدرت لازمه ایجاد دموکراسی است و میزان مشارکت آنها، میزان توسعه دموکراسی را تا حدودی نشان می‌دهد و مقایسه نسبی میزان مشارکت ملیت‌ها در قدرت سیاسی در کشورهای مختلف با ساخت حکومتی متفاوت به نحوی اختلاف میزان دموکراسی و تا حدودی تاثیر ساخت حکومت بر توسعه دموکراسی را مشخص خواهد ساخت. مشارکت سیاسی وسیع هسته دموکراسی و برای بقا آن ضروری است. .

چنانچه اشاره شد دموکراسی به معنی حکومت مردم است و مردم هم به تعدادی از آنها تقلیل داده نمی‌شود، اما دموکراسی مستقیم هم قابل اجرا نیست. به همین دلیل حداقل در اغلب حکومت‌های دموکراتیک نمایندگان

گروه‌های مختلف‌اند که در قدرت مشارکت دارند. و بر اساس تعریف حداقلی ما از دموکراسی یعنی توجه به رشد و گسترش سه شاخص مورد نظر دموکراسی نه دموکراسی از تمام لحاظ، برابری نسبی مشارکت ملیت‌ها در قدرت سیاسی و مناصب عمومی حکومتی لاقلاً در سطح نمایندگان آنها در جوامع چندملیتی لازم می‌نماید. لذا نمایندگانی از ملیت‌های مختلف از یک سو به عنوان کارگزار و از سوی دیگر به عنوان محافظان حقوق ملیت‌ها در درون نظام سیاسی هم، لازم می‌نمایند. تا نظام به خواسته‌های تجمیع شده و منتقل شده به درون نظام پاسخگویی لازم را داشته باشد. جدای از این، در دموکراسی امور مردم به مردم سپرده می‌شود و معمولاً چون افراد مرکز نشین و ملیت‌های دیگر یا افراد غیر بومی با مسائل خاص ملیت‌ها و مناطق مختلف آشنایی چندانی ندارند، وجود حکومت‌های منطقه‌ای و محلی و سپردن امور ملیت‌ها به خود آنها لازمه دموکراسی است. بنابراین تقسیم قدرت سیاسی در سطوح کشوری و منطقه‌ای در جوامع چند ملیتی نمودی از توسعه دموکراسی می‌باشد و ساخت حکومت نیز می‌تواند عاملی مهم در تسهیم قدرت باشد. این مسئله به خصوص در جوامع چند ملیتی غیرمختلط اهمیت می‌یابد.

طبق تحقیقات صورت گرفته در این کشورها اختلاف معنی داری بین کشورهای فدرال و تک ساخت به شدت متمرکز، به لحاظ مشارکت ملیت‌ها در قدرت سیاسی دیده می‌شود. هر چند ذاتاً ساخت حکومت عاملی علی در مشارکت در قدرت نیست و مشارکت می‌تواند در هر دو ساخت وجود داشته باشد، اما به دلیل فضا و زمینه‌ای که ساخت حکومتی می‌تواند برای به دست گرفتن و انحصار قدرت از سوی گروه خاصی فراهم کند، این اختلاف فاحش

به نظر می‌رسد. به طوری که در کشورهای تک ساخت، اغلب قدرت سیاسی در انحصار یک ملیت بوده و در سطوح کشوری دیگر ملیت‌ها نقشی نداشته‌اند و یا هر وقت ملتی به حکومت رسیده بدون تسهیم قدرت، نمایندگان دیگر ملت‌ها در قدرت سیاسی را کنار گذاشته‌اند. و اغلب از یک سو به دلیل عدم دموکراسی چندملیتی، در سطح کشوری ملیت‌ها حضور ندارند، و از سوی دیگر به دلیل عدم وجود حکومت‌های منطقه‌ای، در سطوح پایین‌تر قدرت هم نقش چندانی ندارند چرا که قدرت به صورت سلسله مراتبی بوده و مامورین محلی از سوی مرکز منتصب می‌شوند و یا حتی در صورت انتخابی بودن دارای اختیارات کافی نبوده و فقط مجری مرکز هستند. بنابراین به خواسته‌های گروه‌های ملی و منطقه‌ای توجهی نمی‌شود. میزان خیلی کم مشارکت ملیت‌ها در سطوح مختلف قدرت سیاسی در کشورهای دارای حکومت تک ساخت نشانی از عدم توسعه دموکراسی و عملاً حذف بخشی از مردم در حکومت، و نقض اصل اساسی دموکراسی یعنی برابری سیاسی است. در این کشورها همچنین به دلیل عدم وجود احزاب ملی و یا در صورت وجود هم، به دلیل عدم برابری تناسبی و یا کسب آراء لازم برای مشارکت در قدرت به دلیل دموکراسی اکثریتی، ملیت‌ها از طریق احزاب هم نمی‌توانند در قدرت سیاسی مشارکت قابل توجهی داشته باشند. از طرف دیگر در اغلب این کشورها به دلیل عدم وجود مجالس سنا و ایالتی، ملیت‌ها نمایندگانی را که حافظ منافع آنها باشند، ندارند.

اما بر عکس در کشورهای فدرال، ساخت حکومتی زمینه بیشتری را برای مشارکت ملیت‌ها در قدرت فراهم نموده است. به لحاظی فلسفه چنین ساختی

به معنای مشارکت بیشتر گروه‌های مختلف در قدرت و نزدیک کردن حکومت به مردم است. لذا با ایجاد ساز و کارهای مختلف به مشارکت جنبه عملی می‌بخشد. و اغلب ملیت‌ها به دلیل اکثریت داشتن در مناطق مختلف مشارکت فعالی در تشکیل قدرت منطقه‌ای دارند. لذا با توجه به اینکه ایالات یا مناطق هم نقش فعالی در حکومت فدرال دارند و هر کدام نمایندگان در حکومت مرکزی دارند از این طریق ملیت‌ها هم در سطح کشور هم در قدرت سیاسی سهیم می‌شوند و در واقع دموکراسی چندملیتی فدرال ایجاد می‌شود.

بنابراین، با توجه به مطالب فوق‌الذکر از یک طرف و تعریف توسعه دموکراسی براساس دموکراسی حداقلی به معنی میزان رشد و گسترش سه شاخص برجسته شده از طرف دیگر، می‌توان گفت که ساخت حکومتی بر توسعه دموکراسی در جوامع چندملیتی غیر آمیخته موثر می‌باشد، به طوری که در چنین جوامعی ساخت حکومت فدرال در تسریع توسعه دموکراسی و حکومت تک ساخت در کند شدن توسعه دموکراسی (البته در کنار دیگر عوامل موثر بر این پدیده) تاثیر گذارند. لذا در این کشورها ساختار فدرال لازمه دموکراسی است. لازم به ذکر است که ممکن است در برخی کشورهای یونیتری هم، چنانچه هیات حاکمه و رژیم دموکراتیک باشند رسانه و احزاب ملی و مشارکت ملیت‌ها هم تا حدودی وجود داشته باشند، اما این بر این فرض استوار است که هیات حاکمه دموکرات و جامعه دموکراتیک باشد در حالی که اغلب این طور نیست. در کشورهای جهان سوم به دلیل سلطه‌گرایی و عدم رشد دموکراسی و نداشتن روحیه دموکراتیک مصالحه و مدارا، در واقع

رابطه به صورت تاثیر ساخت حکومت بر دموکراسی است و بدون ساخت فدرال معمولاً ملیتها از حقوق دموکراتیک و به ویژه رسانه و احزاب ملی و مشارکت در قدرت سیاسی محروم‌اند. لذا بسته به میزان دموکراتیک شدن کشورها این تاثیر متفاوت است و تاثیر ساخت حکومت اغلب در بافتی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی مشخص می‌شود.

فدرالیسم به دلیل تقسیم اختیارات منبعت از قانون اساسی در میان واحدهای خودمختار ارضی با بودن دموکراسی، آزادی سیاسی را افزایش می‌دهد به عبارت دیگر در جوامع چندملیتی غیرمختلط (و نه به صورت کلی) دموکراسی و فدرالیسم دست در دست یکدیگر دارند و فدرالیسم شرط لازم دموکراسی به حساب می‌آید. بنابراین علت راستین تاثیر ساخت حکومتی در تناسب یا عدم تناسب آن با تکثر و چندگانگی و فعالیت نظام‌های چند حزبی در جامعه است.

از سوی دیگر فدرالیسم به نحوی مبین نظریه دموکراسی مستقیم می‌باشد، یعنی واحدهای کوچک به دموکراسی امکان کارکرد می‌دهند و در نتیجه، برای اینکه مشارکت در سیاست به صورت روش عملی سیاسی پا برجا بماند، باید حتی در کشورهای پهناور، ارزش واحدهای کوچک حفظ شود

البته در اینجا ذکر این نکته لازم است که فدرالیسم در ارتباط با دموکراسی توافقی و تکثرگرایی معنی می‌یابد. تنها در دولتی قانونی و با مشروعیت مردمی است که ساخت حکومت نامتمرکز به دموکراسی منجر می‌شود. و گرنه گرایش به ساخت نامتمرکز، به وسیله رژیم‌هایی که کثرت‌گرایی را نمی‌پسندند و یا از آن به گونه‌ای نمادی استفاده می‌کنند، تنها شرط لازم برای

خروج از نظامی غیر دموکراتیک نمی‌باشد. ولی در هر حال حکومت تک ساخت همانطور که در بحث دموکراسی توافقی اشاره گردید زمینه بیشتری برای ایجاد نظام بسیج و نظام‌های فدرال زمینه بیشتری برای ایجاد نظام جماعتی یا دموکراسی توافقی فراهم می‌کنند. ساختار نامتمرکز می‌تواند بانی فرهنگی سیاسی باشد که در آن هویت هر شخص و گروه با گذشت و رواداری دست نخورده باقی می‌ماند. در چنین فرهنگی احترامی دوسویه وجود دارد که گوناگونی‌های - حتی متعارض را - اداره می‌کند. بازگویی و فاش گویی باورها، اعم از سیاسی و یا فرهنگی، ملی یا مذهبی، نوعی ابراز هویت است که برای تمرین دموکراسی و برای کشوری که آرزوی رسیدن به آن را دارد ضروری است. احترام و حفظ این گوناگونی‌ها، غنای فرهنگ همگانی جامعه را موجب می‌شود. از این روی، در جوامع چندملیتی، دموکراسی زمانی مستقر می‌شود که دولت به گوناگونی‌های جامعه احترام گذاشته و باعث شکفتگی آنان شود. با توجه به نکات یاد شده، تناسب میان دموکراسی و ساختار حکومتی نامتمرکز و از آن جمله فدرالیسم در جوامع چندملیتی، جنبه عام و همگانی دارد در حالی که چنین تناسباتی در ساختار متمرکز و از آن جمله حکومت‌های تک ساخت به شدت متمرکز با دموکراسی، گاه هست و گاه نیست.

در همین راستا در کشورهای غربی تقریباً کشوری چند ملیتی که دارای حکومت تک ساخت به شدت متمرکز باشد، باقی نمانده است که این خود نشان از موثر بودن ساخت حکومت به لحاظ سرزمینی، بر توسعه دموکراسی است. لذا همانطور که در فصل اول اشاره شد اغلب، فرایند دموکراتیزاسیون

در جهان به نحوی تمرکز زدایی و گرایش به ساخت‌های حکومتی نامتمرکز می‌باشد. در حکومت‌های تک ساخت هر چند به صورت موقتی در برخی ادوار آزادی‌ها و عدم تمرکز دیده شده است اما تحمل و ظرفیت آن را نداشته و دوباره به استبداد و تمرکز شدید کشیده شده است. چرا که در چنین ساختی قدرتی در برابر قدرت مرکز دیده نمی‌شود و زمینه برای چنین امری برخلاف ساخت فدرال وجود دارد. با وجود این برخی دولت‌ها در جوامع چندملیتی به بهانه ایجاد بی‌ثباتی سیاسی و گاهاً تجزیه طلبی هم از آزادی احزاب و رسانه‌ها و مشارکت برابر ملیت‌ها و هم از گرایش یافتن به سوی عدم تمرکز و تغییر ساخت حکومتی متناسب با ساخت اجتماعی و الزامات دموکراسی در چنین جوامعی جلوگیری به عمل می‌آورد. به همین دلیل نگاهی کوتاه به ثبات سیاسی در رابطه با دموکراسی توافقی و فدرالیسم لازم می‌نماید.

دموکراسی توافقی، نظام فدرال و ثبات سیاسی

همانطور که اشاره شد وجود نظام فدرال جزو اصول دموکراسی توافقی و شرط لازمه دموکراسی در کشورهای چندملیتی غیرمختلط است. اما گاه چنان تصور می‌شود که اگر کشوری به سوی عدم تمرکز و فدرالی گرایش بیابد به دلیل اینکه ممکن است به سوی استقلال گروهی و در نتیجه تجزیه کشور کشانده شود، ثبات سیاسی ندارد، پس دموکراسی هم ندارد. در صورتی که می‌توان گفت روند تجزیه خود در جهت حق تعیین سرنوشت و دموکراسی

است. لذا این دو مقوله، دو قوله جدا اما مرتبط هستند. دموکراسی و ثبات سیاسی هرچند با هم ربط دارند و برخی اوقات عدم ثبات به دلیل عدم دموکراسی است ولی وجود دموکراسی همیشه به معنی وجود ثبات نیست و گاهی نیز برای بقاء حکومت و ایجاد ثبات سیاسی، اصول دموکراسی پایمال می‌شود. دیدگاه‌ها و رویکردهای مختلف، مولفه‌های ثبات سیاسی را اینگونه برشمرده‌اند: ۱- فقدان خشونت ۲- دوام و بقاء حکومت ۳- وجود رژیم با مشروعیت مبتنی بر قانون اساسی ۴- نبود تغییرات ساختاری ۵- وجود جامعه‌ای چند صدا و متکثر.. سه مورد از این ویژگی‌ها با دموکراسی یکسان هستند یا در واقع دموکراسی لازمه آنهاست اما دو مورد از آنها لزوماً در همه دموکراسی‌ها وجود ندارند. در دموکراسی هم ممکن است حکومت تغییر کند و هم تغییرات ساختاری ایجاد شود. آنجا که مردم خواهان تغییر باشند حکومت دموکراتیک بدون خشونت، طبق قانون اساسی و با توجه به تکرر جامعه مطیع مردم خواهد بود. لذا دموکراسی بر ثبات اولویت دارد و اکثراً در نهایت خود آفریننده ثبات است هرچند به صورت مقطعی گاه دموکراسی-های بی‌ثبات هم داریم. حتی در آنجا هم که به طریق دموکراتیک کشوری تجزیه گردد باز دموکراسی عامل پیدایش کشورهای با ثبات تری شده است. قبل از تجزیه هم روند دموکراتیک از خشونت جلوگیری و به رای مردم و قانون متوسل می‌شود.

از نظر لیجفارت دموکراسی توافقی نوعی از دموکراسی است که حکومت به وسیله مجموعه نخبگان به گونه‌ای تدبیر می‌نماید که در آن یک دموکراسی با وجود فرهنگ سیاسی پراکنده به یک دموکراسی با ثبات مبدل می‌گردد.

نمونه دموکراسی توافقی لیجفارت گویای این است که: ۱- تنها در صورتی که دموکراسی از نوع توافقی باشد یک جامعه پراکنده از ثبات بر خوردار خواهد بود. ۲- اگر جامعه همگن باشد با ثبات است. اگر راهکارهای اتحاد به طور موثر به کار گرفته شود ثبات را به ارمغان خواهند آورد. ثبات دموکراسی‌های توافقی باید به میزانی که راهکارهای اتحاد به کاهش اختلافات حاصل از پراکندگی اجتماعی می‌انجامد بستگی داشته باشد. چهار کشور کوچک هلند، بلژیک، سوییس و اتریش به عنوان نمونه‌های بارز این نوع دموکراسی‌ها ذکر شده‌اند.

ثبات سیاسی در رویکرد بلندمدت از یک طرف به اختلافات و شکاف‌های اجتماعی و درگیری‌های ناشی از آنها مربوط می‌شود و از طرف دیگر به نظام تصمیم‌گیری، به ویژه میزان نفوذ و تاثیرگذاری و نیز استقلال و خودمختاری گروه‌های اصلی جامعه ارتباط پیدا می‌کند. بنابراین مجموعه‌ای از مفاهیم تئوریک مانند اختلافات و شکاف‌های اجتماعی، عرضه و تقاضا برای استقلال و خودمختاری و نفوذ و تاثیرگذاری، و ثبات سیاسی وجود دارند. ساختار اختلافات و شکاف‌های اجتماعی تاثیرگذار است و دستیابی به ثبات سیاسی در جوامعی که از اختلافات و شکاف‌های عمیق اجتماعی برخوردارند دشوارتر خواهد بود اما بی‌ثباتی سیاسی صرفاً محصول ساختار اختلافات و شکاف‌های اجتماعی نیست. مسائل اجتماعی بایستی قبل از اینکه بتوانند پیامدهایی را بر عرصه سیاسی به دنبال داشته باشند از جنبه سیاسی برخوردار شوند و شکل‌گیری موضوعات به عوامل غیر از ساختار اختلافات و شکاف‌های اجتماعی بستگی دارد. ساختار نظام تصمیم‌گیری به ویژه میزان استقلال و خودمختاری

و نیز نفوذ و تاثیر گذاری که بین گروه‌های اصلی توزیع شده در ثبات سیاسی موثر می‌باشد.

گاهی به خاطر اختلافات شدید کوتاه مدت، در دراز مدت پایه‌ها و بنیان‌های دموکراسی تحلیل پیدا می‌کند. برخی کشورها ناگزیر برای مدتی طولانی به مقابله و مبارزه با موضوعات حاد و شدید می‌پردازند. ترکیب بی‌ثباتی و دموکراسی را در یک رژیم نباید با رژیمی که دارای دموکراسی بی‌ثبات است ممزوج کنیم.

همچنین ثبات هر دموکراسی به میزان کارآیی و مشروعیت سیستم سیاسی نیز بستگی دارد. کارآیی یعنی عملکرد واقعی، آن اندازه‌ای که سیستم وظایف اصلی حکومت را (آن طور که اکثریت مردم و گروه‌های قدرتمند درون آن می‌پسندند) ادا نماید. مشروعیت متضمن ظرفیت سیستم برای به وجود آوردن و حفظ این اعتقاد می‌باشد که نهادهای سیاسی موجود مناسبترین نهادها برای جامعه هستند. میزان مشروعیت سیستم‌های دموکراتیک معاصر تا اندازه زیادی بستگی به روش‌هایی دارد که امور کلیدی که از لحاظ تاریخی جامعه را تقسیم نموده‌اند از طریق آن روش‌ها حل شده- باشند. گروه‌ها با توجه به اینکه آیا ارزش‌های سیستم سیاسی با ارزش‌های آنها یکسان می‌باشد یا خیر، مشروعیت یا عدم مشروعیت آن را محک می‌زنند. در نتیجه در صورتی که تمام عوامل دیگر ثابت باشند، انتخاب مسوولین براساس منطقه‌ای بهتر از نمایندگی نسبی است و فدرالیسم برتر از یک حکومت واحد است. البته دموکراسی‌های با ثبات با نمایندگی نسبی و یک حکومت واحد بوده‌اند و هستند. اما این تنوع‌ها در سیستم‌های حکومت نسبت

به آنهایی که از تفاوت‌های اساسی در ساختار اجتماعی ریشه می‌گیرند اهمیت کمتری دارند. از این رو آنها ممکن است به ثبات یا عدم ثبات همه جانبه کمک نمایند.

فدرالیسم از طریق اضافه نمودن تمایلات ریشه‌ای و ارزش‌هایی به آنها که ساختار اجتماع را قطع نموده‌اند، فرصت‌ها را برای منابع متعدد شقاق افزایش می‌دهد. یک استثنا برای این عمومیت زمانی ظاهر می‌شود که فدرالیسم یک کشور را از روی خطوط اصلی شکاف تقسیم کند. برای مثال بین حوزه‌های اخلاقی، مذهبی یا زبانی مختلف همچنان که در کانادا و هند عمل می‌نمایند. دموکراسی احتیاج به شقاق بین گروه‌های مذهبی و زبانی دارد نه در درون آنها اما در جایی هم که این تقسیمات موجود نباشد، به نظر می‌رسد فدرالیسم به خوبی دموکراسی را ارائه دهد. و علاوه بر خلق منبع ثانوی شکاف، زمینه‌ای را برای وظایف مختلفی که توکویل به آن اشاره کرده با مجامع داوطلبی قوی مشارکت، فراهم می‌نماید. از آن جمله ایستادگی در برابر تمرکز قوا، آموزش رهبران جدید و از طریق حزب سهمی در سیستم به عنوان یک کل، چون هر کدام از احزاب معمولاً بعضی از واحدهای سیستم را کنترل می‌نمایند.

رابطه میان محیط و نظام عبارت است از حالت تعادل یا عدم تعادل میان نهاده‌ها و داده‌ها، اصل متعارف در تحلیل سیستمی آن است که چنانچه فشارهای وارد از محیط به اوج خود برسد، مرز به هم می‌ریزد و نظام فرو می‌پاشد. فشار عبارت است از هر نوع نیرو و یا فرایند ایجاد شده از خارج یا داخل نظام که پایداری آن را از یک یا چند جهت مورد تهدید قرار دهد. در این وضعیت، متغیرهای اصلی نظام برخلاف هدف‌های مورد نظر تغییر وضعیت

خواهند داد. چنانچه داده‌ها قادر به پاسخگویی نباشند و بازخورد به داخل محیط صورت گیرد، این فشار از طریق نهادهای بعدی دو چندان خواهد شد. افزایش کارایی نظام می‌تواند باعث افزایش کمی و کیفی نهادهای و نیز داده‌ها شود و ادامه حیات نظام را میسر سازد.

یک حکومت دموکراتیک برای تامین ثبات دموکراتیک به نهادهایی نیاز دارد که بر تمرکز زدایی تاکید ورزند. از نظر توکویل حکومت دموکراتیک به نهادهای مختلفی نیاز دارد که به تمرکز زدایی قدرت در بخشی دولتی به شیوه‌هایی از قبیل فدرالیسم، منطقه گرایی، حکومت مستقل محلی، تفکیک اختیارات، فراندوم یا همه پرسی، حکومت قانون، بازنگری قانون و غیره بپردازند. سیاست دموکراتیک به برابری توجه می‌کند. ثبات یک حکومت دموکراتیک نه تنها به تمرکز زدایی سیاسی بلکه به یک جامعه مدنی در حال رشد و مستقل از دولت نیاز دارد. مفاهیم کلیدی در مدل توکویل عبارتند از جامعه مدنی، تمرکز زدایی سیاسی و پیامدهای سیاسی در قالب آزادی، برابری و ثبات سیاسی. دموکراسی‌ها نه تنها آزادی اندیشه، بیان و قرارداد را به ارمغان می‌آورند بلکه استقلال سازمان‌ها و نهادهای را نیز تحکیم می‌بخشند. استقلال نهادی می‌تواند در معنای وسیعی به عنوان یک خصیصه در سطح کشوری، منطقه‌ای یا محلی مطرح شود. تاثیر متقابل جامعه دموکراتیک و رژیم سیاسی دموکراتیک بر یکدیگر به فعالیت و جنب و جوش جامعه مدنی و میزان تمرکز زدایی دولت بستگی دارد. یکی از دو محصول اساسی فرآیند دموکراتیک برابری و دیگری ثبات سیاسی است.

فرایند تمرکز منابع قدرت و پیدایش ساخت دولت مطلقه خود مانع عمده-ای بر سر راه گسترش مشارکت و رقابت سیاسی در هر سطحی ایجاد می‌کند. شیوه اعمال قدرت و ساخت دولت تعیین‌کننده‌ترین مانع در این زمینه به شمار می‌رود. در کشورهای با حکومت تک ساخت و مقتدر هرگاه ساخت قدرت دچار ضعف می‌شود، جامعه مدنی قوت می‌گیرد و سازمان‌ها و احزاب در چهارچوب نهادهای ایجاد شده، به مشارکت و رقابت در زندگی سیاسی می‌پردازند. برخلاف نظر برخی نظریه‌پردازان که توسعه را در افزایش کارآیی ساخت قدرت می‌بینند، افزایش تقاضای مشارکت سیاسی در صورتی که نظام سیاسی بتواند نیروهای تازه را بپذیرد، موجب بی‌ثباتی نظام سیاسی نخواهد بود. بی‌نظمی از عدم پذیرش تقاضای مشارکت به وسیله ساخت قدرت برمی‌خیزد. به عبارت دیگر انباشت و تمرکز منابع قدرت نهایتاً موجب بی‌ثباتی سیاسی است. برعکس عدم تمرکز منابع قدرت نسبت به پیدایش و گسترش مشارکت و رقابت سیاسی (توسعه سیاسی) مساعد است.

بنابراین هرچند ممکن است توسعه دموکراسی مواجه با موانع عمده اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز باشد، لیکن نباید موانع موجود در ساخت قدرت را که احتمالاً بسیار مقاومتر هستند نادیده گرفت. مانع اصلی در ساخت قدرت از لحاظ توسعه سیاسی تمرکز فزاینده منابع قدرت از انواع مختلف آن بوده است. این تمرکز معمولاً به بهانه ضرورت تحول اقتصادی و اجتماعی توصیه شده است. لیکن اگر بپذیریم که توسعه اقتصادی به هر حال مستلزم انباشت سرمایه و افزایش ظرفیت تولیدی است، هیچ‌گونه رابطه منطقی و ضروری میان توسعه اقتصادی به این معنا و تمرکز منابع قدرت در دست

حکومت وجود ندارد. انباشت سرمایه در جوامع توسعه یافته از نظر اقتصادی به شیوه‌های گوناگون رخ داده است. از لحاظ سیاسی تمرکز منابع قدرت ممکن است موجب استقرار نظم و ثبات سیاسی گردد، لیکن نظام سیاسی فی نفسه از نقطه نظر توسعه سیاسی غایتی ضرورتاً مطلوب نیست. از لحاظ نهادسازی سیاسی حکومت مقتدر دست به ایجاد نهادهای نسبتاً منسجم و پیچیده می‌زند. لیکن این نهادها در واقع ابزارهای ساخت قدرت مطلقه هستند. در درون چنین ساختی معمولاً حوزه‌های مختلف جامعه از خودمختاری لازم برای رشد آزاد درونی محروم هستند. یک حوزه، کار ویژه-های حوزه دیگر را انجام می‌دهد و بدین سان تداخلی مخل در کار ویژه‌ها پیدا می‌شود.

در راه توسعه دموکراسی در برخی کشورهای چندملیتی تک ساخت بیشتر بر افزایش کارآیی و قدرت حکومت مرکزی تاکید گذاشته می‌شود تا بر افزایش فرصت‌های رقابت و مشارکت. تصور ضرورت و انباشت و افزایش منابع قدرت به عنوان گام اول توسعه سیاسی، خود معلول علل و عوامل تاریخی و ساختاری بوده است. در نتیجه نیاز به انباشت قدرت عواقب وخیمی برای توسعه سیاسی به معنی پیدایش نهادهای مدنی خودمختار و گسترش رقابت ایدئولوژیک داشته است. روی هم رفته میان ساختار حکومتی، چند پارگی‌های اجتماعی و فرهنگی مانند جوامع چندملیتی، و ایدئولوژی و نگرش الیت سیاسی، روابط متقابل و تشدید کننده و بازتولیدکننده وجود دارد و این مجموعه روابط که مبین وضعیت ایستایی نظام سیاسی است از تکوین زمینه-های رقابت و سازش و مشارکت سیاسی به شیوه‌ای دموکراتیک جلوگیری

می‌کند و در نتیجه سیاست در کشورهای چندملیتی تک ساخت جهان سومی بیشتر به مفهوم چگونگی از میدان به در بردن رقبا تلقی شده است تا به عنوان چگونگی ایجاد سازش و آشتی و هم‌پذیری. با توجه به اینکه اغلب اعمال قدرت و خشونت قاعده اصلی زندگی سیاسی به شمار می‌رود، طبعاً توسعه دموکراسی به معنی مورد نظر، روندی دیررس و دیرپاب است. لذا به دلیل این برداشت از سیاست در این جوامع، بی‌ثباتی سیاسی به نظام فدرال ربط داده می‌شود و به بهانه گرایش به سوی تجزیه یک کشور، از رشد دموکراسی هم جلوگیری می‌شود. هرچند تجزیه‌ای که خواست مردم باشد خود اوج دموکراسی است. اگر تجزیه سیاسی - همانند چکسلواکی سابق - مسالمت آمیز باشد، و نیز مادامی که نتیجه کار قابل کنترل و با ثبات بوده و مورد توافق دو جانبه گروه‌ها و مطابق اصول دموکراتیک باشد، دلیلی برای تأکید بر حفظ تمامیت ارضی یک کشور وجود ندارد. نمونه این امر مسئله ایالت کبک در کانادا است که به جای اجتناب از جدا نمودن ایالت فوق سخن بر سر زمانبندی و تعیین شرایطی است که تحت آن تلاش‌های جدایی طلبانه مورد حمایت و مخالفت جامعه بین‌المللی قرار خواهد گرفت.

بنابر این دموکراسی و ثبات دو مقوله جدا اما مرتبط هستند. در نتیجه جدای از اینکه دموکراسی سبب بی‌ثباتی می‌شود یا نه، باید به تأثیر ساخت حکومت نگاه کرد و اینکه چه ساختی و چه تأثیری بر توسعه دموکراسی داشته است. حال هرچند این توسعه به بی‌ثباتی و حتی تجزیه یک کشور در آینده منتهی شود. مثلاً برخی کشورهای فدرال با وجود فدرال بودن ممکن است به دلیل استقلال طلبی برخی ملیت‌ها یا گروه‌های دیگر بی‌ثبات باشند و

این به معنی عدم دموکراسی نیست بلکه خود در راستای هرچه بیشتر شدن دموکراسی است، مثل نیجریه که در برآوردی که خانه آزادی در سال ۱۹۸۴ از آزادی به عمل آورد در شمار کشورهای آزاد جای گرفت هرچند ثبات و استحکام نسبت به کشورهای دیگر در آن بسیار کمتر است. لذا در جوامع چندملیتی رشد شاخص‌های دموکراسی و لوازمی که به توسعه آنها کمک می‌کنند در راستای حکومت مردم بدون تقلیل آن به هیچ گروه و طبقه‌ای یعنی، در واقع نظارت همگانی و برابری سیاسی بدون توجه به اینکه منجر به تجزیه و یا بی‌ثباتی سیاسی شود، لازم می‌نماید.

خلاصه و جمع بندی بخش سوم

در ابتدای این فصل اشاره شد که در تاریخ اندیشه دموکراتیک به کشورهای چندملیتی چندان توجهی نشده است و اغلب فرض بر همگون دانستن کشورها بوده است. در همین راستا اکثراً از همین نگاه هم به دموکراسی پرداخته‌اند و آن را تعمیم داده‌اند و دموکراسی اکثریتی محور بحث بوده است. اما واقعیت چیزی غیر از این بود و اغلب کشورهای جهان چندگانه (ملی، مذهبی و ...) بودند، که این روند دموکراسی با نگاه قبلی را به چالش طلبید چرا که اکثراً گروه‌ها و اجتماعاتی به حاشیه رانده شده و گروه خاصی به حکومت می‌پرداختند که این امر مخالف دموکراسی به معنی «حکومت تمام مردم» یا در واقع نمایندگان تمام گروه‌ها بود. در این جوامع رویکردهای مختلفی به ملیت‌ها و دموکراسی از حالت سلطه اقتدارطلبانه و سیاست همانندسازی گرفته تا دموکراسی و تجزیه به کار گرفته شده است.

در این کشورها معمولاً دو گفتمان "تکثر محور" و "وحدت محور"، اولی در راستای دو دیدگاه ملی‌گرایی گروه‌های ملی معترض و جهان‌وطن‌گرایی و دومی در راستای دیدگاه ملی‌گرایی دولتی که در فصل دوم بدان‌ها اشاره گردید در مورد تنوع ملی دیده می‌شود. و بر همین اساس نیز راهکارهای مسالمت‌آمیز یا غیر مسالمت‌آمیز برای حل منازعات که در اثر تنش میان گروه‌های ملی با یکدیگر و به خصوص با حکومت مرکزی به وجود می‌آیند، به

کار گرفته شده‌اند. گفتمان اول با رویکردی که در پیش گرفته بیشتر از رویکرد دوم، تأمین آرامش و رفع خشونت، رفع و تخفیف بحران هویت، رفاه و رونق اقتصادی و گسترش و تعمیق مساوات را به ارمغان آورده است. بنابراین تفاوت این دو رویکرد بیشتر در ساحتی است که آنها برای فعالیت-های گروه‌های ملی قایل می‌شوند. در رویکرد وحدت محور که هنوز در کشورهای جهان سوم غالب است، حلقه آزادی‌ها تنگتر است و حتی انتشار کتاب و نشریه به زبان گروهی ملی ممکن است معضل امنیتی قلمداد شود. ولی در رویکرد تکثر محور که در غرب بیشتر گسترش یافته است دایره‌ی آزادی‌های گروه‌های ملی که از ساحت امنیتی خارج‌اند، وسیع‌تر است برای مثال دومین حزب بزرگترین مجلس ایالتی کانادا در اختیار استقلال طلبان کبک است.

اما به مرور زمان و تحت تأثیر ماندگاری ملیت‌ها از یک سو و جهانی شدن از سوی دیگر، تحولی از رویکرد وحدت محور به سوی تکثر محور صورت گرفته است. این تحول و گذار از سرکوب تا اعطای حقوق و آزادی و خودمختاری، معلول عوامل و عللی بوده است از جمله اینکه: ۱- تحول در اعتقاد به مدرنیته و دستاوردهای عقل روشنگری. ۲- مقاومت و ماندگاری هویت‌های ملی / فرهنگی. ۳- آگاهی افراد و گروه‌ها از حقوق خویش ۴- تحکیم و تقویت دموکراسی. در هر حال تکثرگرایی مبنا قرار گرفت و به مدل-های دموکراسی متناسب با آن توجه گردید.

در این راستا نیاز به حکومت دموکراتیک در جوامع چندملیتی هرچه بیشتر احساس گردید. چنین حکومتی نیز مستلزم قبول آزادی بیان، اجتماعات،

تشکل‌ها و فرصت برابر برای مشارکت در قدرت برای همه‌ی آحاد جامعه است. گروه‌های ملی / فرهنگی از این حقوق برای کسب آزادی، حقوق قومی / فرهنگی، خود مختاری و استقلال اداری و فدرالیسم بهره می‌برند. حکومتی که خود را پایبند دموکراسی و اصول و قواعد آن می‌داند، نمی‌تواند در صدد سرکوب این مطالبات و جلوگیری از فعالیت آنها برآید. لذا در این جوامع برقراری دموکراسی و ایجاد حکومت دموکراتیک است که می‌تواند به منازعات خاتمه دهد.

بنابر این در این کشورها دموکراسی باید به نحوی باشد که حقوق همه ملت‌ها رعایت گردد. همانطور که اشاره شد معمولاً طبق شرایط هر کشور نوعی از دموکراسی به صورت غالب اجرا می‌شود هرچند اغلب از عناصر دیگر انواع هم به خصوص در جهان سوم استفاده می‌شود و گاه ترکیبی از مدل‌ها وجود دارد. به صورت کلی در این نوع کشورها قبل از هر چیز با توجه به شرایط خاص‌شان نوع دموکراسی توافقی لازم می‌نماید. براساس اینکه ملت‌ها آمیخته هستند یا هر کدام در منطقه خاص در این نوع ساختار سیاسی تعریف می‌شود. برای مثال در کشوری که ملیت‌ها هر کدام مناطق خاص خویش را دارند فدرالیسم در راستای شاخص مشارکت سیاسی در دموکراسی که اشاره شد و نیز براساس مدل ایستون بیشتر از ساختارهای سیاسی دیگر پاسخگو خواهد بود.

بر اساس تعریف مورد نظر ما از دموکراسی آزادی مطبوعات، احزاب و مشارکت سیاسی از شاخصه‌های مهم دموکراسی هستند و میزان آنها نشان از سطح توسعه دموکراسی در هر کشوری است. لذا به دلیل تنوع ملت‌ها، رسانه-

های وابسته به گروه‌های ملی به عنوان کانالی برای ابراز خواسته‌ها و بیان مطالباتشان، احزاب ملی به عنوان کانالی برای جمع و ورود این خواسته‌ها به درون نظام سیاسی، و مشارکت برابر ملیت‌ها یا در واقع نمایندگانشان در قدرت سیاسی از یک سو به عنوان کارگزار و از سوی دیگر به عنوان محافظان حقوق ملیت‌ها و مدافعان این خواسته‌ها در درون نظام، به عنوان مصادیقی از سه شاخص‌های ذکر شده در تعریف، در کنار وجود نخبگان دموکراتیک و نظام فدرال لازمه برقراری دموکراسی حداقلی سیاسی در جوامع چندملیتی می‌باشند. عملاً در چنین جوامعی فقدان چنین مصادیقی مانعی است در برابر دو اصل مهم دموکراسی یعنی نظارت همگانی و برابری سیاسی و بدون آنها دموکراسی معنی نخواهد داشت. بنابراین در این جوامع ترکیبی از نظرات و انواع دموکراسی یا در واقع راه‌های رسیدن به دموکراسی همچون لیبرال دموکراسی، دموکراسی مشارکتی و ... در قالب مدل دموکراسی توافقی چندملیتی لازم می‌نماید. در این مدل مکانیزم‌های مختلفی مثل کثرت‌گرایی، انواع عدم تمرکز و تسهیم قدرت و تبعیض مثبت در فراهم نمودن زمینه‌ای برای رشد شاخص‌های دموکراسی و جلوگیری از تقلیل دادن دموکراسی به یک گروه ملی خاص به کار می‌روند. لذا بنا به شرایط نوع ساخت حکومتی به لحاظ سرزمینی، با فراهم نمودن زمینه‌ای برای ایجاد و رشد این شاخص‌ها و یا برعکس آن می‌تواند به عنوان یکی از عوامل بر توسعه دموکراسی در کشورهای چندملیتی موثر باشد. در کشورهای مختلف دموکراسی توافقی با ساخت حکومتی نامتمرکز عین شده و اصولاً عدم تمرکز، یکی از شاخص‌های دموکراسی توافقی است که این خود نشان دهنده تاثیر متقابل ساخت حکومت

و دموکراسی بر هم می‌باشد. در همین راستا دموکراسی چندملیتی فدرال همچون یکی از مدل‌های دموکراسی توافقی در کشورهای چندملیتی غیرمختلط به عنوان مدل غالب لازم می‌نماید.

در کشورهایی که بر طبق نظریه مکتب آلمانی دارای گروه‌های ملی یا ملیت‌های مختلف هستند، هیچ وقت یک نظام تک ساخت متمرکز کارایی کافی و مناسب نداشته و همیشه گروه‌ها از عملکرد مرکز ناراضی بوده که سبب تضاد و رنجش‌های سیاسی می‌شود و از تصمیم‌گیری یک سویه حکومت و عدم مشارکت خود در حکومت ناخشنود هستند. لذا عدم پاسخگویی مناسب نظام سیاسی و بازخورد تصمیم‌های آن، حکومت را با چالش جدی، عدم توسعه اقتصادی، اجتماعی و ... مواجه ساخته که راه‌حل دموکراتیک آن جز پذیرش یک نظام حکومتی که متناسب با شرایط چندگانگی کشور باشد، نیست. در صورت عدم وجود فرصت و شرایط مناسب برای تجزیه، فدرالیسم بهترین راه احقاق حق گروه‌های ملی تشخیص داده شده است چنانکه در بلژیک با وجود آمدن تضاد میان ملیت‌ها، بدون هیچ انقلاب و خونریزی حکومت فدرال ایجاد شد. از طرفی دیگر، با توجه به مسائل بین‌المللی، جهانی شدن و آگاهی اقلیت‌های ملی، دیگر سیاست سرکوب، همانندسازی و ... پایان یافته تلقی می‌شود و تنها راه مصالحه و مدارا با گروه‌های ملی است.

همچنین اشاره شد که در اکثر کشورهای تک ساخت به دلیل تمرکز قدرت به راهکارهای غیر مسالمت آمیز ایجاد دموکراسی متمسک می‌شوند، اما در کشورهای فدرال به قول منتسکیو به دلیل وجود قدرت در برابر قدرت یعنی قدرت‌های منطقه‌ای و محلی در برابر قدرت مرکزی، غالباً نوعی اجماع و

توافق بین ملیت‌های مختلف یک کشور و در نتیجه راهکارهای مسالمت آمیز اغلب دیده می‌شود. و تا حدودی نشان داده شد که ساخت حکومتی در نوع راهکاری که دولت‌ها به کار برده‌اند موثر می‌باشد. در همین رابطه نگاهی به دموکراسی و ثبات سیاسی داشتیم چرا که اغلب در حکومت‌های تک ساخت به بهانه ایجاد ثبات سیاسی و فراهم نمودن زمینه برای دموکراسی از شاخص‌های مورد نظر؛ آزادی رسانه‌های گروه‌های ملی، احزاب ملی و مشارکت ملیت‌ها در قدرت سیاسی جلوگیری می‌شود. که این، به نوعی خود نقض صریح اصول دموکراسی است و بر اساس مدل ایستون به دلیل عدم ابراز تقاضاها و نیز عدم ورود به نظام سیاسی و عدم وجود نمایندگان ملیت‌ها به عنوان کارگزاران سیاسی سبب پاسخگوئی نامناسب و در نتیجه باز خورد منفی به محیط و در نهایت بی‌ثباتی سیاسی می‌شود. اما نظام‌های فدرال می‌توانند در جهت عکس عمل کنند. با وجود این همانطور که اشاره شد دموکراسی به لحاظی به معنای مشارکت و بحران نیز هست لذا نباید بی‌ثباتی بهانه‌ای جهت جلوگیری از دموکراسی باشد. در عوض باید به مدیریت و راهکارهای مناسب حل بحران‌ها به طریق دموکراتیک اندیشید.

بنابراین دموکراسی توافقی چندملیتی فدرال مدل مناسبی است که با در بر گرفتن اصول نظام فدرال و توجه به روحیه دموکراتیک نخبگان می‌تواند به صورت مسالمت آمیز ضمن تامین شاخص‌های برجسته دموکراسی حداقلی، شامل آزادی بیان و در آن راستا آزادی رسانه‌های گروه‌های ملی، آزادی احزاب از آن جمله احزاب ملی‌گرا و مشارکت سیاسی به خصوص مشارکت ملیت‌ها در قدرت سیاسی در سطوح مختلف تا حدودی حقوق ملیت‌ها در

جوامعی چند ملیتی غیرمختلط و حق تعیین سرنوشت برای آنها را فراهم گرداند. در این راستا، براساس بحث‌های به صورت مفصل صورت گرفته در این بخش، در فصل بعد به ایران همچون کشوری چندملیتی با ساخت حکومتی یونیتاری، و ملزومات دموکراسی و مدل مناسب این کشور می-پردازیم.

فصل دوم

"دموکراسی چندملیتی فدرال"
مدل دموکراسی غالب، مناسب ایران

در فصل اول به کشورهای چندملیتی و دموکراسی در آنها اشاره شد. در این فصل برآنیم که نگاهی هرچند اجمالی به وضعیت ایران همچون کشوری چند ملیتی و به خصوص شرایط و ملزومات اساسی دموکراسی در آن بپردازیم. چه براساس نظریه آلمانی و چه فرانسوی و حتی نظریات دیگر همچون نظریه تصویری، ایران کشوری چندملیتی است چرا که گروه‌های ملی عمده دارای عناصر ملت در نظریه آلمانی هستند و در کنار آن هم به ملل خودشان بیشتر احساس تعلق می‌کنند و به لحاظ تصویری هم تصور ملتی متمایز از خودشان دارند. چنانچه کردها با دیگر افراد گُرد در کشورهای دیگر خود را همچون یک ملت تصور می‌کنند و بدان احساس تعلق دارند و بلوچ‌ها، اعراب و آذری-ها هم. بنابر این به صورت کاملاً متمایز شش گروه عمده ملی شامل فارس، ترک (آذری)، گُرد، عرب، بلوچ، ترکمن سوای گروه‌ها و اقلیت‌های ملی-مذهبی دیگر در این کشور دیده می‌شود.

ایران از دوره باستان تا دوره معاصر سیستم حکومتی نامتمرکز داشته و امپراتوری ایران همچون دیگر امپراتوری‌های قدیم دنیا ملل مختلفی را شامل می‌شده است که هنوز بقایای این امپراتوری نمودی از آن تنوع را نشان می‌دهد و کشور کنونی ایران شامل ملل و مذاهب و فرهنگ‌های مختلفی است که در طول دوره معاصر از سوی سیاستمداران بر مسند قدرت نشسته ی ملت غالب، مورد تهدیدات شدید واقع گشته و یا از سوی آنها با راهکارهای غیرمسالمت‌آمیز حل منازعات رو به رو گشته‌اند. تاکنون این ملل با وجود تلاش‌های مستمر نتوانسته‌اند به حقوق سیاسی-مدنی خویش در چهارچوب

کشور ایران نائل گردند. در نتیجه این زادگاه اولین اعلامیه حقوق بشر (اشاره به لوح کوروش) خود اکنون سالهاست به شدت محروم از آن می‌باشد و تلاش‌های صورت گرفته در راه دموکراسی در آن نیز در طول یک قرن گذشته سرانجامی نداشته است. سیستم سیاسی و حکومتی به شدت متمرکز، عدم وجود نخبگان دموکرات با روحیه مدارا و مصالحه و توافق، و به تبع اینها عدم وجود آزادی بیان و مطبوعات گروه‌های ملی، و عدم وجود احزاب وابسته به گروه‌های ملی و در نهایت عدم مشارکت این گروه‌ها و محروم بودن آنها از قدرت سیاسی مهمترین عواملی هستند که طبق مطالب مورد بحث قرار گرفته در فصل اول، مانع وجود دموکراسی در این کشور شده‌اند. لذا در این فصل ضمن اشاراتی به شیوه کشورداری در ایران قدیم در رابطه با ملل واقع در آن، قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی دوره مشروطه و نیز وضعیت دموکراسی در چند سال اخیر در این کشور به برخی شرایط و ملزومات توسعه دموکراسی و مدل دموکراسی مناسب با این کشور می‌پردازیم.

شیوه کشورداری در ایران قدیم

در آغاز قرن هفتم پیش از میلاد مادها نخستین سلسله ایرانی که مرکب از شش طایفه بودند به حکومت رسیدند. با نابودی آشور، قوم ماد بر منطقه‌ی وسیعی از شمال فلات ایران و سرزمین‌های بین‌النهرین تا دریای سیاه دست

یافت و تقریباً به مدت ۱۵۰ سال بر منطقه و به خصوص بر شمال ایران مسلط بود و طرز نوینی در آیین حکومتی و دولتمداری به وجود آورد. قوم ماد اولین قوم ایرانی است که بعد از مانائی‌ها، با تشکیل حکومت مرکزی و ساختن پایتخت خود هگمتانه، نخستین شهر سیاسی و نظامی حکومتی را به وجود آورد. مادها پایه‌ی اصلی حکومت را در بین قبایل آریایی و دیگر ساکنان منطقه مستقر ساختند و تا ۵۵۰ ق.م. بر سرزمین‌های وسیعی حکومت کردند. اهمیت حکومت‌های ماد در گسترش تمدن پیشرفته‌ی مانائی، ایجاد حکومت مرکزی و ارتباط مستمر با ساتراپ‌نشین‌ها و حکومت‌های همجوار، چون ارمنستان، بابلیان، کیمریان، ولیدیان، و ساتراپ‌نشین پارس، و گسترش تجارت و مبادلات اقتصادی در منطقه بوده است، که با شکست آستیاگ از کشور تازه تأسیس پارسی هخامنشی کم‌کم تجزیه و به ساتراپ‌نشین‌های متعدد و مجزا تقسیم شد. سرزمین ماد در واقع به کشورهای بسیار کوچکی که مستقل بودند تقسیم شده بود و هر قسمت نیز دارای شاهی بوده است. هخامنشیان سازمان‌های سیاسی و نظامی مادها را پذیرفتند. وسعت زیاد و وجود مردمی که از حیث نژاد و مذهب و موقعیت جغرافیایی با یکدیگر اختلاف فراوان داشتند، حکومت مرکزی زمان هخامنشیان را بر آن داشت که امپراتوری را بر حسب اوضاع جغرافیایی و چگونگی ملیت‌های مختلف به چندین «ساتراپ» تقسیم کند. این ساتراپ‌ها در عین اطاعت از حکومت مرکزی و پرداخت خراج و ارائه کمک نظامی در هنگام جنگ در امور داخلی خود استقلال کافی داشتند و چون مردمی که در یک ساتراپ زندگی می‌کردند دارای فرهنگ و نژاد و آداب و رسوم مشترک و مشابه بودند و به میل و

دلخواه خود در حفظ این ارزش می‌کوشیدند، آرامش و صلح در سراسر امپراتوری حکمروا بود. در زمان داریوش پادشاه هخامنشی (سده‌های قبل از میلاد مسیح) ایران از ۳۰ ساتراپ بر اساس نژادی و قومی - ملی تشکیل شده بود و هر یک از آنها در حکم یک ایالت و گاهی یک کشور بودند. در بیشتر نقاط ساتراپ‌ها از اهالی محل بودند و بیگانه را به مقام ساتراپی نمی‌گماشتند و نماینده شاه در هر ساتراپ به نام شهربان خوانده می‌شد و وظایف لشکری و کشوری از یکدیگر مجزا بود، ظاهراً شهربان یا ساتراپ با اختیارات تام به اداره امور ساتراپ می‌پرداخت و به قدرت مرکزی خراج می‌داد. و به نام خود سکه ضرب می‌کرد. در دوران حکومت اشکانی کشور به صورت ملوک‌الطوایفی اداره می‌شد و به چند حوزه یا خطه مخصوص شاهنشاه و خطه‌هایی که شهریاران مستقل داشتند تقسیم می‌شد. شهریاران منطقه‌ای اختیارات وسیعی داشتند و به نام خود سکه ضرب می‌کردند. و حکومت مرکزی بیشتر نقش سیاست‌گذاری کلی مملکت را به عهده داشته است. در دوران حکومت ساسانیان به علت وجود یک ارتش واحد و اعلام دین زرتشتی به عنوان دین رسمی، حکومت از تمرکز بیشتری نسبت به اشکانی برخوردار بود. کشور به مرزبانی (برابر با ساتراپی زمان هخامنشی) استان، شهر و ده تقسیم می‌شد. ساتراپ‌ها را مرزبان می‌خواندند. انوشیروان کشور را بر چهار ایالت تقسیم و به هر یک نایب‌السلطنه‌ای گماشت. که چهار واحد سیاسی و نظامی با اختیارات وسیع به وجود آمد. در زمان خلافت اسلامی هم، حکومت‌های مختلف منطقه‌ای و محلی در ایران وجود داشتند. و تا بر افتادن قاجاریه بیش از یکصد و پنجاه خاندان به استقلال یا نیمه استقلال پادشاهی

کرده‌اند. در زمان صفویه که ایران پس از هشت قرن استقلال خود را بازیافت حکومت مرکزی به وجود آمد. در زمان شاه عباس اول تعداد واحدهای داخلی به ۲۲ ایالت رسید. هر ایالت نیز شامل چند ولایت می‌شد. ایالات مهم مرزی، مثل گرجستان، لرستان، کردستان و خوزستان هر کدام یک والی و بقیه ایالات دارای بیگلربیگی بودند. اداره امور ولایات نیز با فرماندارانی بود که آنان را خان یا سلطان می‌خواندند. در همین زمان چندین امیرنشین در کردستان وجود داشتند که برخی از آنها بسیار قدیمی بودند و هر یک سازمان‌های مختلف شبه دولتی داشتند. در این زمان شاید برای ایران اصطلاح «ممالک محروسه» در قراردادهای بین ایران و دیگر کشورها به کار رفت. در زمان فتحعلی شاه قاجار ایران به ۹ ایالت بزرگ و در زمان ناصرالدین شاه ایران به چهار مملکت بزرگ تقسیم شد. پس از مملکت، ایالات قرار داشتند که خود به بلاد و بلوک و قصبات تقسیم می‌شدند. تا اواخر سلطنت ناصرالدین شاه، والی اردلان در کردستان استقلال داخلی خود را محفوظ نگاهداشته بود. همچنین ضرب مسکوک تا سال ۱۲۹۶ در شهرهای مختلف به شکل و عیار خاصی صورت می‌گرفت از آن سال به بعد با تأسیس ضرابخانه جدید ضرب مسکوک در سراسر ایران به صورت واحدی در آمد. این عدم تمرکز تا اواخر حکومت قاجارها ادامه داشت و عملاً تا بر سر کار آمدن رضاخان یک حکومت مرکزی قوی وجود نداشت و وجود حکومت‌های منطقه‌ای و محلی از ویژگی‌های مهم کشورداری در ایران بوده است. بدین صورت کشور ایران که امروز با حکومت متمرکز اداره می‌شود از گذشته‌های بسیار دور تا اواخر قاجاریه به صورت نوعی حکومت غیرمتمرکز اداره می‌گردیده و به همین علت عنوان

شاهنشاهی و یا ممالک محروسه را با خود داشته است. اولین کوشش جدی برای سیاست تک ساخت نمودن ایران توسط رضاخان صورت گرفت.

با وجود این موارد و تاریخ سراسر عدم تمرکز ایران، در زمان معاصر کمتر صحبت از چندگانگی ایران شده و همیشه سعی در سرپوش گذاشتن آن و یک ملیتی نشان دادن ایران شده است. در این میان علاوه بر خود ملت‌های ایران و احزاب وابسته به آنها به خصوص حزب دموکرات کردستان ایران که همیشه خود را ملتی متمایز دانسته‌اند، می‌توان از مواضع حزب توده نام برد که گاه‌گاه به هر دلیل از چند ملیتی بودن ایران صحبت کرده بود. در کنگره دوم حزب کمونیست ایران (به سال ۱۹۲۷) در ارومیه شاید برای اولین بار ایران را کشوری کثیرالمله نامیدند. در اعلامیه این کنگره از حق ملل ایران برای استقلال کامل، حتی تا حد مجزا شدن از حکومت مرکزی، حمایت شده بود. همچنین چند سال پس از آن، سیدضیاءالدین طباطبایی خواستار تشکیل «ممالک متحده ایران» شده بود. وی در مقابل رضاخان از عدم تمرکز حمایت می‌کرد. حزب توده در پلنوم هفتم خود نیز در سال ۱۳۳۹ هنگام اتحاد با فرقه‌ی دمکرات آذربایجان، اعلام کرد: "ایران کشوری است کثیرالمله و رشته‌های مختلفی خلق‌های ساکن ایران را پیوند می‌دهد... حزب توده‌ی ایران طرفدار اتحاد خلق‌های ایران براساس موافقت داوطلبانه‌ی آنها است تا ستم ملی ریشه کن شود". احسان طبری در مجله دنیا آن زمان می‌نویسد: «حکومت دموکراتیک در مورد حل مسئله ملی باید عمل خود را بر پایه‌ی تأمین حق کامل خلق‌های ایران در تعیین سرنوشت خویش و شناسایی حق اقلیت‌های ملی ساکن ایران در برخورداری از کلیه‌ی حقوق اجتماعی و فرهنگی و ملی

خویش قرار دهد». بعد از انقلاب سال ۱۳۵۷ حزب توده هنوز هم پیرو همین تفکر بود و در برنامه‌ای که برای خودمختاری کردستان تهیه کرده بود از ستم ملی و اقلیت‌های ملی نام برد.

قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی

بعد از انقلاب مشروطه ایران، در راستای حفظ و تداوم نظام نامتمرکز گذشته و نیز حفظ گوناگونی ملی و فرهنگی به تبعیت از برخی کشورهای غربی کوشش‌هایی برای عدم تمرکز انجام گرفت که نمونه بارز آن تصویب قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود. در صورت اجرای این قانون تاحدودی برخی حقوق گروه‌های ملی می‌توانست تحقق یابد اما هیچگاه اجرا نشد و بتدریج از سوی سیاستمداران حاکم به فراموشی سپرده شد. یکی از دستاوردهای حائز اهمیت نهضت مشروطه جدای از به رسمیت شناختن تفکیک قوا، تقسیم قدرت سیاسی و اداری کشور بین حکومت مرکزی و حکومت‌های منطقه‌ای و محلی بود. در گذشته کلمه‌ی "حکومت" در قوانین ایران همیشه به حکومت‌های منطقه‌ای اطلاق شده است. در نظامنامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و متمم قانون اساسی مشروطه نیز هر وقت واژه حکومت آمده است منظور حکومت‌های ایالات بوده نه دولت. اصل ۱۹ قانون اساسی مشروطه و اصول ۲۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳ متمم آن در خصوص انجمن‌های ایالتی و ولایتی تلاشی بود برای شناسایی همزیستی توافقی و عدم تمرکز در ایران.

در سال ۱۲۹۱ ق / ۱۸۷۴ میلادی، کتابچه‌ی «تنظیمات حسنه‌ی دولت علیه و ممالک محروسه ایران» تهیه شد که در آن اداره ممالک و ایالات به مجلس تنظیمات واگذار شده بود. کتابچه‌ی تنظیمات را می‌توان اساس و پایه‌ی مواردی از قانون اساسی و متمم آن و پایه‌ی اصلی قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی دانست (ازغندی، ۱۳۷۹: ۱۲۳). از اولین و مهمترین تصمیمات مجلس شورای ملی پس از استقرار مشروطه تهیه و تصویب قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی و قانون بلدیة مصوب ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ بوده که طبق آنها اداره امور محلی و شهرداری‌ها به انجمن‌های ایالتی و ولایتی و بلدیة که منتخب اهالی بود، واگذار می‌شد. قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی به چهار فصل در ۱۲۲ ماده تقسیم شده بود: فصل اول: در تشکیل انجمن‌های ایالتی، فصل دوم: در وظایف انجمن‌های ایالتی، فصل سوم: در بودجه و محاسبات ایالت و ولایت و فصل چهارم: در تشکیل انجمن‌های ولایتی. ماده اول قانون، ایالت را قسمتی از مملکت می‌دانست که دارای حکومت مرکزی و ولایات حاکم‌نشین جزء است. که منظورش از حکومت مرکزی، حکومت منطقه‌ای است و دارای انجمن ایالتی می‌باشد یعنی در واقع یک جمهوری خودمختار یا ایالت فدرال. طبق ماده ۱۱۵، ولایت قسمتی از مملکت بود که دارای یک شهر حاکم‌نشین و توابع باشد، اعم از اینکه تابع پایتخت و یا تابع مرکز ایالتی باشد و دارای انجمن ولایتی است. از ماده ۵۰ قانون چنین استنباط می‌شود که بلوک شامل مجموع روستاهایی است که به وسیله‌ی یک مرکز اداره می‌شوند. اعضای انجمن‌های ایالتی و ولایتی از طریق انتخابات تعیین می‌شدند. ماده ۸۷ قانون، وظایف انجمن‌های ایالتی را به طور انحصاری تعیین کرده است که عبارتند از:

«نظارت در اجرای قوانین مقررہ؛ رسیدگی و قرارداد در امور خاصه ایالت موافق به شرح ذیل؛ اخطار و صلاح اندیشی در صرفه و امنیت و آبادی ایالت. چیزی که مشروطه طلبان اولیه و نویسندگان قانون اساسی و متمم آن می خواستند، به دو علت در ۷۲ سال عمر مشروطیت تحقق نیافت: یکی به دلیل تغییراتی که در قانون اساسی داده شد، به نحوی که در آن بتدریج از قدرت مردم کاسته و بر نفوذ شاه افزوده شد و دیگری بروز روز افزون تعارض بین سخن و عمل مجریان .

جلوگیری از استبداد حاکمیت، آگاهی سیاسی و مطالبات گروه های ملی، الگوهای خارجی در چرایی مطرح شدن بحث انجمن ها موثر بوده اند که در سه دوره متفاوت قابل بررسی هستند. البته به اقتضای هر دوره یکی از آنها تأثیر بیشتر داشته است. دوره اول، هنگام انقلاب مشروطه و تأسیس قانون اساسی مشروطه یعنی مرحله پیدایش، دوره دوم سال های ۳۲-۱۳۲۰ تا پایان حکومت مصدق یعنی مرحله اوج مطالبات قومی برای اجرای این قانون، دوره سوم دوره اقتدار محمد رضا پهلوی، سال های بعد از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ یعنی مرحله فرونشینی و فراموشی بحث انجمن ها. در دوره اول که دوره پیدایش بحث انجمن های ایالتی و ولایتی و نیز دوره قانونی شدن آن بود، عوامل مؤثر غالب در مطرح شدن بحث انجمنها اینها بودند: سابقه کشورداری در ایران، آگاهی نمایندگان و روشنفکران و شناخت آنها از چندگانه بودن کشور، استبداد حاکمیت، وجود انجمن های مختلف در سراسر کشور و تأثیر الگوهای خارجی به خصوص بلژیکی ها. در دوره دوم، مطالبات ملی، ضعف حکومت مرکزی، آثار استبداد رضاخانی قبل از ۱۳۲۰ و عوامل خارجی در مطرح شدن

بحث انجمن‌ها مؤثر بودند. بعد از مجلس اول تا ۱۳۲۰ و اشغال ایران توسط متفقین خیلی از اصول قانون دست نخورده و بدون اجرا باقی ماند. لذا جنبش‌هایی خواهان قانون انجمن‌ها شکل گرفت اما به شیوه‌ای دیگر و ناشی از مسائل دیگر. در این دوره دیگر اثری از حکومت‌های منطقه‌ای و محلی دوره قاجار نمانده بود، و سرکوب شدید و سیاست یکپارچگی رضاخانی ملیت‌ها را در حفظ هویت به دفاع از خویش وادار ساخته بود. موقتاً فضای باز سیاسی بر جامعه حاکم شد. از طرف دولت لوایحی تهیه و تقدیم مجلس شد و تلاش گردید نظام عدم تمرکز جامه عمل به خود بگیرد. دستورالعمل‌هایی اجرایی توسط نخست وزیرانی چون ابراهیم حکیم، احمد قوام و حاج علی رزم‌آرا صادر شد، ولی هیچ‌گاه و در هیچ زمانی انجمن‌های ایالتی و ولایتی تشکیل نشدند. در سال ۱۳۲۴ فرقه دموکرات آذربایجان و حزب دموکرات کردستان خواستار تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی شدند و به دنبال بی‌توجهی حکومت مرکزی، جمهوری‌های خودمختار تشکیل دادند. که بعد از حل مشکلات مربوط به روابط خارجی، حکومت مرکزی آنان را سرکوب کرد. موضوع انجمن‌های ایالتی و ولایتی باز در سال‌های صدارت حاج علی رزم‌آرا (۱۳۲۹) مطرح شد. رزم‌آرا در هنگام ارائه برنامه خود به مجلس شورا موضوع تغییر و تحول در شیوه اداره کشور و واگذاری کارهای عمومی به دست مردم از طریق تشکیل انجمن‌های محلی را مطرح و لایحه‌ای نیز تحت عنوان لایحه خودمختاری ایالات ایران برای تصویب تقدیم مجلس کرد. لایحه پیشنهادی رزم‌آرا از همان ابتدا مورد انتقاد شدید بسیاری از شخصیت‌های سیاسی از جمله آیت‌الله کاشانی، محمد مصدق، مظفر بقایی و حسین مکی قرار

گرفت. مصدق معتقد بود که طرح رزم آرا، طرحی است برای تجزیه ایران. دوره سوم، که سال‌های پس از ۱۳۳۲، را شامل می‌شود، مصادف است با استحکام قدرت حاکمیت و با وجود جلب حمایت قدرت‌های خارجی به خصوص آمریکا و ایجاد سازمان مخوف ساواک و سرکوب فعالین و سازمان‌های گروه‌های ملی دیگر تهدیدات داخلی چندان خطرناک نبود و یا خطری جدی نمانده بود. لذا مطرح شدن بحث انجمن‌ها این بار از سوی دولت البته به صورت یک عدم تمرکز اداری ساده و نه با اهدافی اولیه این قانون مطرح شد. اما در مقابل دولت این بار روحانیت در نقش مخالف ظاهر می‌شوند و مانعی در برابر اجرای این قانون شدند و خلاصه باعث مسکوت ماندن آن شده و دیگر تقریباً تا انقلاب ۵۷ که دوباره مطالبات گروه‌های ملی به اوج رسید بحثی از قانون انجمن‌ها نشد. در این دوره مساله انجمن‌های ایالتی و ولایتی در کابینه اسدا... علم (۱۳۴۱) مطرح شد، علم اعلامیه‌ای مبنی بر ضرورت برگزاری انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی صادر کرد. اما تصویبنامه دولت با مخالفت برخی اقشار روبرو شد که سازمان یافته‌ترین موضع انتقادی را علما و مراجع دینی داشتند. و با تغییرات و نکات جدید لایحه به خصوص شرکت زنان و حذف قید مسلمان بودن مخالفت کردند. لذا هیات دولت بهانه لازم را برای رد لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی مصوب ۱۴ مهر ۱۳۴۱ به دست آورد. در واقع این آخرین باری بود که مساله انجمن‌های ایالتی و ولایتی مطرح می‌شد و بدین ترتیب پرونده آن به تاریخ سپرده شد. بعد از انقلاب در قانون اساسی جمهوری اسلامی در دو اصل ۱۵ و ۱۹ به برخی حقوق ابتدایی

گروه‌های ملی به خصوص آموزش زبان آنها، اشاره شده است که تاکنون اجرا نگردیده‌اند.

ترکیب جمعیتی کنونی ایران

در مورد جمعیت گروه‌های ملی در ایران تنها به صورت تقریبی می‌توان تصویری از بافت ترکیبی آنها ارائه کرد. حکومت‌های ایران برخلاف سایر کشورها همیشه در سرشماری‌ها از پرسیدن ملیت و حتی زبان سرباز زده و یا آن را منتشر نکرده‌اند. لذا هیچ آمار دقیقی در این باره وجود ندارد. براساس سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۸۵ جمع کل جمعیت کشور ۷۰۴۷۲۸۴۶ نفر بوده است. همانطور که اشاره شد شش گروه عمده ملی در ایران وجود دارند. علاوه بر فارس‌ها که بخش عمده‌ای از جمعیت ایران را تشکیل داده (حدود ۴۰ درصد) و تقریباً عمده جمعیت آنها در نواحی مرکزی ایران شامل استان‌های تهران، قم، اصفهان، سمنان، فارس، خراسان رضوی و جنوبی، هرمزگان، یزد و کرمان سکونت دارند و به صورت گروه ملی مسلط تقریباً تمام قدرت سیاسی-اقتصادی را در اختیار دارند، جمعیت دیگر گروه‌ها در مناطق محل سکونت خویش جدای از مهاجران آنها در دیگر نقاط کشور تقریباً به صورت زیر می‌باشد:

بعد از فارس‌ها، ترک‌های آذری در رده دوم جمعیتی قرار دارند. به لحاظ سرزمینی اکثریت جمعیت آنها در استان‌های آذربایجان شرقی، اردبیل، زنجان، بخش‌هایی از آذربایجان غربی و قزوین سکونت دارند. در دهه‌های

اخیر در برخی شهرهای مرکزی ایران نیز به خصوص تهران رشد وسیعی داشته‌اند. در تهران دارای جمعیت ملیونی می‌باشند. برخی منابع پژوهشی جمعیت گویشوران زبان ترکی آذربایجانی در ایران را ۱۵ میلیون نفر ذکر می‌کنند. تخمین دانشنامه‌ی زبان کمبریج برای سال ۱۹۸۶، ۷ میلیون در ایران (۱۵٪) بوده است (با احتساب قشقای‌ها). دانشنامه‌ی بین‌المللی زبان‌شناسی نیز در تخمین سال ۱۹۸۶، تعداد سخنگویان به این زبان در ایران را ۷۷۶۰۰۰۰ نفر (۱۶٪ درصد) برآورد می‌کند که به تخمین دانشنامه‌ی زبان کمبریج بسیار نزدیک است. سایت اتنولوگ جمعیت ترک زبانان آذربایجانی ایران را ۱۱۲۰۰۰۰۰ نفر اعلام کرده است. اما بر حسب جمعیت استان‌های فوق‌الذکر و تخمینی از جمعیت آنها در تهران و دیگر جاها ترک‌ها به صورت تخمینی حدود ۱۷ درصد جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند. در ایران ترک‌ها به لحاظ اقتصادی به دلیل اشتراک مذهبی با حکومت توانستند پیشرفت‌هایی داشته باشند. اما از دیگر حقوق ملی مانند آموزش زبان آنها همچون دیگر ملیت‌های غیر فارس محروم بوده‌اند. افراد زیادی از سیاستمداران ایران معاصر به خصوص در دوره جمهوری اسلامی نیز ترک بوده‌اند اما از ابراز هویت خویش پرهیز کرده‌اند و به عنوان نمایندگان این ملت در قدرت مشارکت نداشته‌اند بلکه کاملاً شخصی بوده است. این درحالی است که ملی-گراهای ترک به شدت سرکوب شده‌اند.

ملت کرد در ایران سومین گروه ملی را تشکیل می‌دهند. کردستان سرزمین تاریخی گُردها محل سکونت آنها بوده است که بخشی از آن که در ایران واقع گشته است و تحت عنوان کردستان ایران یا شرق کردستان از آن یاد می‌شود

استان‌های غرب کشور و سلسله کوه‌های زاگرس شامل: استان‌های کردستان، کرمانشاه، ایلام، لرستان، بخش بزرگی از استان آذربایجان غربی و نیز بخش‌هایی از همدان (به ویژه تویسرکان، اسدآباد و ملایر) را دربرمی‌گیرد که محل سکونت دائمی آنها بوده و در طول قرن گذشته شاهد قیام‌های ملی در راه کسب حقوق سیاسی خود بوده‌اند. علاوه بر تمرکز جمعیتی در این مناطق، جمعیت زیادی از کردها در دیگر مناطق ایران به خصوص استان خراسان شمالی و تهران سکونت دارند. بر مبنای جمعیت این استان‌ها حدود ۱۴٪ جمعیت ایران را کردها تشکیل می‌دهند. کردها به دلیل آگاهی سیاسی بیشتر نسبت به دیگر ملیت‌های ایران و مبارزات طولانی آنها بیشتر از دیگر ملیت‌ها در معرض تبعیض قرار گرفته‌اند.

عرب‌ها، بلوچ‌ها و ترکمن‌ها سه گروه ملی به لحاظ جمعیتی به نسبت کوچکتر از سه گروه ملی قبل یعنی فارس‌ها، ترک‌ها و کردها هستند اما هر کدام جمعیت‌های میلیونی را شامل می‌شوند. براساس برخی منابع و نیز تخمین جمعیت آنها در استان‌های محل سکونت عرب‌ها حدود ۴٪ جمعیت ایران و بلوچ‌ها و ترکمن‌ها هر کدام حدود ۲٪ درصد و جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند که از حداقل حقوق سیاسی و مدنی محروم می‌باشند. اکثریت جمعیت اعراب در استان نفت خیز خوزستان و جزایر خلیج (ایران) سکنا گزیده‌اند، بلوچ‌ها در سیستان و بلوچستان و ترکمن‌ها بیشتر در استان گلستان یا به صورت کلی در منطقه ترکمن صحرا (جلگه واقع در شرق استان مازندران و شمال استان خراسان و در همسایگی جمهوری ترکمنستان) متمرکز می‌باشند.

بنابر این حدود ۴۰ درصد جمعیت ایران را این پنج گروه ملی عمده غیر فارس تشکیل می‌دهند. این جدای از گروه‌های زبانی فرهنگی دیگری است که متأسفانه در حال ذوب و اضمحلال هستند مانند گروه‌های مازنی زبان در استان مازندران و گیلکی زبان و تالشی زبان در استان گیلان و برخی گروه‌های دیگر پراکنده در ایران مانند آشوری‌ها و ارمنی‌ها و ... استان‌های شمالی ایران را بدین دلیل نمی‌توان جز مناطق فارس نشین قلمداد کرد هرچند حکومت تقریباً جمعیت آن مناطق را هم تغییر داده است.

وضعیت کنونی دموکراسی و حقوق بشر در ایران

ایران با درآمد سرانه ناخالص ملی ۲۶۰۰ دلار در سال ۲۰۰۷ در بررسی کشورهای در حال گذار از حداقل حساب امتیازات کارایی حکومت برخوردار بوده است. در بخش پاسخگویی و خواست عمومی دارای این امتیازات بوده است: قوانین انتخاباتی و عادلانه، ۱/۷۵؛ دولت کارآمد و مسئول، ۱/۷۵؛ مشارکت مدنی و دیده‌بانی مدنی، ۲؛ استقلال رسانه‌ها و آزادی بیان، ۱؛ که میانگین آنها ۱/۶۳ بوده است. در بخش آزادی‌های مدنی دارای این امتیازات بوده است: مصون بودن از شکنجه، حبس غیر موجه و ترور حکومتی، ۱/۱۴؛ برابری جنسیتی، ۱/۷۵؛ حقوق گروه‌های ملی، مذهبی و سایر گروه‌های متفاوت: ۲؛ آزادی عقیده، ۱/۸۰؛ که میانگین آنها ۱/۷۴ بوده است. در بخش حکومت قانون: استقلال قوه قضاییه، ۲/۲؛ اولویت قانون در پرونده‌های

جنایی و مدنی، ۱/۸۳؛ پاسخگویی نیروهای انتظامی به مقامات غیر نظامی، ۱/۵۰؛ دفاع از حقوق مربوط به دارایی و مالکیت، ۳/۶۷؛ برابری در برابر قانون، ۱/۶۷؛ و میانگین آنها، ۲/۱۷ بوده است، در بخش مبارزه با فساد و شفافیت دارای این امتیازات را کسب کرده است: ایجاد فضای مبارزه با فساد، ۱/۴۰؛ قانون‌های موجود در رابطه با بخش خصوصی و دولتی و استانداردهای اخلاقی، ۲/۵۰؛ شفافیت اقدامات دولتی، ۲؛ که میانگین آنها ۱/۸۵ بوده است. که این امتیازات در سال‌های بعد و در پی وقایع اتفاق افتاده بعد از انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸ به خصوص به لحاظ آزادی‌های مدنی و پاسخگویی به مراتب کمتر شده است.

حساب امتیازات کارایی حکومت در ایران

حساب امتیازات	۲۰۰۵	۲۰۰۷
پاسخگویی و خواست عمومی	۱/۷۵	۱/۶۳
آزادی‌های مدنی	۱/۸۹	۱/۷۴
حکومت قانون	۲/۷۰	۲/۱۷
مبارزه با فساد و شفافیت	۱/۷۳	۱/۸۵

منبع: <http://www.freedomhouse.org>

سیستم حکومتی ایران در دوره جمهوری اسلامی به نوعی برای دایمی کردن تسلط روحانیون شیعه طراحی شده است. کاندیداهای انتخاباتی باید اول وفاداری خود به اصل ولایت فقیه را اعلام کنند. بنا به این اصل، تنها متخصصان درجه بالای مذهبی شایستگی حکومت کردن دارند. این اصل به آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر مدام‌العمر جمهوری اسلامی، قدرت بی‌پایان اعطا می‌کند و این در حالی است که اعتبار فقهی و مذهبی او به مراتب پایین‌تر از سلف خود، آیت‌الله خمینی است. حکومت استبدادی و مهره‌های غیرانتخابی‌اش با برگزاری انتخابات صوری، در پی کسب مشروعیت مردمی است تا بنیادش تنها متکی به ادعایش مبنی بر مشروعیت الهی نباشد. مردم با شرکت در انتخابات، کاندیداهای رسمی و تایید شده‌ای را برای احراز پست ریاست جمهوری، نمایندگی مجلس، شوراها و محلی و مجلس خبرگان برمی‌گزینند.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی لزوم جدایی قوه‌های سه‌گانه مجریه، مقننه و قضایی ذکر شده است. اما رهبر کشور نه تنها بالاتر از این قوه‌ها قرار می‌گیرد، بلکه هیچ‌گونه مسئولیتی نیز برای پاسخگویی در برابر قانون ندارد. بعید به نظر می‌رسد که مجلس خبرگان هرگز از قدرت خود برای عزل وی استفاده کند. زیرا اعضای این مجلس به وسیله شورای نگهبان برگزیده می‌شوند و اعضای این شورا نیز، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، برگزیده شخص رهبر هستند. شورای ۱۲ نفره نگهبان که خود افرادی غیرمنتخب و برگزیده رهبر و رییس قوه قضاییه که خود نیز برگزیده رهبر است، گزینه‌های سیاسی مردم ایران را تعیین کرده و از این طریق آنان را محدود می‌کنند. قدرت ضد دموکراتیک شورای نگهبان به ویژه خود را در تایید صلاحیت

کاندیداهای ریاست جمهوری، نمایندگی مجلس و نمایندگی مجلس خبرگان نشان می‌دهد. چنانکه در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۰۴ این شورا صلاحیت چهل و چهار درصد از کاندیداهای نمایندگی را رد کرد و برای این اقدام خود عدم التزام عملی به ولایت فقیه را دلیل آورد.

بیشتر از ۲۰۰ حزب و گروه سیاسی در کشور وجود دارد و سوی این گروه‌ها، گروه‌های قدرتمندی نیز مانند گروه محافظه‌کار "روحانیت مبارز" هستند که نفوذ سیاسی دارند. اما این احزاب و سازمان‌های سیاسی بر مبنای آزادی احزاب تشکیل نشده و اصولاً با احزاب جوامع غربی و دموکراتیک متفاوتند و همه نیز در چهارچوب احزاب مذهبی وابسته به ملیت فارس هستند. احزاب سیاسی معمولاً اعضای بسیار کمی دارند و قدرت و اهمیت‌شان را از حضور عده‌ای سیاستمدار شناخته شده در بین خود می‌گیرند. خارج از حیطه فعالیت‌های انتخاباتی، این احزاب معمولاً غیرفعال هستند. تقریباً تمامی این احزاب در تهران تمرکز یافته‌اند، هرچند که در سال‌های اخیر برخی از آنان به تاسیس شعبه‌هایی در شهرستان‌ها نیز پرداخته‌اند. هنگام انتخابات، این احزاب در جهت تشکیل ائتلاف تلاش می‌کنند، ولی رقابت‌های سیاسی میان آن‌ها تندتر و خصومت‌آمیزتر از آن است که بتوانند به جز همکاری موقتی و گذرا به چیز دیگری بیندیشند. احزاب سیاسی در ایران در ترویج دموکراسی ناموفق بوده‌اند. یکی از وظایف معدود آنان پشتیبانی از کاندیدا یا کاندیداهای خاص در هنگام انتخابات است اما در همین زمینه برخی از آنان قادر به انجام وظیفه و رسیدن به رای مشترک نیستند. احزاب سیاسی به ندرت بر روی برنامه‌ای مشخص به توافق نظر می‌رسند. به همین دلیل بسیاری از

رای دهندگان نمی‌دانند که کاندیداها به طور دقیق از چه دفاع کرده یا با چه مخالفت می‌ورزند. محمود احمدی نژاد بدون پشتیبانی احزاب رسمی به قدرت رسید و خود کمتر علاقه‌ای به احزاب سیاسی نشان داده است.

در ایران به ندرت به مردم این حق داده می‌شود که در امر برنامه‌ریزی و قانون‌گذاری مشارکتی داشته باشند و احزاب سیاسی و رسانه‌های مربوط به آنها به ندرت در این راه تلاشی می‌کنند. این رسانه‌ها ممکن است که در مورد لایحه‌های تقدیم شده به مجلس یا طرح‌های قوه‌ی اجرایی و شورای نگهبان مطالب انتقادی بنویسند ولی اجازه ندارند که از مقام رهبری و تصمیماتش انتقاد کنند. به گزارش "خانه آزادی" بسیاری از بخش‌های ایران از تسلط شیعی و مردسالارانه زیان دیده‌اند و می‌بینند. قوانین تحمیلی اسلامی موجب شده است که بسیاری از زنان نتوانند نقشی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اقتصادی ایفا کنند. بده-بستان‌های سیاسی با اقلیت‌های مذهبی مانند سنی‌ها به ندرت و با محدودیت انجام می‌شود و گروه‌های ملی مانند ترک‌ها، کردها، عرب‌ها، بلوچ‌ها و ترکمن‌ها که تقریباً نیمی از جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند، حق مشارکت خیلی پایینی در امور سیاسی دارند.

جمعیت‌های ملیونی گروه‌های ملی فوق‌الذکر را نمی‌توان به دلیل در اقلیت بودن از همه حقوق سیاسی-مدنی حذف کرد هرچند در هر حالتی حذف حقوق جمعی گروه‌ها آشکارا نقض حقوق بشر و اصول دموکراسی است خواه اقلیت حساب آیند یا نه. اگر در کنار گروه‌های ملی عمده غیرفارس، اقلیت‌های کوچک دیگر را در نظر بگیریم ممکن است جمعیتی بیش از ملیت مسلط فارس را تشکیل دهند که این حتی اصول دموکراسی اکثریتی را هم به نحوی

نقض می‌کند چراکه اکثریت با مردمان غیر فارس می‌باشد و لذا اکثریت مردم ایران به لحاظ حقوق ملی‌شان مورد تبعیض قرار دارند. سیاست حکومت‌های ایران چه در دوره پهلوی و چه در دوره جمهوری اسلامی در قبال ملیت‌ها سیاست همانندسازی و جنوساید فرهنگی و تغییر ترکیب جمعیتی مناطق محل سکونت ملیت‌های دیگر به نفع ملت فارس بوده است. و این خود بزرگترین نقض حقوق بشر و اصول دموکراسی بوده است.

در ماده ۱ اعلامیه "حق و مسئولیت افراد، گروه‌ها و ارگان‌های جامعه برای تقویت و حمایت جهانی از حقوق بشر به رسمیت شناخته شده و آزادی‌های اساسی" کمیسیون (شورای) حقوق بشر سازمان ملل متحد، آمده است که: "هر کسی، به صورت فردی و در جمع با دیگران، از حق ارتقاء دادن و کوشش برای حمایت و تحقق حقوق بشر و آزادی‌های اساسی در سطوح ملی و بین‌المللی برخوردار است." هر دولتی مسئولیت اولیه و وظیفه دارد تمام حقوق بشر و آزادی‌های اساسی را، از طریق ایجاد شرایط لازم در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و غیره حمایت، تقویت و اجرا کند و همچنین ضمانت‌های قانونی نیاز است برای اطمینان از اینکه تمام افراد تحت قلمرو قدرت شان، به طور فردی و به صورت جمعی با دیگران، می‌توانند به صورت عملی از تمام آن حقوق و آزادی‌ها برخوردار باشند. در صورتی که در ایران دولت نه تنها از اینگونه مسائل حمایت نمی‌کند بلکه افرادی هم که در این راستا فعالیت دارند به بند کشیده می‌شوند.

در گزارش سالانه نقض حقوق ملی ویژه سال ۱۳۸۹ منتشر شده توسط مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، آمده است که در این سال تعداد ۱۰۲۹

مورد نقض حقوق گروه‌های ملی در ایران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران به ثبت رسیده است و براساس این آمار به ترتیب استان‌های کردستان، آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی و سیستان و بلوچستان بیشترین آمار نقض حقوق شهروندان در حوزه مذکور را به خود اختصاص داده‌اند. در سال گذشته دستکم ۴۴۹ نفر در حوزه گروه‌های ملی بازداشت و ۴۷ نفر از سوی مراجع قضایی احضار شدند. همچنین ۴۷ نفر از ایشان از سوی دادگاه‌های انقلاب جمعاً به ۱۹۴۱ ماه زندان و پرداخت ۷۵۰۰۰۰۰۰ ریال جریمه نقدی محکوم شدند. این در حالیست که حداقل ۵۷ شهروند در حوزه مذکور نیز به دست نیروهای امنیتی کشته و ده‌ها تن زخمی شدند و ۲۰۱ تن نیز مورد ضرب و شتم قرار گرفتند.

شرایط و ملزومات دموکراسی در ایران

با توجه به مطالب ذکر شده در بالا ایران همچون گذشته با بحران دموکراسی مواجه می‌باشد. عمده مشکلات هم به عدم توجه به ساختار اجتماعی-سیاسی این کشور برمی‌گردد. ترس از تجزیه‌ی بیشتر این باقی مانده امپراتوری قدیم از سوی نخبگان اکثراً شوونیسیم فارس چه نخبگان ملی آنها در دوره پهلوی و چه مذهبی‌های کنونی مانعی شده بر سر راه دموکراسی در ایران و این نتیجه‌ای جز استبداد در حکومت هر دو نوع از این نخبگان در بر نداشته است و به جرات می‌توان گفت اغلب مسائل را تحت تاثیر قرار داده

است که بر مبنای آن می‌توان به تحلیل خیلی مشکلات دامنگیر ایران چه در زمینه توسعه سیاسی و چه اقتصادی-اجتماعی پرداخت. بر این اساس عمده شرایط و ملزومات دموکراسی در ایران پنج مورد: وجود نخبگان دموکرات، آزادی بیان و در آن راستا رسانه‌های ملیت‌ها، آزادی احزاب به ویژه احزاب گروه‌های ملی، مشارکت گروه‌های ملی در قدرت سیاسی، و نظام سیاسی فدارل می‌باشند که اینها در دموکراسی توافقی نمود می‌یابند.

نخبگان دموکرات

در شرایط و ملزومات دموکراسی در فصل اول (بخش یکم) به اهمیت نقش نخبگان در قالب فرهنگ سیاسی به خصوص در دموکراسی توافقی اشاره شد. با توجه به آنچه از فرهنگ سیاسی گفته شد، فرهنگ سیاسی غالب در ایران در راستای سطوح مختلف فرهنگ سیاسی سنتی-کاریزمایی، نخبه‌ای، توده‌ای و تبعی است. لذا در چنین فرهنگی نخبگان بسیار موثرند. جامعه ایران هنوز در رابطه با وجود نخبگان دموکراتیک به خصوص در میان گروه ملی غالب مشکل اساسی دارد. در طول تاریخ مردم از ملل مختلف با هم همزیستی داشته‌اند اما در دوره معاصر نخبگان ملت فارس با پدید آمدن دولت مدرن در این کشور و قرار گرفتن در راس قدرت به سیاست‌های همگن‌سازی کشور و انکار ملل، اقوام و فرهنگ‌های مختلف پرداختند. اینان چنان محو در دگماتیسم شوینیستی شدند که جنبه انسانی این فاجعه و نابودی این ملل و

فرهنگ‌ها که سرمایه انسانی هستند را در نظر نگرفتند. لذا تاکنون در ایران مشکل عمده از سوی نخبگان غیر دموکراتیک بوده است که توده را هم راهنما بوده‌اند و هیچ گاه حاضر به مصالحه، مدارا و توافق، و در نتیجه قبول دیگران نبوده‌اند یعنی آنچه لازمه دموکراسی در یک کشور چندملیتی است. نخبگانی که گاه علم افتخار چند هزار ساله حقوق بشر را با لوح کورش فریاد می‌زنند اما به عمد یا غیر عمد نوادگان وی در ایران را با سیاست‌های خویش نابود ساخته‌اند و آنجا که بحث ملل و اقوام داخل ایران پیش می‌آید اصول حقوق بشر وی را نمی‌بینند: "اینک که به یاری مزدا، تاج سلطنت ایران و بابل و کشورهای جهات اربعه را به سر گذاشته‌ام، اعلام می‌کنم: که تا روزی که من زنده هستم و مزدا توفیق سلطنت را به من می‌دهد دین و آیین و رسوم ملت-هایی که من پادشاه آنها هستم، محترم خواهم شمرد و نخواهم گذاشت که حکام و زیر دستان من، دین و آیین و رسوم ملت‌هایی که من پادشاه آنها هستم یا ملت‌های دیگر را مورد تحقیر قرار بدهند یا به آنها توهین نمایند. من از امروز که تاج سلطنت را به سر نهاده‌ام، تا روزی که زنده هستم و مزدا توفیق سلطنت را به من می‌دهد، هرگز سلطنت خود را بر هیچ ملت تحمیل نخواهم کرد و هر ملت آزاد است، که مرا به سلطنت خود قبول کند یا ننماید و هر گاه نخواهد مرا پادشاه خود بداند، من برای سلطنت آن ملت مبادرت به جنگ نخواهم کرد...".

لذا در درجه اول جهت ایجاد دموکراسی نیاز به نخبگانی فکری و ابزاری است که ویژگی‌های دموکراتیک بودن را داشته باشند و بدانند که در دوره جهانی شدن و عصر ارتباطات و آگاه شدن ملیت‌ها دیگر جایی برای سیاست-

های منسوخ همگن سازی کشور باقی نمانده است و بیش از هر زمانی نیاز به مدارا و توافق است. این نخبگان باید بیش از هر چیز حقوق بشر برای شان اهمیت داشته باشد. ارزش انسان بیش از آن است که قربانی برخی تفکرات تعصبی شود و مورد حذف فیزیکی و غیر فیزیکی قرار گیرد. به نظر زمان آن رسیده که دیگر انسان‌ها را فدای خاکی نکنند که در آن برای انسان ارزش قائل نیستند. وقتی در چهارچوب سرزمینی انسان از حقوق خویش برخوردار نباشد آن سرزمین هرچی باشد و تحت هر نامی، حفظ خاک خالی بی ارزش خواهد بود. لذا لازم است نخبگان به جای اندیشیدن به حفظ چهارچوب و فدا نمودن انسان‌ها چه از ملت خویش و چه از دیگران، به انسان و ارزش‌اش و به حقوق‌اش توجه کنند که خاک برای انسان است نه برعکس.

آزادی بیان؛ رسانه‌های گروه‌های ملی

در ایران به طور کلی تاکنون آزادی بیان برای همگان محدود بوده و برای ملیت‌های غیرفارس این محدودیت به صورت مضاعف بوده است. مباحث و سخنرانی‌ها و موارد از این قبیل به صورت آزاد وجود ندارد که دگراندیشی و افکار متفاوت ابراز گردند. نمود دیگر آزادی بیان رسانه‌ها و مطبوعات است که در ایران رسانه غیر دولتی وجود ندارد و دولت اقتدارگرا همه را در اختیار گرفته است و از آن‌ها در راستای اهداف خود استفاده می‌کند. اکثر این رسانه‌ها در سطح کشوری به زبان فارسی بوده و اهمیتی به زبان‌های دیگر

داده نشده است. در سطح استان‌ها رادیوها و تلویزیون‌های محلی با پخش برخی برنامه‌های اندک به زبان ملیت‌ها اقدام کرده‌اند که این هم جهت مشروعیت بخشیدن به دولت بوده و از آنها در راستای اهداف دولت استفاده شده و آزادی بیانی در آنها دیده نشده و در راستای حقوق ملیت‌ها نبوده‌اند. و برنامه‌های آنان اغلب بازتولید برنامه‌های مرکز بوده‌اند. درباره مطبوعات هم باز وضع چنان تفاوتی نداشته است. در کل به لحاظ آزادی بیان در آنها محدودیت زیادی دیده می‌شود. اولاً مجوز برای هر نشریه‌ای صادر نمی‌شود و ثانیاً در نشریات منتشره هم اجازه چاپ هر مطلبی داده نمی‌شود. در سطح کشوری، در نشریات به زبان ملیت‌ها توجهی نشده و از پرداختن به مسائل مربوط به آنها پرهیز شده است. در سطح محلی، به لحاظ فرهنگی-ادبی تا حدودی آزادی مطبوعات وجود داشته است. نشریات مختلفی به صورت هفته نامه یا ماهنامه در مناطق محل تمرکز ملیت‌ها منتشر شده‌اند. اما اکثر مطبوعات مربوط به ملیت‌ها فعالیت‌هایشان معمولاً محدود به فعالیت‌های فرهنگی بوده و در واقع کانالی برای ابراز خواسته‌ها نبوده‌اند. چنانچه هر کدام از آنها که گرایش به مسائل سیاسی یافته‌اند توقیف شده‌اند و در کل نسبت به مطبوعات سراسری خیلی محدودیت داشته‌اند. برای نمونه، در میان ملیت‌های ایران، کردها بیشترین مطالبات و فعالیت را در زمینه مطبوعات داشته‌اند. و فعالیت مطبوعاتی آنها می‌تواند مصداقی از مطبوعات ملیت‌ها در ایران باشد. در بعد از انقلاب ۵۷، تاکنون حدود ۲۰ نشریه کردی در مرکز و مناطق کردنشین و معمولاً به دو زبان کردی-فارسی منتشر یافته‌اند که به مسائل فرهنگی-ادبی کردها پرداخته‌اند. سروه، آیدر، سیروان، ئاوینه، زیربار، پیام

مردم، کردستان، روژه‌ه‌لات، مهاباد، پیام کردستان، آشتی، راسان، ئاسو، هاوار، کرفتو، گفتمان نو و دیدگاه نشریات کردی بوده‌اند. از این تعداد تاکنون ۹ مورد آنها (پیام مردم، کردستان، روژه‌ه‌لات، پیام کردستان، آشتی، راسان، ئاسو، گفتمان نو، ئاوینه) به دلیل گرایش به سوی مسائل سیاسی توقیف شده‌اند. دیگر ملیت‌های داخل ایران نیز دارای نشریات مختلف فرهنگی مختص به خویش بوده‌اند.

در رابطه با محدودیت آزادی بیان این مطلب نیز قابل توجه است که ضمن شدت عدم آزادی برای تجمعات و ابراز سخنرانی و خواسته‌ها در مناطق محل سکونت ملیت‌های غیر فارس، اکثر گروه‌های ملی به خصوص نسل‌های قبلی و کم سواد به دلیل عدم آموزش رسمی زبان‌شان و نیز ممنوعیت استفاده از آن در خیلی مواقع و ندانستن زبان فارسی به حد کافی از یک سو و از سوی دیگر گماشتن افرادی غیر هم‌زبان در مسئولیت‌های محلی، قادر به ابراز خواسته‌هایشان نمی‌باشند. و در همین راستا هم به دلیل عدم آموزش رسمی زبان آنها چندان قادر به استفاده از اندک مطبوعات ملی خودشان نبوده و این محدود بوده به قشری که سواد آن زبان‌ها را داشته و به صورت خصوصی مطالعه داشته‌اند. لذا آموزش زبان گروه‌های ملی خود لازمه آزادی بیان در ایران می‌باشد. بعد از انقلاب ۱۳۵۷ در اصل ۱۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی بر آزاد بودن انتشار رسانه‌ها به زبان ملیت‌های ایران و تدریس ادبیات آنها در مدارس تاکید شده است اما هیچ وقت دولت برای اجرای این اصل و در این راستا اصل ۱۹ نیز، اقدامی نکرده است.

بنابراین ضمن آزادی بیان کلی در ایران، باید آزادی بیان برای همه گروه‌های ملی وجود داشته باشد و همه هم بتوانند افکار و خواسته‌های خود را بیان کنند و هم رسانه و مطبوعات خاص خود را داشته باشند تا از این طرق بتوانند مطالبات خود را بیان نمایند. زمانی می‌توانیم بگوییم رسانه‌های ملیت‌ها آزادند که بیانگر خواسته‌های آنان باشند که اکنون در ایران وجود ندارند و لازمه دموکراسی در این کشور هستند.

احزاب گروه‌های ملی

در ایران همانطور که اشاره شد احزاب و سازمان‌های گوناگونی در چهارچوب ایدئولوژی و قانون اساسی جمهوری اسلامی به فعالیت می‌پردازند. طبیعتاً برخی احزاب منع فعالیت شده هم مثل نهضت آزادی و ... وجود دارند که به صورت غیر قانونی فعالیت می‌کنند. احزاب قانونی همه دولتی و تقریباً با ایدئولوژی مشترک هستند. از احزاب قانونی می‌توان به جامعه روحانیت مبارزه، مجمع روحانیون مبارز، حزب کارگزاران ایران، جبهه مشارکت ایران اسلامی، جمعیت مؤتلفه اسلامی، مؤسسه فرهنگی انصار حزب الله و ... اشاره کرد. اما این احزاب و سازمان‌های سیاسی همانطور که قبلاً نیز اشاره شد در ترویج دموکراسی ناموفق بوده‌اند زیرا بر مبنای آزادی احزاب تشکیل نشده و اصولاً با احزاب جوامع دموکراتیک متفاوتند و همه نیز در چهارچوب احزاب مذهبی وابسته به ملت فارس هستند.

در این کشور به دلایل مختلف احزاب وابسته به ملیت‌های مختلف حق فعالیت سیاسی ندارند. به قول عبدالله رمضان زاده سخنگوی دولت خاتمی: "از لحاظ قانونی این اجازه وجود ندارد یعنی گروه‌های قومی نمی‌توانند به عنوان قومیت صاحب یک حزب سیاسی باشند که دارای خواسته‌های قومی باشند" در نتیجه هر کدام از ملیت‌های ایرانی، احزاب غیر قانونی دارند که در خارج از کشور به فعالیت می‌پردازند. حزب دموکرات کردستان ایران، کومله - سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران، جبهه ملی آذربایجان، جنبش فدرال دموکرات آذربایجان، جبهه متحد بلوچستان، حزب مردم بلوچستان، حزب همبستگی دموکراتیک اهواز، سازمان دفاع از حقوق ملی خلق ترکمن و ... از جمله این احزاب هستند. به همین دلیل هم تاکنون درون نظام‌های سیاسی ایران قبل و بعد از انقلاب ۱۳۵۷ ملل ایران، به مطالبات گروه‌های ملی توجه نشده و اصولاً نظامی بیگانه از مردم بوده است و پیوند بین حکومت و مردم که از طریق احزاب صورت می‌گیرد وجود نداشته است. یعنی برعکس حکومت‌های دموکراتیک که در تلاش هستند به مردم نزدیکتر شوند و ارتباط مستحکم‌تری داشته باشند نظام سیاسی ایران همیشه در پی حفظ فاصله با مردم بوده و این درک کارگزاران نظام را از مطالبت مردمی به حداقل رسانده است.

بنابراین در ایران برای آن که خواسته‌های ملیت‌ها تجمیع و وارد نظام سیاسی شود نیاز به احزاب سیاسی مربوطه هست. در غیر اینصورت خواسته‌های بخش عظیمی از مردم ایران وارد نظام سیاسی نشده و در نتیجه حمایت‌ها از نظام سیاسی هم کاهش می‌یابد همانطور که تاکنون چنین بوده است. طبیعتاً

درون نظام هم خبری از توجه به ملیت‌ها و خواسته‌هایشان نیست و برون‌داد چنین نظامی جز استبداد نخواهد بود. لذا احزاب گروه‌های ملی لازمه نظام دموکراتیک در ایران هستند.

مشارکت گروه‌های ملی در قدرت سیاسی

به قول حمید احمدی «ظهور دولت مدرن و انحصار قدرت از سوی آن سر آغاز بحران مشارکت در ایران معاصر» بوده است. با از میان رفتن زمینه‌های مشارکت سنتی نخبگان گوناگون جامعه ایرانی، دولت زمینه را برای فراهم ساختن اشکال جدید مشارکت فراهم نساخت و به مجراهای جدید مشارکت سیاسی نظیر احزاب سیاسی و انجمن‌ها اجازه رشد نداد. همین اقتدارگرایی دولت مدرن مانع مشارکت نخبگان سنتی، ملیت‌ها و قشر تحصیل کرده‌ی جدید در امور سیاسی در کشور شد. با توجه به وجود ملیت‌های مختلف در ایران گسترش مشارکت سیاسی و گردش نخبگان یک مسئله حیاتی برای پویایی جامعه و دولت ایران محسوب می‌شود. کنترل دولت توسط گروه خاصی از نخبگان و راه نیافتن سایرین در ساختارهای قدرت به بیگانه شدن آن‌ها از مرکز کمک کرده است.

همچنان که در بخش احزاب هم اشاره شد در ایران علاوه بر اینکه احزاب ملیت‌ها اجازه فعالیت قانونی ندارند و لذا از این طریق مشارکتی مشاهده نمی‌گردد، از دوران رضا شاه، به بعد در طول سالیان سال ملیت‌ها نتوانسته‌اند وزیر و نخست وزیر یا رئیس جمهور شوند به عنوان فردی از این ملل ایرانی

نه به صورت شخصی و پنهان نمودن هویت. طبق اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ملیت‌ها به خصوص کردها، بلوچ‌ها و ترکمن‌ها که به لحاظ مذهبی هم سنی بوده‌اند نمی‌توانند رئیس‌جمهور شوند، بر طبق اصل ۱۱۵ قانون اساسی «رئیس‌جمهور باید ایران الاصل، تابع ایران، مدیر و مدبر، دارای حسن سابقه و امانت و تقوا، مومن و معتقد به مبانی جمهوری اسلامی ایران و مذهب رسمی کشور باشد.» از سال ۱۳۵۷ به بعد به جز ترک‌ها آن هم در صورت عدم بروز خواسته‌های ملی و کتمان هویت خود، دیگر ملیت‌ها به مقام وزیر، معاونت وزیر، رئیس سازمان منصوب نشده‌اند.

در مورد دموکراسی نمایندگی هم، با وجود فیلترهایی که قبلا به آنها اشاره شده و شرایط سخت و عدم تایید افراد از ملیت‌ها به خصوص با تفکر مطالبات ملیت‌ها برای نمایندگی و در نتیجه گزینشی بودن افراد، گروه‌های ملی عملا و تحت عنوان نماینده این ملیت‌ها، نماینده‌ای در مجلس شورای اسلامی و نیز مجلس دوره پهلوی نداشته‌اند. چرا که اصولا وقتی آزادی بیان و احزاب مربوط به ملیت‌ها نباشد طبیعتا نمایندگان واقعی هم در مجلس نخواهند بود. افرادی که از این مناطق در مجلس حضور داشته‌اند، نمایندگانی که نماینده علایق و سلیق و خواسته‌های ملیت‌ها باشند نبوده و خیلی کم و تحت برخی فشارها گاه به این امر توجهاتی نشان داده‌اند. در مجلس شورای اسلامی علی-رغم اینکه صلاحیت امنیتی افراد گزینش شده متعلق به ملیت‌ها تایید می‌شود در کمیسیون‌های حساس نگه داشته نمی‌شوند. به عنوان مثال در مجلس ششم بعد از انقلاب جبهه مشارکت قبل از انتخابات وعده کرده بودند که در هیات رئیسه یک کرد و یک خانم داشته باشند، اما از این امر جلوگیری شد.

بهاالدین ادب نماینده کُرد سابق مجلس چنین نارضایتی خود را در این زمینه ابراز داشته بود: «در طی ۲۳ سال گذشته شاهد بودیم که هیات‌های گوناگون دولت بین ۷۰ تا ۸۰ نفر چهره ثابت دست به دست گشته و فقط جاها عوض شده است و جای سوال است که آیا در این مملکت فقط همین ۱۰۰ نفر شایسته هستند و از بین اقوام و مذاهب دیگر چهره‌های شایسته وجود ندارد.» در میان حدود ۱۳۰۰ سازمان و وزارتخانه، مسئولین این ادارات اغلب در اختیار فارس و کمتر در اختیار ترک‌ها است. کردها، بلوچ‌ها و عرب‌ها و ترکمن‌ها در راس این سازمان‌ها نیستند. معاونین وزراء هم که تعداد کمی را تشکیل نمی‌دهند از وجود آنها تهی است. وجود برخی افراد در میان اعضاء هیات دولت و دیگر مسئولیت‌ها که اصالتاً از ملیت‌ها می‌باشند، به دلایل ایدئولوژیکی و مذهبی و نه نماینده ملیت‌ها با خواسته‌های آنها و داشتن سهمی از قدرت برای آنها، بوده است و اصولاً هویت خویش را پنهان نموده و نماینده ملیت‌ها در قدرت هم نبوده‌اند چون که نه از طرف مردم انتخاب شده‌اند، نه از سوی احزاب گروه‌های ملی که به صورت قانونی وجود ندارند و نه حکومت مرکزی هم سهمی برای گروه‌های ملی تعیین کرده است. لذا عملاً ملیت‌ها هیچ حضوری در قدرت سیاسی کشور نداشته‌اند. یعنی اکثریت مردم ایران مشارکتی در قدرت سیاسی ندارند، چرا که جمعیت ملیت‌ها و دیگر اقلیت‌ها با هم بیشتر از ملت فارس است. این عدم مشارکت نمایندگان ملیت‌ها در ساختار قدرت سیاسی بر مشارکت آنها در انتخابات سراسری هم تاثیر گذاشته و عملاً میزان آن کاهش یافته است. به عنوان نمونه در انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری در بهار ۸۴ سطح مشارکت ملت کُرد، به حداقل

رسیده بود. مثلاً در شهر مهاباد مشارکت زیر ۲۰٪ از واجدین شرایط رای بود که به قول حمیدرضا جلائی پور می‌توان گفت نوعی تحریم بود.

در سطوح محلی هم اکثر پست‌های کلیدی استان‌های محل سکونت ملیت‌ها در اختیار افراد غیر بومی بوده است. مسئولان نهادهای تصمیم‌گیری در این مناطق مثل استانداری، فرماندهی ارتش از مرکز می‌آیند. با تفکر مرکز تجهیز شده‌اند. و نسبت به مردم منطقه آگاهی چندانی ندارند. اصولاً خواسته‌های مردم منطقه، کم‌اهمیت‌تر از خواسته‌های مرکز در نزد آنان می‌باشد. از طرف دیگر قدرت نظامی یعنی فرماندهی واحدهای جنگی حتی در سطح پادگان‌ها در اختیار افراد وابسته به ملیت‌ها نیست و همه از مرکز می‌آیند. همچنین برخی ملیت‌های با مذهب متفاوت در زمینه اعطاء درجات نظامی از درجه سرهنگ تمامی بالاتر نمی‌توانند گامی فراتر نهند. در همین رابطه می‌توان به گزارش‌های متعدد نمایندگان ملل متحد مانند گزارش موریس کاپیتورن اشاره کرد که به خاطر حقوق از دست رفته اقلیت‌های ملی-مذهبی، ایران را محکوم کرده بود.

بنابراین جهت ایجاد دموکراسی در ایران تسهیم قدرت و مشارکت ملیت‌های مختلف در قدرت سیاسی لازم می‌باشد. و نباید مشارکت سیاسی در این کشور برای ملیت‌ها فقط به شرکت در انتخابات آنهم نه انتخاباتی آزاد، محدود گردد که خود پایین‌ترین سطح مشارکت سیاسی می‌باشد. باید براساس شایستگی و تخصص و تسهیم قدرت همه گروه‌های ملی در قدرت نقش داشته باشند و کارگزاران آنها در قدرت در کنار نمایندگان مجلس حافظان حقوق این ملیت‌ها در درون نظام سیاسی باشند. افراد متخصص و

نخبگان و شایسته‌های ملل مختلف باید فرصت برابر داشته باشند برای مشارکت سیاسی در سطوح مختلف قدرت سیاسی از پایین‌ترین پست‌ها تا ریاست جمهوری.

نظام فدرال

همانطور که در فصل قبل ذکر شد در جوامع چندملیتی غیرمختلط وجود نظام فدرال یک شرط ضروری است. بخشی از مشکلات اشاره شده در بخش - های قبل و عدم آزادی و دموکراسی در ایران به وجود سیستم یونیتی در این کشور برمی‌گردد. در ایران نیز در راستای مشارکت سیاسی و نزدیک کردن حکومت به مردم و نیز مشارکت ملیت‌ها در قدرت سیاسی یک نظام فدرال لازم می‌باشد. نظام فدرال در رشد و توسعه شاخصه‌های فوق‌الذکر یعنی آزادی بیان و رسانه‌ها، احزاب و مشارکت در قدرت سیاسی ملیت‌های ایران تاثیر به‌سزایی دارد و بدون چنین سیستمی احتمال چنین آزادی‌هایی خیلی کم بوده و عملاً اجرا نخواهند شد. این در حالی است که طبق مدل ایستون وجود چنین مصادیقی لازم می‌نماید. با توجه به وجود گروه‌های ملی عمده که هر کدام در مناطق ویژه خود ساکن بوده و تقریباً مرزها و شکاف‌های اجتماعی بین آنها مشخص می‌باشد، کشور ایران یک کشور چندملیتی غیر مختلط می‌باشد. و لذا در راستای برقراری دموکراسی این نظام فدرال بایستی جغرافیایی-ملی باشد به طوری که هر کدام از این ملیت‌ها دارای جمهوری خودمختار یا حکومت منطقه‌ای ویژه خود بوده و در عین حال تسهیم قدرت

صورت گیرد و براساس تناسب و به نسبت جمعیت در حکومت مرکزی نیز مشارکت داشته باشند.

اهمیت چنین سیستمی چنان است که در طول تاریخ معاصر ایران، هر وقت ساخت حکومت به سوی انعطاف و عدم تمرکزی هرچند کم سوق یافته، دموکراسی و نهادگرایی به نحوی در آن توسعه یافته است. سال‌های میان ۱۳۰۴-۱۲۸۵، ۳۰-۱۳۲۰ و سال‌های اوایل انقلاب ۵۷ ملت‌های ایران از آن جمله‌اند. در زمان حاضر نیز با توجه به اهمیت چنین سیستمی، در راستای طرح دموکراسی برای ایران در سال‌های اخیر تلاش‌های گسترده‌ای از سوی احزاب گروه‌های ملی خارج از کشور برای ایجاد نظام فدرال دموکراتیک برای آینده ایران صورت گرفته و اکثر احزاب در این باره به توافق رسیده‌اند که با توجه به تحولات بین‌المللی و منطقه‌ای و نیز افزایش آگاهی دیگر ملیت‌های ایران و خواسته‌های ملی آنها بهترین نظام برای تحقق برابری و رسیدن به حقوق ملی و حق تعیین سرنوشت در ایران، نظام فدرال می‌باشد. در همین راستا برای تحقق حقوق ملیت‌های ایران اپوزیسیون گروه‌های ملی خارج از کشور طرح فدرالی کردن ایران را در دستور کار خود قرار داده‌اند. در این زمینه «کنگره ملیت‌های ایران فدرال» را در سال‌های اخیر تشکیل داده‌اند. جلسه اول هیئت اجرایی کنگره ملیت‌های ایران فدرال در ۲۶ نوامبر ۲۰۰۵ جهت بررسی مسائل سیاسی - ملی در شهر لندن برگزار شد. جلسه دوم این کنگره در سال ۲۰۰۶ در مجلس سنای آمریکا در واشنگتن تشکیل گردید. آخرین جلسه سالانه این کنگره تاکنون در دسامبر ۲۰۱۰ در لندن برگزار شد که ۱۸ حزب و سازمان در آن مشارکت کردند. برخی از احزاب و

گروه‌های این کنگره عبارتند از: ۱- حزب دموکرات کردستان ایران ۲- کومله - سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران ۳- پارت آزادی کردستان ۴- جبهه ملی آذربایجان (حرکت بیداری ملی آذربایجان- گاموح) ۵- جنبش فدرال دموکرات آذربایجان ۶- کانون فرهنگی آذربایجان ۷- جبهه متحد بلوچستان ۸- حزب مردم بلوچستان، ۹- جنبش ملی بلوچستان ایران ۱۰- حزب همبستگی دموکراتیک اهواز ۱۱- سازمان دفاع از حقوق ملی خلق ترکمن ۱۲- حرکت ملی- دموکراتیک خلق ترکمن، ۱۳- حرکت ملی ترکمنستان ایران، ۱۴- حزب اتحاد بختیاری و لرستان.

از جمله احزاب گروه‌های ملی که تلاش‌های گسترده و مداومی در این راستا دارند احزاب کردستانی به خصوص حزب دموکرات کردستان ایران می‌باشند. این حزب با توجه به تحولات فوق‌الذکر بعد از حدود ۵۸ سال مبارزه برای خودمختاری، شعار استراتژیک خویش را تغییر و از سال ۲۰۰۴ نظام فدرال را به عنوان نظام مورد قبول برای ایران در برنامه حزبی خود قرار داد و شعار اصلی و استراتژیک خویش را به «ایران فدرال و دموکراتیک» که مورد قبول برخی از احزاب دیگر نیز می‌باشد تغییر داد. در همین راستا این حزب به عنوان سازمان اصلی کردستان همراه «کومه‌له» در کنگره ملیت‌های ایران فدرال در خارج از کشور شرکت کرده و از اعضای اصلی آن هستند.

بنابراین، با توجه به پیشینه ساختار سیاسی ایران در دوران معاصر که هیچ وقت حقوق ملیت‌ها رعایت نگردیده است، وجود نظام فدرال ملی-جغرافیایی از سوی اغلب سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی ایران به خصوص گروه‌های ملی همچون شرط لازمه برقراری دموکراسی دانسته می‌شود. همچنین این سیستم

با توجه به شرایط و ساختار اجتماعی ایران در راستای هماهنگی الگوی ساختار سیاسی کشور با الگوهای ملی و بافت ترکیبی جامعه نیز لازم است. بدون چنین نظامی همچنان که تاکنون چنین بوده، ملیت‌های ایران با وجود یک گروه ملی سختگیر و متعصب که در مرکز واقع شده و تقریباً تمام قدرت را قبضه کرده و فاقد نخبگانی دموکراتیک حداقل در درون نظام سیاسی بوده است گام نهادن به سوی دموکراسی و رعایت حقوق سیاسی گروه‌های ملی دشوار می‌نماید. لذا از هر لحاظ هم در راستای مشارکت گروه‌های ملی در قدرت و هم در راستای حفظ فرهنگ و زبان این گروه‌ها حکومت‌هایی منطقه-ای لازم می‌نمایند تا در برابر قدرت مرکز حافظ منافع این گروه‌ها باشد. طبیعتاً چنین قدرت‌های منطقه‌ای هم در درون یک نظام فدرال دموکراتیک نمود می‌یابند.

مدل دموکراسی غالب مناسب ایران: "دموکراسی چندملیتی فدرال"

همانطور که اشاره شد ملزومات و شرایط دموکراسی فوق‌الذکر برای ایجاد دموکراسی حداقلی در ایران لازم می‌نمایند و اینها نیز تنها در مدل دموکراسی توافقی نمود می‌یابند. در فصل قبل به ویژگی‌های دموکراسی توافقی اشاره شد براساس آنها در ایران به توافق گروه‌های مختلف نیاز هست که این لازم‌هاش نخبگانی دموکرات از همه گروه‌هاست. طبق مدل ایستون برای بیان خواسته‌ها در این دموکراسی نیاز به آزادی بیان و رسانه‌های گروه‌های ملی هست. برای تجمیع و ورود این خواسته‌ها به درون نظام سیاسی نیاز به احزاب گروه‌های ملی هست. در راستای مشارکت سیاسی همه گروه‌ها و محروم نبودن هیچ گروهی نیاز به تسهیم قدرت و مشارکت در قدرت سیاسی هست. و در همین راستا با توجه به بافت ترکیبی و ساختار اجتماعی ایران نیاز به سیستم فدرال جغرافیایی-ملی هست تا این گروه‌ها در منطقه ویژه خویش دارای حکومت و پارلمان بوده و امور خویش را خود انجام داده و قدرتی داشته باشند در برابر حکومت مرکزی جهت حفظ و بقاء و توسعه فرهنگ و منطقه خویش چرا که بدون قدرت سیاسی زبان و فرهنگ آنها از سوی ملت مسلط در معرض خطر خواهد بود و همانطور که تا الان صورت گرفته به لحاظ توسعه اقتصادی هم به حاشیه رانده می‌شوند. ضمن اینکه بدین طریق مشارکت سیاسی بیشتری خواهند داشت. بنابراین با توجه به آنچه تاکنون گفته شده است، از میان انواع

و مدل‌های مختلف دموکراسی، مدل **دموکراسی چندملیتی فدرال** برای ایران بیش از مدل‌های دیگر مناسب و شاید تنها راه ایجاد و توسعه دموکراسی باشد.

اما در مورد چرایی اصطلاح "دموکراسی چندملیتی فدرال" لازم به ذکر است که همانطور که قبلاً اشاره شد برای دموکراسی توافقی چندین عنوان به کار رفته است و گاه براساس اینکه در چه جامعه‌ای اجرا می‌گردد و ترکیب اصلی جامعه را چه گروه‌هایی تشکیل می‌دهند می‌توان پسوندهایی بدان افزود اما مبنای توافق می‌باشد. حال ممکن است در جامعه‌ای گروه‌های مذهبی ترکیب اصلی باشند و مشکل ملی نداشته باشند که می‌توان گفت دموکراسی توافقی چند مذهبی یا اگر چند ملت کشوری را تشکیل می‌دهند و مشکل چگونگی ایجاد برابری و رعایت حقوق ملیت‌های مختلف باشد می‌توان از آن تحت عنوان دموکراسی توافقی چندملیتی نام برد. همچنین اشاره شد که اگر گروه‌های مختلف در یک کشور مختلط باشند نظام سیاسی فدرال جز در مواردی جهت تسهیل امور اداری و در راستای عدم تمرکز بیشتر، آنچنان لزومی ندارد و دموکراسی حداقلی می‌تواند برقرار گردد چون مشکل سرزمینی وجود ندارد اما اگر هر کدام از گروه‌ها سرزمین خاص خویش را دارند نظام فدرال جغرافیایی-ملی لازم می‌نماید. بر این اساس چون گروه‌های ملی ترکیب اصلی جامعه ایران را تشکیل می‌دهند و مشکل اصلی رعایت نکردن حقوق ملیت‌های ایران است و همچنین هر کدام محل سکونت و سرزمین خاص خویش را

دارند ما برآنیم که برای ایران "دموکراسی توافقی چندملیتی فدرال" یا به اختصار "دموکراسی چندملیتی فدرال" مناسب‌ترین مدل می‌باشد.

این مدل، نظام سیاسی مستقل و دارای حق حاکمیت با دو مشخصه: نهادهای تصمیم‌گیری دموکراتیک و حضور دو یا چند گروه ملی یا ملیت که در قدرت سیاسی سهم هستند و در تصمیم‌گیری‌های سیاسی مشارکت دارند، می‌باشد. ویژگی‌های اصلی این مدل عبارتند از:

۱- حضور چند ملت و در نتیجه وجود چندگانگی در عناصر تشکیل دهنده آن که با یکدیگر متحد شده اما هویت سیاسی خویش را از دست نمی‌دهند به گونه‌ای که می‌توان شاهد وفاداری‌های چندگانه بود.

۲- ضرورت سازش و هماهنگی میان گروه‌های ملی با اهداف و تمایلات سیاسی مختلف و در این راستا وجود نخبگانی با روحیه دموکراتیک.

۳- دولت همچون یک داور در فرایند تضاد بین گروه‌های ملی عمل می‌کند.

۴- حاکمیت به همه مردم تعلق دارد و با توجه به اینکه از ضروریات این مدل نظام فدرال است حاکمیت در دو سطح مرکزی و منطقه‌ای نمود می‌یابد و فقط مختص مرکز نیست. در فدراسیون‌ها، حاکمیت نمی‌تواند تنها متعلق به یکی از دو سطح حکومتی باشد، زیرا، در این صورت، تعادل فدرالی وابسته به حسن نیت آن مرکز عالی قدرت خواهد شد. بنابراین، هر گونه تجدیدنظر در قانون اساسی، که ممکن است حقوق واحدهای عضو فدراسیون را به مخاطره اندازد، به صورتی می‌باشد که همه اعضاء فدراسیون به نحوی در آن مشارکت دارند. در این سیستم غالباً برای جلوگیری از عدم تطبیق قانون اساسی با زمان

و دگرگونی های آن، مجلس موسسان آیین بازنگری در قانون اساسی را معمولاً طوری تنظیم می کند که همه مقامات سیاسی و رهبران گروه های ملی و منطقه ای در آن مشارکت داشته باشند.

۵- دارای قانون اساسی مدون برای کل کشور و قانون اساسی خاص هر ایالت.

۶- نمایندگان گروه های ملی عمده در فرایند تصمیم گیری مشارکت داشته و دارای قدرت اجرایی مرکزی مشترک و یک هیات اجرایی متکی بر ائتلاف بزرگ یا دارای پایگاه اجتماعی گسترده است.

۷- در قالب دموکراسی چندملیتی فدرال، ساختار سیاسی بهتر است شکل پارلمانتاری یعنی شکل حکومت پاسخگو باشد. که در آن رئیس دولت (رئیس جمهور) و رئیس حکومت (نخست وزیر) وجود دارند و کابینه وزرا در مقابل پارلمان پاسخگو می باشد.

۸- توزیع قدرت به تناسب وزن و میزان جمعیت گروه های ملی. جهت تقسیم قدرت و تناسب در تخصیص پست های دولتی و بیت المال و پذیرش نمایندگی متناسب گروه ها در انتصابات اداری از جمله رعایت مقررات تصمیم گیری توافقی در قوه مجریه فدرالیسم، در حکومت مرکزی هم تسهیم قدرت بین ملیت ها به تناسب وزن جمعیتی صورت می گیرد و مسوولیت های مهم نسبت به گروه ها تقسیم و تعیین می گردند.

۹- دارای نظام انتخاباتی و نمایندگی سراسری و پذیرش سیستم انتخاباتی دوره ای و آزاد کاملاً متناسب بوده و رقابت انتخاباتی برای همه باز است. تعداد نمایندگان به نسبت جمعیت هر ملت و منطقه تعیین می گردند.

۱۰- در یک چارچوب پارلمانی، دارای دو مجلس متوازن در مرکز (مجلس سنا که هر گروه به اندازه برابر در آن نماینده دارد و پارلمان که هر گروه به تناسب جمعیت‌اش نماینده دارد) و وجود پارلمان‌های ایالتی در مرکز حکومت منطقه‌ای یا جمهوری خودمختار می‌باشد.

۱۱- برخورداری آن گروه‌ها از خودمختاری داخلی: این مدل دارای نهادهایی است که علاوه بر نفوذ از استقلال داخلی نیز برخوردارند. فدرالیسم و قانون اساسی مدون هر دو مجموعه حقوقی را برای افراد و گروه‌ها در بر دارند. در خصوص خودمختاری داخلی، قدرت تصمیم‌گیری در مسائل مربوط به هر گروه ملی به همان گروه تفویض می‌شود. چون گروه‌های ملی در مناطق جغرافیایی خاصی مستقر هستند، خودمختاری داخلی در شکل نظام فدرال ملی-جغرافیایی ظاهر می‌شود.

۱۲- دارای عدم تمرکز ارضی و غیر ارضی است. لذا علاوه بر فدرالیسم تفکیک قوا به لحاظ کارکردی (مجریه، مقننه و قضاییه) به صورت رسمی و غیر رسمی صورت می‌گیرد و استقلال قضایی وجود دارد.

۱۳- وجود فراندوم و همه‌پرسی به عنوان راهکار نهایی حل مشکلات در موارد لازم که در قانون اساسی قید می‌گردد به عنوان رجوع به آراء مردم. از جمله اینکه در صورت وجود مشکلات جدی و تداوم آنها، در راستای حق تعیین سرنوشت و پرهیز از خشونت، حقوق گروه‌های ملی برای ماندن یا جدایی به صورت مسالمت‌آمیز و قانونی محفوظ می‌باشد. و در این راستا توجه به تغییر نسل‌ها و طبیعتاً تغییر خواسته‌ها لازم است و هر چند مدت یک بار فراندوم در مناطق خواستار جدایی اجرا می‌شود.

- ۱۴- حق و تو برای گروه‌های ملی؛ هر گروه یک قدرت و توی نهایی بر دیگران دارد، به خصوص در موضوعات موثر بر گروه‌ها جهت جلوگیری از تضييع حقوق آنها. اگرچه این به طور معمولی تنها همچون بازدارنده نهایی حفظ می‌شود اگر سیستم بدون اشکال کار کند.
- ۱۵- وجود دادگاه عالی فدرال متشکل از قضات عالی و مورد اعتماد گروه-های مختلف که در موارد مورد اختلاف به آن رجوع گردد.
- ۱۶- مشارکت سیاسی در همه سطوح آزاد می‌باشد. مشارکت درون گروه-های عمده وجود دارد و از طریق رهبران و نمایندگان گروه‌ها در تخصیص منابع در سطوح کشور نقش دارند.
- ۱۷- نظام چند حزبی و چند بعدی. که علاوه بر احزاب دیگر، احزاب گروه‌های ملی حتی احزاب استقلال طلب آزادی کامل داشته و به عنوان پیوند دهنده حکومت و مردم نقش اساسی ایفا می‌کنند و خواسته‌های آنان را تجمیع و وارد نظام سیاسی می‌کنند.
- ۱۸- آزادی بیان و در این راستا آزادی ابراز خواسته و مطالبات چه به صورت تجمعات آرام و ایراد سخنرانی و چه از طریق رسانه‌های گوناگون تلویزیون و مطبوعات و ... برای تمام مردم از جمله گروه‌های ملی.
- ۱۹- به رسمیت شناخته شدن زبان ملیت‌های مختلف و رسمی بودن آنها در منطقه مربوطه در کنار زبان مشترک مورد توافق واقع شده.
- ۲۰- و در نهایت به طور کلی وجود جامعه مدنی قوی و پویا برای جلوگیری از گرایش به سوی شکل منحرف این دموکراسی یعنی ایموبولیسم (بی تحرکی).

بنابراین با توجه به شرایط ایران فرض بر آن است که در مدل دموکراسی چندملیتی فدرال، دموکراسی به بهترین نحو در ایران می‌تواند به اجرا گذارده شود و در نظر نگرفتن اکثریت موارد بالا در این کشور منجر به دموکراسی ناقص و صوری خواهد شد. طبیعتاً در این مدل دموکراسی ۶ زبان رسمی در ایران وجود خواهد داشت که با توافق می‌توانند یکی را به عنوان زبان مشترک یا حتی زبان انگلیسی که کاربردی جهانی دارد را به عنوان زبان رسمی انتخاب کنند که در کنار زبان رسمی هر منطقه یا ایالت فدرال آموزش داده شود.

لازم به ذکر است که همانند اغلب کشورها که ضمن داشتن یک مدل غالب، ترکیبی از انواع دموکراسی هستند، در ایران نیز در کنار این مدل غالب، طبیعتاً یک سری ویژگی‌ها از انواع و مدل‌های دیگر برحسب شرایط لازم می‌نماید. چنانکه خود دموکراسی توافقی مدلی ترکیبی بوده و بیشتر بر مبنای مدل لیبرال دموکراسی می‌باشد. در این پژوهش بحث از دموکراسی حداقلی بوده است که بیشتر حقوق سیاسی-مدنی را در برمی‌گیرد و این مدل بیشتر در رابطه با دموکراسی سیاسی و حل منازعات در کشورهای چندملیتی کاربرد دارد و لذا در سطوح دیگر دموکراسی (اجتماعی و اقتصادی) و نه دموکراسی حداقلی، ممکن است دولت‌ها بعد از اجرای چینی مدلی در سطح اجتماعی براساس شرایط به خصوص در کشورهای جهان سوم به سوسیال دموکراسی و یا دولت رفاه برای حل مشکلات اجتماعی روی آورند. هند نمونه چنین کشورهایی است که قانون اساسی آن بر پایه‌ی لیبرال دموکراتیک می‌باشد اما ماهیت دولت آن از زوایای مختلف همچون دولتی لیبرال دموکراتیک، فدرال، سوسیالیست لیبرال، سکولار، رفاه و ... توصیف شده است. با توجه به وضعیت

اجتماعی-اقتصادی ایران و نیاز به عدالت اجتماعی و اقتصادی برای تمام اقشار و طبقات مختلف مردم، در آینده ایران نیز در کنار مدل غالب اجرای سوسیالیسم دموکراتیک و سکولار بودن لازم می‌باشد. در سوسیالیسم دموکراتیک که از چندین دهه قبل تا کنون همچون شعار حزب دموکرات کردستان ایران برای آینده کردستان نیز مطرح بوده است، اهداف سوسیالیسم از طریق پروسه دموکراتیک کسب می‌گردد. بخش عمده فرایند دموکراتیک هم اجرای دموکراسی چندملیتی فدرال و موارد بحث شده در این پژوهش می‌باشد. سکولار بودن هم بدین معنی است که قانون اساسی بر مبنای هیچ مذهبی تدوین نمی‌شود اما به همه مذاهب احترام گذاشته می‌شود بدون هیچ تبعیضی. این، حقوق برابر برای همگان را تامین می‌کند و از اقلیت-ها حمایت می‌کند و به حکومت قانون احترام می‌گذارد. لذا باید حقوق اساسی که در فصل قبل اشاره شد در اینجا هم به طور کامل اجرا شود تا در حکومت-های منطقه‌ای و مرکزی حقوق اقلیت‌های کوچک مختلف ملی، قومی، مذهبی، زبانی و فرهنگی که در ایران کم نیستند، رعایت شود. در هر حال، در قانون اساسی آینده ایران توجه به مواردی همچون فدرالیسم، سکولاریسم، سوسیالیسم دموکراتیک، شکل پارلمانتاری حکومت و بررسی یا بازبینی قضایی در راستای عدالت (سیاسی، اجتماعی و اقتصادی)، آزادی (مثبت)، برابری و برادری لازم می‌نماید.

جمع بندی و خلاصه فصل دوم

در این فصل ضمن اشاره به گذشته تاریخی ممالک محروسه ایران و برخی تلاش‌ها در دوره‌ی معاصر جهت ایجاد نظامی غیرمتمرکز همچون قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی، به طور مختصر به برخی مشکلات جامعه کنونی ایران و عدم رشد دموکراسی در این کشور اشاره شد و سعی شد به یکی از عوامل اصلی موثر بر این عدم رشد دموکراسی یعنی عدم توجه به بافت ترکیبی کشور ایران پرداخته شود. طبق تعریف ملت و کشورهای چندملیتی، ایران کشوری چندملیتی غیر مختلط می‌باشد که گروه‌های ملی هر کدام در منطقه‌ای خاص خود سکونت دارند. نگاهی هرچند مختصر به تاریخ سیاسی دوره معاصر این کشور نشان می‌دهد که عدم توجه به ساختار اجتماعی این کشور و عدم تناسب ساختار سیاسی با آن از موانع عمده توسعه دموکراسی و به تبع توسعه در زمینه‌های دیگر نیز بوده است. لذا ایجاد نظام دموکراتیک نیاز به مدلی دارد که در آن حقوق همه ملیت‌ها به خوبی رعایت شود. مدل غالب دموکراسی برای چنین کشوری مدل دموکراسی "چندملیتی فدرال" می‌باشد که برای ایجاد دموکراسی حداقلی شاخصه‌ها و یا در واقع همان ملزومات و شرایط دموکراسی در کشورهای چندملیتی شامل وجود نخبگان دموکراتیک، آزادی بیان، رسانه و مطبوعات ملیت‌ها، آزادی احزاب گروه‌های ملی، مشارکت آنها در قدرت سیاسی و در نهایت نظام فدرال را دربرمی‌گیرد.

آنچه که آشکار است اینکه برقراری دموکراسی بدون دموکراسی توافقی چندملیتی و ایجاد نظام فدرال جغرافیایی-ملی در ایران غیر ممکن است چرا که در یک نظام کارآمد ساختار سیاسی باید با بافت ترکیبی جامعه متناسب باشد.

سخن آخر

آغاز سخن از دموکراسی سهل می‌نمایند اما پیچیده کردن این مفهوم واضح مخصوصاً از سوی آنان که آن را مخالف منافع خویش دانسته‌اند و آنان که ابعاد مختلف زندگی و شرایط را در نظر نگرفته و براساس شرایط خویش حکم قطعی داده‌اند، سخن از آن را بسی مشکل و پایان را از هر زاویه‌ای که بدان بنگرید به درازا می‌کشاند. شاید اگر فرض بر آگاهی همگان بود چندان نیازی به برخی اشارات و گاه همپوشانی‌ها نبود اما برای تبیین بیشتر لازم دیده شد که بحث‌ها تا حدی مفصل باشند هرچند این‌ها در کل گزیده‌ای مختصر بودند و اکثر نظریات و مباحث دموکراسی کتاب‌های سنگینی را شامل شده‌اند و همانطور که در ابتدا اشاره شد ادبیات وسیعی را دربرمی‌گیرند.

دموکراسی را با رجوع به خود این مفهوم شروع کردیم و برآنیم که چیزی جز حاکمیت مردم و حکومت آنان به صورت مستقیم یا غیرمستقیم از سوی نمایندگان آنان نیست. کلمه "مردم" را نمی‌توان و نباید به گروه یا افرادی خاص تقلیل داد. دموکراسی حداقلی و سیاسی که مورد بحث ما بود نه دموکراسی آرمانی که اکنون به نظر می‌رسد کشوری همچون ایران بسیار از آن دور است و راه و زمانی طولانی می‌طلبد، در راستای دو اصل اساسی دموکراسی یعنی نظارت همگانی و برابری سیاسی سه شاخص کلی و پایه را شامل می‌گردد که خیلی شاخص‌ها و ویژگی‌های دیگر را در خود نهفته دارند: آزادی بیان، احزاب و مشارکت سیاسی. به نظریات، انواع دموکراسی و شرایط لازمه دموکراسی اشاره گردید تا وجود این سه شاخص در درون آنها اثبات گشته و برجسته گردند. شاخص‌هایی که عدم آنها عدم دموکراسی است و توسعه دموکراسی رشد آنها را می‌طلبد.

اما محدودیت زمانی و محوریت موضوعی ما را ملزم داشت که به مصادیق این سه شاخص عمده در ظرف تحقیقی خویش و طبعاً پیش از آن به خود این ظرف مکانی تحقیق پردازیم. بر آنیم که ملت نیز مفهومی است که بیش از هر نظر و تصور دیگر باید به خودش ارجاع داده شود. لذا نظر مکتب آلمانی مبنی بر عناصر تشکیل دهنده ملت یعنی زبان، فرهنگ، سرزمین و تاریخ مشترک را مبنا دانستیم چراکه اغلب مردم قبل از هرچیزی به ملت خویش که بر مبنای این عناصر شکل گرفته همچون هویت اولیه احساس تعلق (در مکتب فرانسوی) می‌کنند و حتی به لحاظ تصویری هم این مردمان تصور یکی بودن و از هم بودن و هم اجدادی را دارند به خصوص اگر تحمیل هویت‌های ثانویه از سوی دولت‌ها نباشد و آزاد باشند برای ابراز احساس خویش. بنابراین کشورهای چندملیتی کشورهایی هستند که شامل دو یا چند ملت براساس عناصر فوق‌الذکر می‌باشند. ایران نمونه چنین کشورهایی است که به وضوح ملت‌هایی با ویژگی‌های فوق و نیز دارای احساس تعلق به ملت خویش را در بر گرفته است. ملل قرار گرفته در چهارچوب ممالک محروسه ایران هرکدام زبان، فرهنگ، تاریخ و سرزمین خاص را خویش دارند و سال‌ها جهت کسب حقوق سیاسی-مدنی خویش مبارزه کرده‌اند و خواستار حق تعیین سرنوشت هستند.

در همین راستا در پرداختن به دموکراسی در کشورهای چندملیتی به مصادیق شاخص‌های ذکر شده اشاره گردید و تاکید شد که در کنار آنها بنا به شرایط خاص این جوامع به خصوص غیرمختلط بودن وجود نخبگان دموکراتیک و نظام فدرال که خود نیز جزو شرایط اشاره شده برای

دموکراسی هستند، لازم می‌نماید. در کشورهای چندملیتی غیردموکراتیک عدم توجه به بافت ترکیبی جامعه و عدم تناسب بین ساختار سیاسی و ساختار اجتماعی از موانع مهم توسعه دموکراسی بوده‌اند. لذا تنها نوع دموکراسی که می‌تواند بیش از همه این شاخص‌ها و ویژگی‌ها را تامین نماید دموکراسی توافقی است که در کشورهای چندملیتی غیرمختلط معمولاً به صورت مدل "دموکراسی چندملیتی فدرال" ظهور می‌یابد و مناسب چنین جوامعی است. از پنج شرط نامبرده برای دموکراسی در ایران دو عامل وجود نخبگان دموکراتیک و فدرالیسم همچون کاتالیزور و تسهیل کننده عمل کرده و به رشد مصادیق سه شرط دیگر دموکراسی یعنی آزادی بیان و رسانه ملیت‌ها، آزادی احزاب آنها، برابری مشارکت در قدرت آنها کمک کرده و بدون آنها عملاً برقراری دموکراسی و وجود این سه شرط دشوار می‌نماید. در ایران با توجه به وجود شش ملت عمده که هر کدام در منطقه جغرافیایی خاصی سکونت دارند مدل دموکراسی چند ملیتی فدرال ضروری می‌باشد که لازمه‌های آن آزادی فعالیت رسانه‌ایی و حزبی همه ملیت‌ها و سهم بودن آنها در قدرت سیاسی از طریق سیستم فدرال جهت اجرای واقعی دموکراسی می‌باشند. البته به خاطر وجود دیگر اقلیت‌های کوچک قومی و دینی که در میان جمعیت آمیخته بوده و سرزمین ویژه خویش را ندارند، در نظر گرفتن راهکارهایی برای آزادی و سهم بودن این اقلیت‌ها نیز در چهارچوب این مدل از دموکراسی لازم می‌نماید و در قانون اساسی، حقوق اساسی همگان باید در نظر گرفته شود و برای آینده ایران به سطوح مختلف دموکراسی

(دموکراسی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی) توجه گردد. بنابراین با توجه به شرایط ایران فدرالیسم، سکولاریسم، سوسیالیسم دموکراتیک، شکل پارلمانتاری حکومت و بررسی قضایی و بی طرفی می‌توانند همچون پنج پایه قانون اساسی آینده ایران در نظر گرفته شوند.

در هر حال کوتاه سخن اینکه دموکراسی مستلزم روحیه دموکراتیک است و ارزش انسان بیش از آن است که فدای تفکرات دگماتیک و تعصب کورکورانه سیاستمداران خاک پرست گردد. چه آنان که خاکی را که به مردم روی آن تعلق دارد و خود باید در مورد آن تصمیم بگیرند، ملک خویش می‌پندارند و چه آنان که تمایلات توسعه طلبانه سرزمینی دارند. در عصر کنونی حقوق بشر باید در اولویت قرار گرفته و بر تفکر حفظ تمامیت ارضی که تاکنون جان میلیون‌ها انسان را قربانی خویش نموده است برتری یابد. سرزمین و احساس تعلق بدان از آن ملتی است که بر آن زندگی می‌کنند و آن را میهن خویش می‌دانند و برای خویش می‌خواهند. کسانی که بدان‌ها تعلق ندارند و صرفاً ادعایی براساس مرزهای یک کشور آنهم بدون توافق ملل داخل آن و تحمیل هویتی ثانویه دارند نباید حق قربانی نمودن انسان‌ها به صورت مختلف فیزیکی و غیرفیزیکی را برای خویش قائل گردند. که تا این روند تداوم دارد کشورهای چندگانه خصوصاً چندملیتی غیرمختلط روی دموکراسی به خود نمی‌بینند و به جای آن باید شاهد به ناحق ریختن خون انسان‌ها بود، لذا باید تلاش کرد که دموکرات بود و دموکراتیک اندیشید.

منابع و مأخذ

در مرکز تحقیقات استراتژیک حزب دمکرات کردستان ایران

محفوظ می‌باشد

